

# مسخن

دوره جدید | شماره ۲۰ | فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۷

## "ایران" پس از دی ماه ۹۶

سرسخن ۲۰

صدای اعتراض و بحران ناشنوایی  
اعتراضات واقعی گروگان رادیکالیسم مجازی!  
ریشه های اقتصادی طغیان دی ماه  
رفراندوم روشی برای دموکراسی مستقیم یا تاکتیکی گذرا؟  
اعتراض های دی ماه: زمینه ها و انگیزه ها  
خودمان را باید برای آینده ای چند احتمالی آماده کنیم!  
روحانیت؛ با فرودستان یا بر فرودستان  
ریشه های تظاهرات اعتراضی  
اعتراض های دی؛ نقطه عطف جدید  
اتحاد همه دموکراسی خواهان، ضرورت زمان  
اصلاح طلبان و سال دشوار ۹۷  
«در غرب خبری نیست»: چه پیش و چه پس از دی ماه ۹۶  
خیزش های اجتماعی آینده و بایسته های ملی  
آستانه ۲۰ (تازه های ادبیات فارسی)

محمدچواد اکبرین

علی حاجی قاسمی

فریدون خاوند

رضا شیرازی

احمد طلوی

رضا علیچانی

حسن فرشتعیان

مهرانگیز کار

مرتضی کاظمیان

علی کشمگر

فرخ تکمه‌دار

محمّد یانگانی

حسن پروینی اشکوری

شیمانه اصنهبانی

**صاحب امتیاز:** انجمن دفاع از آزادی و اطلاع رسانی در ایران

**مدیر مسئول:** علی کشتگر

**دبیر تحریریه:** رضا علیجانی

**شورای دبیران:** محمدجواد اکبرین، رضا علیجانی،

علی کشتگر، محسن یلفانی

**طراحی و برنامه نویسی وبسایت:** مقداد ابوالفضلی

**Email:** contact@mihan.net

**Tel:** ۰۰۳۳(۰)۶۰۹۲۲۴۳۳۴

از باز نشر مقالات با ذکر منبع سپاسگزاریم

فهرست

- ۴..... صدای اعتراض و بحران ناشنوایی (محمدجواد اکبرین).....
- ۶..... اعتراضات واقعی گروگان رادیکالیسم مجازی! (علی حاجی قاسمی).....
- ۸..... ریشه های اقتصادی طغیان دی ماه (فریدون خاوند).....
- ۱۲..... فراندوم روشی برای دموکراسی مستقیم یا تاکتیکی گذرا؟ (رضا شیرازی).....
- ۱۶..... اعتراض های دی ماه: زمینه ها و انگیزه ها (احمد علوی).....
- ۱۹..... خودمان را باید برای آینده ای چند احتمالی آماده کنیم! (رضا علیجانی).....
- ۲۳..... روحانیت؛ بافروودستان یا بر فوودستان (حسن فرشتیان).....
- ۲۷..... ریشه های تظاهرات اعتراضی (مهرانگیز کار).....
- ۲۹..... اعتراض های دی؛ نقطه عطف جدید (مرتضی کاظمیان).....
- ۳۱..... اتحاد دموکراسی خواهان ضرورت زمان (علی کشتگر).....
- ۳۳..... اصلاح طلبان و سال دشوار ۹۷ (فرخ نگهدار).....
- ۳۶..... «در غرب خبری نیست»؛ چه پیش و چه پس از دی ماه ۹۶ (محسن یلفانی).....
- ۳۸..... خیزش های اجتماعی آینده و بایسته های ملی (حسن یوسفی اشکوری).....
- ۴۱..... آستانه ۲۰ (نازه های ادبیات فارسی) (شمعانه اصفهانی).....

# مسخن

دی ماه سال ۹۶ نزدیک به یکصد شهر کوچک و بزرگ کشورمان شاهد اعتراض جمعی بخشی از مردم با مطالباتی اقتصادی و سیاسی و شعارهایی تندتر از حرکات پیشین بود. این موج اعتراضی با کشته شدن عده ای در خیابان و زندان و بازداشت تعداد زیادی از افراد در نقاط مختلف کشور در ظاهر مهار گردید.

برخورد صاحبان نظران و جریانات مختلف سیاسی با این اعتراضات متفاوت و گاه متضاد بود. اما از این واقعیت نمی توان گذشت که گستردگی جغرافیایی و بخشی از شعارها برای بسیاری تازگی داشت و حتی غافلگیر کننده بود. این اعتراضات به مباحث زیادی در محافل سیاسی و فکری و حتی آکادمیک کشور دامن زد که همچنان ادامه دارد. با توجه به بسیاری از نظرات اندیشمندان و فعالان سیاسی و مدنی در داخل و خارج از کشور به نظر می رسد باید این اتفاق را بسیار جدی گرفت و مورد ارزیابی دقیق و عمیق قرار داد. به گمان بسیاری از صاحب نظران، علیرغم همه تفاوت دیدگاه هایی که با یکدیگر دارند، این رخداد، تازه آغاز یک حرکت است نه پایان آن.

بر همین اساس شورای دبیران نشریه میهن پرونده شماره بیستم خود، که دومین شماره از سومین سال انتشار میهن است، را به مسئله «ایران» پس از دی ماه ۹۶ اختصاص داده است.

ما در این پرونده به دنبال این هستیم تا علاوه بر کاوش در باره علل و ماهیت؛ روند و آینده این اعتراضات، بررسی کنیم که تاثیر رخدادهای اعتراضی دی ماه ۹۶ بر الف- حکومت و دولت ایران، ب- جریانات مختلف سیاسی و جامعه مدنی کشور، پ- اقشار مختلف مردم و بالاخره ت- افکار عمومی و فضای بین الملل چیست؟ همچنین بررسی کنیم که آیا موج یا امواج دیگری در راه است؟ بدون این تحلیل ها و بررسی ها، جریانات سیاسی و مدنی از امواج اجتماعی جا خواهند ماند و آن امواج نیز از این سرمایه اجتماعی و انباشت تجربه بی بهره خواهند شد. خسارتی دوجانبه که هر دو به ضرر ایران و منافع ملی آن خواهد بود.

در باره اهمیت موضوع این پرونده باید تاکید کنیم که هر چند در گذشته نیز کنش های اعتراضی مختلفی در ایران اتفاق افتاده است، از اعتراضات اسلامشهر و شیراز و مشهد و قزوین و ... تا اعتراضات ۷۸ و در وسیع ترین شکل آن در سال ۸۸؛ اما همزمانی و گستردگی اعتراضات دی ماه آن را به پدیده ای استثنائی تبدیل کرده است. طی این رخداد جامعه ایران یک بار دیگر نشان داد که ظرفیت و پتانسیل اعتراضات وسیع و حادی را دارد. جامعه ای که در کنش های مختلف و متنوع اش همیشه باعث غافلگیری همگان شده است.

بدین ترتیب اهمیت این اعتراضات تا آنجاست که باید کاوید در چشم انداز آینده این رخداد به کدام سمت خواهد رفت: تداوم یا خاموشی؟ آیا قابل مهار و سرکوب است یا قابل استمرار و گسترش؟ و در صورت گسترش به چه فرجامی خواهد انجامید؟ آیا سرعت گسترش آن اعتراضات اجتماعی سریع تر یا کندتر از روند شکل گیری یک اپوزیسیون دموکراسی خواه و ملی است؟ و در صورت سرکوب شدید این اعتراضات، مطالبات زمین مانده و خشم فروخته اقشار محروم چه آینده ای را رقم خواهد زد؟ و بالاخره مجموعه این کنش و واکنش ها ایران را به سمت یک تحول اجتماعی پیش می برد یا نوعی فروپاشی؟

امیدواریم این پرونده با پاسخ به بخشی از این پرسشها و دغدغهها، قدمی در راه تحلیل و تبیین مسائل راهبردی کنونی ایران عزیزمان برداشته باشد. شورای دبیران میهن از همه صاحب نظرانی که در این شماره با ما همکاری کرده اند سپاسگزار است.

شورای دبیران نشریه میهن

جواد اکبرین، رضا علیجانی، علی کشتگر و محسن یلفانی

# صدای اعتراض و بحران ناشنوایی

محمدجواد اکبرین



شاید شاه ایران تنها کسی بود که طی نیم قرن اخیر (هر چند دیر) اعتراف کرد که صدای اعتراض مردم را شنید! تا پیش از آن نه تنها منکر بحران و اعتراض بود بلکه چنانکه خود در کتاب «مأموریت برای وطنم» نوشت اعتراض را به افراد اندکی نسبت می داد و آن را نشانه وجود آزادی می دانست: «گاهی از دهان یکی از افراد ملت صدائی بلند می شود که می گوید در ایران آزادی وجود ندارد. ولی همین عبارت که بدون ترس از مجازات آزادانه اظهار شده خوددلیل قاطعی بر وجود آزادی است».

در دهه اخیر وقتی اعتراضات در لیبی بالا گرفت قذافی در سخنرانی معروف «بیت بیت! زنگه زنگه» تهدید کرد خانه به خانه می کند! در تونس و مصر، بن علی مخالف» پاکسازی می کند!

در مبارک بی آنکه به شنیدن صدای مردم اعتراف کنند در سکوت مجبور به کناره گیری شدند. همان روزها بشار آسد در مصاحبه با وال استریت ژورنال گفت «این وضعیت به سوریه نمی رسد زیرا در پنج دهه حکومت حزب بعث، رابطه محکمی میان مردم و حکومت وجود داشته و هیچ ناراضی عمومی وجود ندارد!» (۳۱ ژانویه ۲۰۱۱) آن روزها سوریه بیش از دوهزار زندانی سیاسی داشت و تنها دو ماه بعد از این مصاحبه، مردم «درعا» به خیابان ریختند و اعتراض ها شهر به شهر رفت تا نوبت به «بازی با برگ تروریسم» رسید.

در بحرین، حکومت آل خلیفه، رهبر مخالفان (شیخ عیسی قاسم) را حصر خانگی کرد و پس از قتل و حبس پاره ای از معترضان اعلام کرد که ایران پشت تمام این اعتراض هاست، یعنی تکرار همان اتهام کهنه و تاریخی «توطئه دشمن» که در موارد مشابه مطرح می شود.

در اعتراضات سال ۸۸ ایران نیز آیت الله خامنه ای نخست میلیونها معترض را به «خون و خشونت» تهدید کرد و گفت رهبران اعتراضات «چه بخواهند چه نخواهند مسئول خون ها و خشونت هایند»؛ (نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸) سپس معترضان را «فتنه گر» خواند و بعد از پیروزی نامزد مورد حمایت اصلاح طلبان در سال ۹۲، اتهام «نفوذ» هم به فتنه اضافه شد! سرانجام در اعتراضات دی ماه ۹۶ رهبر جمهوری اسلامی نزدیک

دی ماه، بهمن ماه، اسفندماه - یعنی همین ایامی که من و شما در آن هستیم - که در دی ماه این کار را می کنیم، در بهمن این کار را می کنیم، در اسفند هم این کار را می کنیم، تا آخر سال هم بساط جمهوری اسلامی را جمع می کنیم. خوب، شتر در خواب ببند پنبه دانه! در دی ماه دیدید ملت ایران چه جور جواب دادند؛ در بهمن ماه دیدید ملت ایران چه جور جواب دادند! در اسفندماه هم که الان هستیم، ملت ایران آماده است؛ ملت ایران هر متجاوز، هر متعزّی و هر غلطزبانی کنی را به جای خود می نشاند. او در همین سخنرانی گفت که به این «فعالیت های دشمن» افتخار می کند: «این مایه ای افتخار ما است. اگر علیه ما فعالیت نمی کردند، ما احساس نمی کردیم که تا این حد مورد لطف الهی قرار داریم».

سه: «نتیجه ی حقیر»  
در حوالی اعتراضات دی ماه ۹۶ وقتی اعتراض به حجاب اجباری فراگیر شد و در شهرهای مختلف کشور از طریق «چهارشنبه های سفید» و سپس «دختران خیابان انقلاب» خود را نشان داد این حرکت را تحقیر کرد: «مثلاً فرض کنید چهار دختر فریب بخورند و در خیابان حجابشان را بردارند. این همه خرج، این همه زحمت، این همه فکر، پشت سر این کار است، دارند تلاش می کنند، [اما] تلاششان عقیم است؛ نتیجه اش این است که چهار نفر -حالا چهار دختر در گوشه کناری- فریب بخورند... و این روسری را از سرشان بردارند یعنی

## یک: انکار مردم

پیش از هر چیز، رهبر جمهوری اسلامی در همین سخنرانی ۲۹ بهمن ماه منظورش از مردم را توضیح داد و گفت: «مردم چه کسانی هستند؟ مردم همان کسانی هستند که حماسه ی بیست و دوم بهمن را به وجود می آورند؛ مردم اینها هستند. اگر میخواهید حرف مردم را بفهمید، گوش کنید ببینید اینها چه میگویند. مردم آن کسانی هستند که بعد از آنکه یک تعدادی اغتشاشگر وارد میدان میشوند، اگر هم اعتراضی داشتند، به مجردی که می بینند شعار اغتشاشگر را، خودشان را کنار میکشند. بعد در روز نهم دی می آیند در میدان شعار خودشان را میدهند. مردم اینها هستند؛ اشتباهی نگیرند مردم را». همین کافی بود تا نشان دهد او برای سایر اصناف مردم نه تنها ارزشی قائل نیست بلکه حتی وجودشان را انکار می کند.

## دو: قرائت «شتر»ی از اعتراضات

دو ماه پس از اعتراضات دی ماه (۱۷ اسفند ۹۶) آن را به «تاق فکر دشمن» نسبت داد و با اشاره به مثل «شتر در خواب ببند پنبه دانه» آن را نتیجه ی «غلط زیادی دشمن» خواند و گفت:

«در همین چند ماه قبل از این، به قول خودشان در اتاق فکر- یعنی گروه های فکری ویژه- دور هم نشستند، بحث کردند، تلاش کردند، برای جمهوری اسلامی برنامه ریزی کردند، زمان هم معین کردند،

چه کسی شور و نشاط جامعه‌ی جوان ایرانی را با فهمی مُندرس از اسلام و انسان به اضطراب و افسردگی کشاند؟ چه کسی با «دروغ‌های شاخدار دشمن‌ساز» اعتراضات میلیونی مردم در سال ۸۸ را فتنه خواند و فاجعه کهریزک و کشتن فرزندان مردم را «مسائلی در حاشیه و گوشه و کنار» توصیف کرد؟ در واقع او بر سر «خود» فریاد می‌کشید و تمام انتقادهایش، حدیثِ نفس بود، حتی اگر به جای خودشکنی، مُشت بر اینه می‌نواخت و قابی را می‌شکست که او را بی‌نقاب نشان می‌داد.

### شش: پاک کردن صورت مسئله

حالا دیگر تنها مخالفان نظام و اصلاح‌طلبان نیستند که نسبت به وجود خفقان در کشور معترض‌اند. از طیفی از اصولگرایان تا جریان احمدی‌نژاد در مصاحبه‌های مختلف و با عبارات مختلف نسبت به این وضعیت اعتراض کرده و می‌کنند اما رهبری در آخرین سخنرانی نوروزی‌اش در مشهد درست مانند شاه ایران در دهه ۵۰، فقدان آزادی در کشور را انکار کرده و حتی صورت مسئله را پاک می‌کند:

«از آزادی موجود استفاده میکنند و به دروغ میگویند آزادی وجود ندارد؛ رادیوهای بیگانه و تبلیغات بیگانه هم سخن آنها را بازتاب میدهند. واقع قضیه این نیست؛ امروز در کشور ما آزادی فکر هست، آزادی بیان هست، آزادی انتخاب هست؛ هیچ‌کس به‌خاطر اینکه فکرش و نظرش مخالف نظر حکومت است، مورد فشار و تهدید و تعقیب قرار نمیگیرد. هرکس ادعا کند که من مورد فشار قرار گرفته‌ام چون عقیده‌ام در فلان مسئله برخلاف عقیده‌ی حکومت بوده، هرکس این جور ادعایی بکند، دروغ گفته؛ چنین چیزی نیست. افراد متعدّد در رسانه‌های مختلف، افکار گوناگون ضدّ حکومت را -که عقیده‌شان است- ابراز میکنند و کسی هم با اینها کاری ندارد؛ بنا هم نیست که کسی متعزّض اینها بشود. آزادی بیان هم هست؛ میتوانند بگویند». (۱ فروردین ۹۷)

### هفت: مفسران صائب

نکاتی که گذشت نشان می‌دهد که مفسران صائب و راه‌یافته به سخنان رهبری تحلیلی‌گرانی نیستند که با اکتفا به یک عذرخواهی تزیینی نتیجه می‌گیرند که او صدای اعتراض مردم را شنیده است بلکه تنها نزدیکان نظامی و عقیدتی رهبری هستند که در دو بیانیه در راستای منویات واقعی او سخن گفته‌اند و نشان داده‌اند که قرار نیست صدای مردم شنیده شود. فرمانده سپاه در بیانیهای که پس از اعتراضات دی‌ماه منتشر کرد نوشت: «هزاران هزار جوان مؤمن انقلابی... برآند تا به اشارت ولّی و مقتدای‌شان همچون صاعقه‌ای ویرانگر، طومار ننگین ختاسان منافع را در هم بپیچند... با بصیرتی عمّار گونه و حضوری به موقع و لحظه نیاز در میادین [علیه] گستاخی معاندان و خفاشان شب‌پرست علیه اسلام و ولایت... چنانکه همزمان جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در بیانیهای اعلام کرد که «با آرمان‌های نظام اسلامی و ولایت مطلقه فقیه تجدید پیمان می‌کند» و از ملت هم قدردانی کرد که «جولان چندروزه جمعی از مزدوران و اغتشاشگران را پایان دادند».

نتیجه:

در مواجهه با اعتراضات، بحران اصلی کشور «ناشنوایی» است! مشکل اصلی نظام، خلاصه شدنش در رهبری است و مشکل اصلی رهبری، گوش ناشنوایی او و توهمی است که با بالا رفتن سن و ابتلا به اصحاب متعلق، هر اراده‌ای برای پذیرش بحران را به ناکامی می‌کشاند. تا چنین مانعی برطرف نشود نه تحلیل‌های خوش‌بینانه راه به جایی می‌برد و نه تلاش‌های مُشفقانه.

نبود و باید به نمادهای ملی چنگ می‌زد. بنابر این گفت که معترضان «از یک طرف شعار جانم فدای ایران سر دادند و از طرف دیگر پرچم ایران را آتش زدند». (۱۹ دی ۹۶)

### پنج: طلبکاری به جای پاسخگویی

برخی از مسئولان نظام از جمله فرمانده سپاه اعتراضات دی‌ماه را به تلاش‌های جریان احمدی‌نژاد نسبت دادند؛ جریانی که ماههاست تندترین اعتراضات را به قوه قضاییه و حتی رهبری مطرح کرده است و به عبارت دیگر از دولت «زدیک» به رهبری و جریان «بابصیرت» به یکی از مخالفان حاکمیت تبدیل شده است. یک روز قبل از شروع اعتراضات دی‌ماه، رهبر جمهوری اسلامی با انتقاد تند از این جریان (بدون نام بردن از احمدی‌نژاد) گفت آنها «حق ندارند نقش اپوزیسیون را بازی کنند» و افزود: «بندهای که امکانات دراختیارم هست نمی‌توانم مدعی باشم، من باید پاسخگو باشم که با این امکانات چه کرده‌ام. به‌جای اینکه پاسخگویی کنم، نقش مدعی را علیه این و آن بازی کنم» (۶ دی ۹۶)

شاید بتوان این سخنرانی آیت‌الله خامنه‌ای را مهمترین سخنرانی او در سه دهه رهبریش دانست! چون حاصل کارنامه‌ی خود را روایت می‌کرد. او گفت: «نمی‌شود که انسان یک دهه همه‌کاره کشور باشد، بعد یک دهه بعدی تبدیل شود به مخالف‌خوان کشور». و مخاطب حق داشت با خود ببیند: نمی‌شود که انسان یک دهه نظرش به نظر دولتی نزدیک باشد و منتقدان آن دولت را نادان بخواند و بعد از سالها وقتی پیش‌بینی همان منتقدان محقق شد به روی خودش نیورّد! نمی‌شود که انسان سه دهه والی مطلق یک کشور و سیاستگذار اصلی نظام باشد ولی برای هزینه‌ی طبیعی اجرای همان سیاست‌ها از دولت‌ها طلبکار باشد. نمی‌شود که کسی طیّ نزدیک به ۳۰ سال رهبری‌اش حتی یکبار در برابر پرسش‌های مطبوعاتی و خبرنگاران حاضر نشود و هرگز درباره‌ی چگونگی هزینه‌های بیت و دفتر و خدّم و حشَم‌اش به مردم توضیح ندهد اما در همین سخنرانی دعوت به پاسخگویی کند و ملامت کند کسی را که «به‌جای پاسخگویی، نقش مدعی را علیه این و آن بازی می‌کند».

او گفت: «متأسفانه در داخل هم گروهی با ناامید کردن مردم، متهم کردن، دروغ‌های شاخدار دشمن‌ساز را در ذهن مردم جا انداختن، درست همان کار دشمن را ادامه می‌دهند». منتقدان این سخنرانی حق داشتند بپرسند: چه کسی در این سالها بیشترین نقش را در «ناامید کردن مردم» داشت؟ چه کسی تک‌تک انتخابات‌های مردم را با دخالت مطلقه‌اش کم‌اثر کرد؟

نمی‌شود که انسان یک دهه نظرش به نظر دولتی نزدیک باشد و منتقدان آن دولت را نادان بخواند و بعد از سالها وقتی پیش‌بینی همان منتقدان محقق شد به روی خودش نیورّد! نمی‌شود که انسان سه دهه والی مطلق یک کشور و سیاستگذار اصلی نظام باشد ولی برای هزینه‌ی طبیعی اجرای همان سیاست‌ها از دولت‌ها طلبکار باشد. نمی‌شود که کسی طیّ نزدیک به ۳۰ سال رهبری‌اش حتی یکبار در برابر پرسش‌های مطبوعاتی و خبرنگاران حاضر نشود و هرگز درباره‌ی چگونگی هزینه‌های بیت و دفتر و خدّم و حشَم‌اش به مردم توضیح ندهد اما در همین سخنرانی دعوت به پاسخگویی کند و ملامت کند کسی را که «به‌جای پاسخگویی، نقش مدعی را علیه این و آن بازی می‌کند».

مثلاً ما چه شدیم! نتیجه‌ی همه‌ی آن تلاش، خلاصه میشود در این نتیجه‌ی کوچکِ حقیر». (۱۷ اسفند ۹۶)

**چهار: از «عکس سوخته» تا «پرچم سوخته»**

وقتی هنوز عاشورای ۸۸ نرسیده بود و آیت‌الله خامنه‌ای بهانه‌ای به اسم «عاشورا و امام حسین» نداشت تا فرزندان بسیجی‌اش را تحریک کند گفت: «بیایند توی دانشگاه، به عکس امام اهانت بکنند... یک چنین اهانتی، یک چنین انجام بزرگی انجام بدهند... یک چنین گناه بزرگی انجام بگیرد؛ به امام اهانت بشود، به عکس امام اهانت بشود. این، کار کمی نیست؛ کار کوچکی نیست» (۲۲ آذرماه ۸۸) تا نوبت به نمایشنامه‌ی عاشورا رسید؛ هم عاشورا بود، هم هفتمین روز درگذشت آیت‌الله منتظری بود، هم داغ شهدای جنبش سبز تازه بود. چاره‌ای نداشتند جز اینکه بازی را بر هم بزنند. تجربه‌اش را هم داشتند؛ در عاشورای سال ۷۶، وقتی نگران انتخاب خاتمی شدند در یکی از خیابان‌های تهران یک کارنوال رقص و شادی با امنیت کامل به راه افتاد و همان شب فیلم‌شان به عنوان «طرفداران خاتمی» پخش و توزیع شد. طبیعی بود مردمی که خانواده‌های‌شان هر روز از تجاوز کلامی گشت ارشاد در عذابند نمی‌توانستند باور کنند که تهران ناگهان عصر عاشورا «تهران‌جلس» بشود! و خاتمی انتخاب شد. بنابر این آیت‌الله خامنه‌ای به خرج کردن «امام حسین» اکتفا نکرد و نیاز به هیجان بیشتر داشت. در ۲۷ مردادماه ۸۹ گفت: از هفت‌سال قبل «آن زن سیاهپوست مشاور رئیس‌جمهور آمریکا صریحاً گفت ما از هر اغتشاشی و شورشی در تهران حمایت می‌کنیم». دو ماه بعد (۲۷ مهرماه ۸۹) ادعا کرد معترضان «پایگاه بسیج را گلوله‌باران کردند!» تصویری به بزرگی اینکه گویی یک جریان مسلح در وسط تهران پایگاهی را گلوله‌باران کرده باشد انقدر متوهمانه بود که حتی رسانه‌های سپاه هم بعد از سخنرانی رهبری به استعداد ایشان در خبر پی بردند و از قول ایشان آن را منتشر کردند تا دو سال بعد که رهبری رسماً اعتراضات را «میکرووب‌های سیاسی و اجتماعی» خواند (۱۹ مهرماه ۹۱) ورژن اعتراضات ۸۸ هر سال آپدیت شد و از «گلوله‌باران پایگاه بسیج» در سخنرانی بعدی به «لخت کردن بسیجی» رسید و به تعبیر خودش «حاشیه‌ها» بی مثل رد شدن ماشین نیروی انتظامی از روی مردم و کشتار دهها معترض و گواهی حداقل پنجاه‌وشش خانواده که سکوت را شکسته و مصاحبه کرده‌اند و چهار نفری که در کهریزک زیر شکنجه جان داده‌اند و پزشک کهریزک که اتفاقی یک روز مُرد... اینها دیگر چندان مهم نبود. این بار در اعتراضات دی‌ماه ۹۶ نوبت به برجسته کردن آتش زدن پرچم ایران رسید. گویی تحریک از طریق نمادهای مذهبی دیگر کارساز

# اعتراضات واقعی گروگان رادیکالیسم مجازی!

علی حاجی قاسمی



به اعتراضات تأثیرگذار باشند نیز اشاره شد. تردیدی نیست که در همه این موارد عناصری جدی از حقیقت مشاهده می شود و هر کدام به نوع خود در بحث اعتراضات از اهمیت برخوردارند. در این مطلب اما به جنبه دیگری از اعتراضات دی ماه می پردازیم. به موردی که کمتر مورد توجه قرار

گرفته است. پتانسیل بالای تبدیل اعتراضات صنفی و سیاسی و ابراز نارضایتی از وضع موجود به شورش های رادیکال و تلاشی که از سوی گروه های برانداز در وسوسه جامعه به وداع با اصلاح طلبی و دلبستن آن به رودررویی همه جانبه با حکومت انجام گرفت. به همین دلیل، بروز این پتانسیل در بین معترضین تنها جنبه برجسته ماجرا نبود بلکه استقبال ضمنی برخی از دست اندرکاران سیاسی و شور و شعفی که این اعتراضات در بخشی از مخالفان حکومت دامن زد دیگر جنبه تامل انگیز این اعتراضات بود که به نظر این نگارنده شایسته بررسی و شفافیت بیشتر است.

در جریان اعتراضات جنبش سبز، پدیده رادیکالیسم در پیشبرد مبارزه سیاسی، چه در هدف و یا روش های مبارزه، نیز بروز پیدا کرده بود اما نه به عنوان گرایشی مسلط زیرا تا آخرین روزهای اعتراضات جنبش سبز با وجود وقوع درگیری ها و خشونت های که در برخورد میان معترضین و نهادهای امنیتی حکومت بروز پیدا می کرد دستور کار آن جنبش وادار کردن نظام به پایبندی به ساز و کارهای قانونی در برگزاری انتخابات سالم و احترام به آراء شهروندان بود. در اعتراضات دی ماه ۹۶، اما، اعتراض به نارسایی های اساسی نظام در تامین رفاه حداقلی شهروندان، از پرداخت حقوق و تامین اشتغال برای

اعتراضات دی ماه ۹۶ برای چند روز فضای سیاسی ایران را ملتهب کرد. بطور ناگهانی آغاز شد و دامنه آن بسرعت به شهرهای زیادی گسترش یافت و البته پس از چند روز نسبتاً سریع هم فروکش کرد. بنابراین نتوانست آنچنان که باید به بحرانی جدی برای نظام سیاسی تبدیل شود. باوجود این، بنابر ویژگی های خاصی که این اعتراضات در ابعادی واقعی به خود گرفت نگرانی های زیادی را دامن زد و دست کم پیام آور چند هشدار جدی برای حکومت، جامعه و دست اندرکاران سیاست در ایران بود.

بسیاری فراگیری این اعتراضات را نکته برجسته آن دانستند که در مدتی بسیار کوتاه ده ها شهر ایران را در بر گرفت. هیچگاه اعتراضات سیاسی در ایران به این سرعت فراگیر نشده بودند، نه در آستانه انقلاب بهمن ۵۷ و نه در جنبش سبز سال ۸۸.

برخی دیگر ترکیب گروه های شرکت کننده در این اعتراضات را منحصر به فرد دانستند چون برخلاف جنبش سبز اینبار عمدتاً ناراضیان اقتصادی را دربر گرفت که بخش اعظم آنها به لایه های پایینی طبقه متوسط و فرودستان حاشیه نشین، بخصوص در شهرهای کوچکتر ایران تعلق داشتند. برای نخستین بار پس از انقلاب ۵۷ گروه هایی در اعتراض های ضد حکومتی شرکت می کردند که از حیث ترکیب طبقاتی به جنس معترضین انقلاب ضد سلطنتی شباهت داشتند.

بالاخره برخی دیگر، نقش خیره کننده فضای مجازی و ابزاری که اینترنت در اختیار معترضین قرار داده بود را برجسته دیدند چون به مخالفین این امکان را می داد که محدودیت های ناشی از عدم فعالیت های تشکیلاتی در جامعه را از طریق شبکه های اجتماعی در فضای مجازی جبران کنند. در این ارتباط همچنین به امکانی که فضای مجازی به دولت های مخالف و یا رقیب ایران می داد تا با استفاده از این امکان و دیگر کانال های رسانه ای در دامن زدن

طیف بزرگ بیکاران گرفته تا پرداخت حقوق معوقه کارکنان و بازنشستگان و پس دادن پول سپرده گذاران و مواردی از این دست که مطالبات واقعی معترضین بود به سرعت به پروژه سیاسی انهدام کل نظام پیوند خورد. به بیان دیگر آنچه در فضای سیاسی معرف اراده معترضین شد، و یا تلاش شد تا جلوه دهنده اراده معترضین شود، عزم معترضین به براندازی نظام سیاسی بود.

این که بخشی از ناراضیان و مخالفین حکومت از گذشته های دور تغییر بنیادین وضع موجود را از طریق رودررویی همه جانبه و اقدام در جهت سرنگونی حکومت میسر می دانند برای همگان آشکار است. رویکرد انقلابی و انجام تحولات سیاسی به روش های براندازانه در فرهنگ سیاسی ما پدیده ای آشنا بوده است. اما از سوی دیگر بسیاری از تحول خواهان ایران پس از انقلاب ۵۷ وارد روند بازنگری در ارزش ها و راهکارهای سیاسی شدند و در همان دو دهه نخست پس از انقلاب بسیاری با راه و روش های انقلابی مرزبندی کردند. از آن پس، آنچه می دانیم این است که باور مسلط در میان دموکراسی خواهان ایران که در پیوند نظری با تجربه و دستاوردهای دموکراسی های بالغ در غرب شکل گرفته، پیشبرد تحولات سیاسی و گذار به مردمسالاری از طریق روندی های تدریجی باید صورت گیرد که البته این



راهبرد در هر مرحله به نتایجی هم رسیده است؛ از ترویج گفتگو به مثابه راهکار حل اختلافات چه در عرصه ملی و بین المللی گرفته تا تلاش های گسترده برای برقراری حاکمیت قانون، پرهیز از خشونت، رواج فرهنگ همزیستی، تلاش برای نهادینه کردن فعالیت آزاد حزبی و مطبوعاتی، پذیراندن انتخابات به عنوان راهکار مشارکت عمومی در جابجایی قدرت، نهادینه کردن ایده انجام تغییرات همراه با ثبات و ده ها مورد

که به خیابان آمدند اراده ای که بر تشدید درگیری ها اصرار داشت به مراتب محدودتر بود. بنابراین، پایگاه اجتماعی تحول خواهان رادیکال حداقل با اتکاء به داده های تاکنونی، محدود است.

آنچه اما جای تامل دارد، تردید و تاملی است که در میان بخش هایی از پایگاه جریان رفرمیستی در عدم مرزبندی قاطع با فراخوان شورش طیف های منتسب به براندازی مشاهده شد. بخش هایی از رفرمیست

سازنده سیاسی در کشور ندارند. این فعالین که انگیزه ها، رویاها و چشم اندازهای بزرگی برای پیشرفت کشور در سر دارند همواره در برابر سدی که مانع حضور آنها به عرصه عملی سیاست می شود، قرار می گیرند و ناگزیر می شوند خود را به خویشترنداری و صبور بودن مجبور کنند تا خود را از وسوسه درگیر شدن و به چالش کشیدن ساختار حکومت در امان نگاه دارند. این چالشگری زمانی ابعاد فرسایشی به خود می گیرد که روند پیشرفت کشور دچار سکون شود یا عرصه سیاسی کشور عرصه ترکانازی محافل نالایق فسادپرور گردد، امید به مشارکت کمزنگ تر شود و در کنار اینها، راهکارهای جایگزینی که معتقدین به براندازی ارائه می کنند براق تر و وسوسه انگیز تر جلوه کند.

علاوه براین، اگر پیروزی های اصلاح طلبان حکومتی در انتخابات و موفقیت های آنها در عرصه کشورداری (مانند موفقیت در مذاکرات هسته ای) موجب دلگرمی به حاشیه راندگان می شود، سنگ اندازی های نهادهای قدرت در مسیر پیشرفت و سازندگی و امتناع آنها در تعامل داخلی و بین المللی، زمینه افزایش یاس به اصلاح امور و نرم شدن آنها در برابر سودای «تحول» بزرگ را فراهم می آورد.

نقش براندازان در رادیکالیزه کردن گفتمان سیاسی در فضای مجازی

طی یک دهه اخیر با ورود کانال های ارتباطی در فضای مجازی بویژه فیس بوک، اینستاگرام، تلگرام، توئیتر و...، امکانات جدیدی برای گسترش ارتباطات عمومی و تبادل نظر سازنده بین شهروندان فراهم آمد که بی تردید در رشد و اعتلای دانش و تجربه سیاسی جامعه ایرانی هم بسیار مؤثر بود. در کنار جنبه های سازنده فضای مجازی، اما، ماهیت و کارکرد غیرعقلی و غیر قابل کنترل داده های کاربران که امکان راستی آزمایی را برای مخاطبان بسیار دشوار می کند این امکان را فراهم آورده تا نهادها و افرادی، در حکومت یا اپوزیسیون، با سوء استفاده از این کانال ها به دستکاری اخبار و اطلاعات بپردازند و از آن در جهت فضا سازی و هدایت افکار عمومی بهره برداری کنند. در بسیاری موارد نهادها، گروه ها و افرادی بطور سیستماتیک از فضای مجازی برای پیشبرد دستور کارهای مورد نظر خود بهره می برند

**اگر چه عوامل بروز نارضایتی همچنان به قوت خود باقی هستند و در صورتی که نظام سیاسی در جهت تحقق مطالبات موفق عمل نکند، بطور قطع در زمانی دیگر، وقوع اعتراضاتی جدید دور از انتظار نخواهد بود، اما آنچه مسلم می نماید اینکه پاسخ گروه های وسیعی از مردم به فراخوان شورش، حداقل در تجربه اعتراضات دی ماه، محدودتر از آن چه بود که بخش بزرگی از براندازان سعی در جلوه دادن آن دارند. معترضین در شهرهای زیادی به حرکت های اعتراضی پیوستند اما کمیت نارضایانی که در روزهای وقوع اعتراضات در تجمعات اعتراضی شرکت کردند محدود بود و در میان همان معترضینی که به خیابان آمدند اراده ای که بر تشدید درگیری ها اصرار داشت به مراتب محدودتر بود. بنابراین، پایگاه اجتماعی تحول خواهان رادیکال حداقل با اتکاء به داده های تاکنونی، محدود است.**

دیگر، همه و همه از دستاوردهای روند نهادینه شدن رویکرد رفرمیستی، بخصوص در حوزه اندیشه در ایران بوده است.

اگر نقطه شروع حضور جدی رفرمیسم در سپهر سیاسی ایران را جنبش منتهی به پیروزی محمد خاتمی در انتخابات سال ۷۶ قرار دهیم، حرکت رفرمیستی در ایران در دو بستر حکومتی و خارج از حکومت، متکی بر اراده اکثریت بزرگی از مردم ایران در انتخابات پی در پی تجلی یافته است. همچنین اگر حمایت از حرکت رفرمیستی را در میزان بالای رای دهندگان به اصلاح طلبان در انتخابات پیاپی بدانیم، اراده رفرمیستی متکی به حمایت لایه های عظیمی از مردم ایران، در ائتلافی نانوشتی در دو دهه اخیر، روندی سازنده را با فراز و نشیب ها و دستاوردهای ملموس و راهبردی خود طی کرده است که آخرین آن حضور گسترده گروه های بزرگ اجتماعی طرفدار اصلاحات در انتخابات ریاست جمهوری بهار گذشته بود. آیا چنین اراده ای که در انتخابات اخیر در ابعادی وسیع ظهور پیدا کرده بود، بناگاه و در فاصله چند ماه می توانست دچار دگرگونی بنیادین شود و جامعه از این رو به آن رو شود؟ طبیعتاً پاسخ به این سؤال منفی است و اثبات چنین ادعایی هم در افول فوری رویکرد شورسگرانه در اعتراضات اخیر بود.

به بیان دیگر، اگر چه عوامل بروز نارضایتی همچنان به قوت خود باقی هستند و در صورتی که نظام سیاسی در جهت تحقق مطالبات موفق عمل نکند، بطور قطع در زمانی دیگر، وقوع اعتراضاتی جدید دور از انتظار نخواهد بود، اما آنچه مسلم می نماید اینکه پاسخ گروه های وسیعی از مردم به فراخوان شورش، حداقل در تجربه اعتراضات دی ماه، محدودتر از آن چه بود که بخش بزرگی از براندازان سعی در جلوه دادن آن دارند. معترضین در شهرهای زیادی به حرکت های اعتراضی پیوستند اما کمیت نارضایانی که در روزهای وقوع اعتراضات در تجمعات اعتراضی شرکت کردند محدود بود و در میان همان معترضینی

ها، بخصوص در خارج از ایران و در فضای مجازی، انگار سیاست صبر و انتظار پیشه کرده بودند و منتظر عاقبت و ادامه روند حوادث بودند. بنظر می رسد که آنها منتظر بودند ببینند روند حوادث به کدام سمت در حرکت است تا اگر اعتراضات به گشایشی در عرصه سیاسی منجر شد آنها نیز از آن عقب نمانند. شاید بتوان دلایل گوناگونی را در توضیح این سردرگمی برشمرد، اما به نظر می رسد سه دلیل ذیل قابل تامل باشند:

**عدم حضور در سیاستگذاری فعال در عرصه واقعی سیاست در ایران**

بخش اعظم فعالین سیاسی رفرمیست، چه آنهایی که همچنان در ایران زندگی می کنند ولی بویژه آنهایی که به خارج مهاجرت کرده اند و عمدتاً در فضای مجازی فعالیت دارند، بطور فعال از عرصه

**اعتراضات دی ماه ۹۶ برای چند روز فضای سیاسی ایران را ملتهب کرد. بطور ناگهانی آغاز شد و دامنه آن به سرعت به شهرهای زیادی گسترش یافت و البته پس از چند روز نسبتاً سریع هم فروکش کرد. بنابراین نتوانست آنچه را که باید به بحرانی جدی برای نظام سیاسی تبدیل شود. با وجود این، بنابر ویژگی های خاصی که این اعتراضات در ابعادی واقعی به خود گرفت نگرانی های زیادی را دامن زد و دست کم پیام آور چند هشدار جدی برای حکومت، جامعه و دست اندرکاران سیاست در ایران بود.**

سیاستگذاری عملی و سازنده در ایران بیرون گذاشته شده اند. نظام سیاسی که با خودی و غیرخودی کردن عرصه عملی سیاست، بخش بزرگی از جامعه سیاسی را در حاشیه نگاه داشته است، در طی چهل سال زمامداری با بیرون راندن دائمی بسیاری از خودی ها از دایره قدرت، موجب شکل گیری حاشیه ای بزرگ از فعالین عرصه سیاست ایران شده که نقشی در عمل

که طیف های افراطی در حکومت و در اپوزیسیون ایران نیز از این امر مستثنی نبوده اند. در مورد رفرمیست ها و پایگاه اجتماعی متمایل به این طیف، آنچه مشهود است اینکه در فضای مجازی این طیف سوژه اصلی رادیکال های برانداز بوده اند که برای پیشبرد دستور کار سیاسی خود ادامه در صفحه ۱۱



# ریشه های اقتصادی طغیان دی ماه

فریدون خاوند



رویداد های دی ماه ۱۳۹۶ بحث های پر جوش و خروشی را در سطوح رسانه ای، کارشناسی و دانشگاهی ایران برانگیخته است. هستند گرایش هایی که برای بی اهمیت جلوه دادن این طغیان، شمار نسبتاً محدود معترضان شرکت کننده در آن را پیش میکشند، از جمله در مقایسه با انبوه کسانی که در سال ۱۳۸۸ به ویژه در تهران به خیابان ها ریختند. ایدئولوگ های رادیکال وابسته به حاکمیت نیز به پخاستن ناراضیان در حدود صد شهر کشور را، به روال همیشگی، به «دخالت بیگانگان» نسبت میدهند.

چنین برداشت هایی جدی گرفته نمی شود، از جمله از سوی شماری از مقام های دولتی جمهوری اسلامی و حتی بعضی از تحلیلگران وابسته به جناح های معروف به «اصولگرا» که آشکارا بر گسترش سریع طغیان دی ماه با شعار های «ساختار شکنانه» به تعداد زیادی از شهر های متوسط و کوچک تاکید میکنند و آن را زنگ خطری بزرگ برای نظام سیاسی ایران به شمار میآورند.

عبدالرضا رحمانی فضلی، وزیر کشور دولت حسن روحانی، در گفتگو با روزنامه «ایران» میگوید: «ما در تحقیقات خود به هیچ وجه به سازمان یافتگی اعتراض ها نرسیدیم. به عبارت واضح تر به این نتیجه نرسیدیم که یک گروه، طیف و جناح یا معاندین و ضد انقلاب ها اعتراض ها را از بیرون سازماندهی کرده باشند.» حسام الدین آشنا، رییس مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری، رویداد های دی ماه را چنین می بیند: «باید باور کنیم این اعتراض ها یک هشدار جدی برای تصمیم گیران بود... اگر این هشدار ها را جدی نگیریم، با فاجعه مواجه خواهیم شد.»

گفتن این که انباشت ناراضیاتی که در کشور زمینه طغیان دی ماه را فراهم آوردند، حتی از سوی چهره های رسمی جمهوری اسلامی، دیگر «تابو» نیست. نشست های گوناگونی که به بررسی ریشه های این رویداد می پردازند، بیش از همه از عواملی چون کمبود روز افزون آب، گسترش فقر، بیکاری، حاشیه نشینی، نابرابری های اجتماعی، فساد، سلطه خرد کننده دیوانسالاری دولتی، فضای به شدت نامساعد

در پی هشت سال فاجعه ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد، دولت یازدهم به ریاست سیاستمداری که از دل «سرای اسلامی» تهران برخاسته و مکانیسم های آن را به خوبی می شناخت، با شعار «تدبیر و امید» زمام امور را در دست گرفت. رییس دستگاه اجرایی تازه دو امتیاز بزرگ داشت: او هم «محصول تمام عیار» نظام سیاسی ایران در دوران بعد از انقلاب اسلامی بود و هم، در جمع مدیران ارشد این نظام، در سطحی بسیار بالا تر از همه آنها، با سیاست و اقتصاد و روابط بین المللی در دنیای قرن بیست و یکم میلادی آشنایی داشت.

ویژگی دیگر حسن روحانی، توانایی او در بازی کردن میان جناح های رقیب در جمهوری اسلامی بود. او توانست در نقش ادامه دهنده راه اصلاحات ظاهر شود، بی آنکه مخالفت سر سخنان جناح معروف به «اصولگرا» را برانگیزد. توانایی های رییس جمهوری تازه در به کار گرفتن مفاهیم اقتصادی و دیپلماتیک و نیز مهارت های سیاسی او بخش مهمی از افکار عمومی را قانع کرد که کشور می تواند برای سومین بار به تجربه اصلاحات برای خارج شدن از بن بست ها امید ببندد، هر چند که دو تجربه پیشین در رویارویی با بن بست های درونی نظام جمهوری اسلامی در ناکامی فرو رفته بودند.

در واقع اصلاحات اقتصادی بعد از جنگ ایران و

هم برای سرنوشت کشور، تا جایی که امکان داشته باشد، یا در پرده می ماند یا در مورد آنها به اشاراتی سطحی اکتفا میشود. واقعیت آن است که در گسترش ناراضیاتی ها و زبانه کشیدن شعله اعتراض ها در دی ماه، سقوط اقتصادی کشور همان قدر نقش داشت که جهتگیری های سیاسی جمهوری اسلامی در عرصه های داخلی و خارجی و سختی و فشاری که از ناحیه نظام دین سالار بر مردم و به ویژه جوانان وارد میشود. جدا کردن این عرصه ها از یکدیگر و بزرگ کردن یک سلسله از عوامل به زیان دیگر عوامل، به درک عمیق ریشه های طغیان دی ماه کمک نمی کند. این طغیان تازه ترین و آشکار ترین نشانه یاس عمیقی است که بخش بسیار بزرگی از جامعه ایران را در بر گرفته است. چنین پیدا است که ایرانی ها، در پی سال ها آزمون، امید خود را به ایجاد تحول در درون نظام جمهوری اسلامی از دست داده اند. رنگ باختن شعار اصلاحات در پی از نفس افتادن دولت حسن روحانی، شدت گرفتن دشواری های اقتصادی و یاس حاصل از شکست فرآیندی که قرار بود به «عادی» شدن موقعیت ایران در فضای بین المللی بیانجامد، همه و همه، نا رضیاتی انباشته شده طی چند دهه گذشته را به گونه ای چشمگیر شدت بخشیده است.

رنگ باختن شعار اصلاحات اقتصادی



میشود که هسته مرکزی قدرت در جمهوری اسلامی بر سر راه توسعه اقتصادی کشور به وجود می آورد.

به بیان دیگر چالش های بزرگ اقتصادی کشور به خوبی شناخته شده اند، ولی برای مقابله با آنها هیچ اراده ای وجود ندارد. در فضای زاییده تسلط یک نظام دین سالار مقید و مصر به اعمال آپارتاید مذهبی، سرمایه گذاری و خلاقیت پا نمی گیرد. و نیز در شرایطی که ایران در گرداب تنش های دایمی با پویا ترین و نیرومند ترین و غنی ترین قدرت های جهان دست و پا میزند، شرط بندی بر سر پیشرفت کشور به خوشباوری فراوان نیاز دارد. خلاصه آنکه توسعه اقتصادی، اولویت نظام جمهوری اسلامی نیست.

نکته بسیار مهم آنکه چهره های درجه اول دستگاه اجرایی، از جمله اعضای تیم اقتصادی دولت، گاه با لحنی بسیار تند، به گونه ای بی سابقه به انتقاد از وضعیت اقتصادی کشور می پردازند. این وزیر اجرای سیاست خصوصی سازی در کشور را «جوک» توصیف میکند، آن دیگری توصیفی از نظام بانکی ایران به دست میدهد که به یک دستگاه مخوف مافیایی شباهت فراوان دارد، سومی فریاد بر میآورد که وزارتخانه اش زیر بار انبوه کارمندان اضافی دچار فلج شده... و این فهرست را می توان ادامه داد.

تکرار دشواری های کشور در همایش های علمی و میز گرد های مرکب از فعالان اقتصادی، وقتی سالیان سال ادامه یابد و به جایی نرسد، به ناچار ملال و دلزدگی و یاس به وجود میآورد و حتی، همانگونه که رویداد های دی ماه نشان دادند، زمینه طغیان را فراهم میآورند. یکی از دلایل عمده این طغیان، همان طور که گفته شد، بر باد رفتن امید هایی بود که دوران بعد از احمدی نژاد در بخش مهمی از افکار عمومی ایران به وجود آورده بود.

تکرار میکنیم که حسن روحانی، آخرین امید برای پایان دادن به تناقض میان «نظر» و «عمل»، به رغم شور و شوقی که در آغاز بر انگیزته بود، در مقابله با هسته مرکزی حاکمیت پویایی نخستین خود را از دست داد و در دور دوم زمامداری، نقش او به خاموش کردن شعله های آتش در این یا آن بخش اقتصادی کشور تنزل یافت، بی آنکه هدفی روشن و یا برنامه ای منسجم برای خروج از بن بست های کشور در کار باشد. در واقع نقش دولت دوازدهم عملاً به یک دستگاه «آتش نشانی» تنزل یافته است. به دو نمونه آن در اینجا اشاره می کنیم:

بیرونی می توانند ایران را از لحاظ اقتصادی در همان شرایطی قرار دهند که ونزوئلا هوگو چاوز و مادورو. خلاصه کنیم؛ ایرانیان در دور اول و سال نخست دور دوم ریاست جمهوری حسن روحانی سومین

عراق، که در دوران معروف به «سازندگی» از سوی اکبر هاشمی رفسنجانی به اجرا گذاشته شد، در همان پایان دور اول زمامداری او به دلیل روبرو شدن با مقاومت هسته مرکزی قدرت به گل نشست، بعد از

**ایرانیان در دور اول و سال نخست دور دوم ریاست جمهوری حسن روحانی سومین ناکامی بزرگ در عرصه اصلاحات اقتصادی (هاشمی، خاتمی و روحانی)، را تجربه کردند و به نظر میرسد که آخرین امید های خود را به انجام دگرگونی های اقتصادی در چارچوب حاکمیت کنونی از دست داده اند. اگر بخواهیم از الگو های خارجی کمک بگیریم، می توانیم بگوییم که نظام جمهوری اسلامی از لحاظ درجه آشتی پذیری با اصلاحات اقتصادی به شوروی سابق شباهت دارد و از امید هایی که روزگاری به چینی شدن آن بسته شده بود (تا جایی که یکی از رسانه های مشهور اروپایی از ترکیب دو نام چین و ایران کلمه «چیران» را ابداع کرد)، دیگر خبری نیست.**

ناکامی بزرگ در عرصه اصلاحات اقتصادی را تجربه کردند و به نظر میرسد که آخرین امید های خود را به انجام دگرگونی های اقتصادی در چارچوب حاکمیت کنونی از دست داده اند. اگر بخواهیم از الگو های خارجی کمک بگیریم، می توانیم بگوییم که نظام جمهوری اسلامی از لحاظ درجه آشتی پذیری با اصلاحات اقتصادی به شوروی سابق شباهت دارد و از امید هایی که روزگاری به چینی شدن آن بسته شده بود (تا جایی که یکی از رسانه های مشهور اروپایی از ترکیب دو نام چین و ایران کلمه «چیران» را ابداع کرد)، دیگر خبری نیست.

**شدت گرفتن دشواری ها**

شکاف بسیار بزرگ میان «نظر» و «عمل»، سرچشمه تناقض شگفت آوری است که در سیاستگذاری اقتصادی جمهوری اسلامی، دیده میشود. در عرصه نظری، دانش توسعه در ایران به پیشرفت های چشمگیری دست یافته است. موج تازه ای از اقتصاد دانان، که دانشگاهیان و کارشناسان جوان در میان آنها جای مهمی دارند، طی چند دهه گذشته در شناخت اقتصاد سیاسی و بومی ساختن آن تلاش فراوان کرده اند و به نتایج درخشانی هم رسیده اند. تلاش اینان اما با موانع غیر قابل عبوری روبرو

این ناکامی، محمد خاتمی با به کار گرفتن «تیم اقتصادی» سلف خود، به «ساماندهی» روی آورد و با وجود پیشروی در چند عرصه، در مجموع نتوانست اقتصاد را از چنگ بیماری های مزمن خود رهایی بخشد. در پی این دو ناکامی، کشور در تونل احمدی نژادی فرو رفت تا فلاکتی بیشتر از گذشته را تجربه کند.

در سال ۱۳۹۲، حسن روحانی با وعده پاک کردن آثار این مصیبت هشت ساله از چهره کشور به ریاست جمهوری رسید. بسیاری از کسانی که در دو دوره «سازندگی» و «ساماندهی» سکان های تصمیم گیری اقتصادی را در دست داشتند، بار دیگر زیر پرچم «تدبیر و امید» به صحنه آمدند. صد روز نخست زمامداری حسن روحانی با تحرک و وعده خروج از بن بست های اقتصادی همراه بود. بسته های «سیاستی»، که عمدتاً توسط مشاور اقتصادی او دکتر مسعود نیلی فراهم می آمدند، بار دیگر این امید را به وجود آوردند که اقتصاد ایران راه خود را پیدا کرده و خروج از بن بست ها نزدیک است.

امید اما دیری نپایید. بسته های «سیاستی» به سرنوشت انبوه بسته ها و برنامه های گذشته دچار شدند. در فضایی انباشته از فقر و فساد و نابرابری های اجتماعی، دولت «تدبیر و امید» در کام روزمره گی فرو رفت و استراتژی بلند پروازانه توسعه کشور به چند ابتکار انتزاعی و پراکنده تنزل یافت. با این همه رییس دولت یازدهم این باور را زنده نگاه داشت که دور دوم زمامداری او سر آغاز باز شدن گره های کور است.

ولی دولت دوازدهم نیز، که در مرداد ماه ۱۳۹۶ بر سر کار آمد، از ایجاد هر گونه تحرکی در ساختار های به شدت فرسوده اقتصاد ایران ناتوان ماند. در واقع حسن روحانی بر خلاف آنچه در پلتفرم انتخاباتی خود برای دور دوم زمامداری وعده داده بود («دوباره ایران»)، از لحاظ قرار دادن اقتصاد روی ریل تغییرات ساختاری در راستای بیرون آمدن از زیر سلطه نفت و دولت موفقیتی به دست نیآورد و تنگنا های بزرگ اقتصادی یا «بر چالش ها»، آنگونه که به تازگی رواج یافته، به جای خود باقی ماندند. حتی دستاوردی چون کاهش نرخ تورم، محصول دگرگونی های بنیادی در ساختار های اقتصادی کشور نیست و به همین سبب، بسیار شکننده به نظر میرسد. شوک های درونی و

**حسن روحانی، آخرین امید برای پایان دادن به تناقض میان «نظر» و «عمل» در سیاستگذاری اقتصادی جمهوری اسلامی، به رغم شور و شوقی که در آغاز بر انگیزته بود، در مقابله با هسته مرکزی حاکمیت پویایی نخستین خود را از دست داد و در دور دوم زمامداری، نقش او به خاموش کردن شعله های آتش در این یا آن بخش اقتصادی کشور تنزل یافت، بی آنکه هدفی روشن و یا برنامه ای منسجم برای خروج از بن بست های کشور در کار باشد. در واقع نقش دولت دوازدهم عملاً به یک دستگاه «آتش نشانی» تنزل یافته است. حال این پرسش پیش می آید که دولت تا کی می تواند آتش هایی را که مدام در این جا و آن جا شعله می کشند، خاموش کند؟ منابع لازم برای تداوم سیاست های متکی بر فرو نشاندن آتش های پراکنده، که ظرفیت شعله ور شدن دوباره آنها نیز کم نیست، از کجا تامین خواهند شد؟**



یک شوک شدید ارزی را از سر گذراند و نرخ هر دلار آمریکا به مرز پنج هزار تومان رسید. در بطن توفان ارزی، وعده بانک مرکزی جمهوری اسلامی در زمینه تک نرخی کردن ارز نیز بر باد رفت و همزمان با طولانی شدن صف های جلوی صرافی ها، تعداد نرخ های ارز نیز به گونه ای سرسام آور رو به افزایش گذاشت.

مجموعه این تنگنا ها، در فضایی انباشته از فساد و فقر و نابرابری های اجتماعی و تنش های زیست محیطی، بحران ایران را شدت بخشیده و نگرانی از آینده را برای بخش بزرگی از مردمان این آب و خاک به اوج تازه ای رسانده است.

**نا امیدی از تحول در فضای بین المللی کشور**  
«برنامه جامع اقدام مشترک»، که تیر ماه ۱۳۹۴ (ژوئیه ۲۰۱۵) در پی مذاکراتی نفس گیر به امضا رسید، امیدواری فراوانی را در بخش بسیار بزرگی از افکار عمومی کشور به وجود آورد. برای شمار بسیار زیادی از ایرانیان، «برجام» چیزی بسیار بیشتر از یک توافق فنی برای حل و فصل کشمکش هایی بود که بر سر پرونده هسته ای میان ایران و قدرت های غربی به وجود آمده بود. در واقع این متن دیپلماتیک بسیار پیچیده به گونه ای شگفت آور به نماد پایان یک دوران در تاریخ جمهوری اسلامی بدل شد. در تاریخ دیپلماسی ایران، هیچ مذاکره ای این چنین توجه مردم را به سوی خود جلب نکرد. اغراق آمیز نخواهد بود اگر بگوییم که گفتگو های بسیار پیچیده میان جمهوری اسلامی و نمایندگان گروه

۱۳۹۵ تنها به دلیل اجرای «برجام» و بازگشت ظرفیت تولیدی و صادراتی نفت ایران به صورت مصنوعی به بالای دوازده در صد رسیده بود، در سال ۱۳۹۶ به احتمال زیاد از حدود چهار در صد بیشتر نخواهد شد. بانک مرکزی جمهوری اسلامی در محاسبات مقدماتی خود رشد تولید ناخالص داخلی ایران را در نه ماهه اول سال که گذشت ۳،۴ در صد ارزیابی کرده است. این به معنای بازگشت ایران به «گرداب نرخ رشد لاک پشتی» (یا تله رشد پایین) است که به کشور اجازه میدهد سرش را از آب بیرون نگاهدارد، ولی بر زندگی مردم تاثیر محسوسی در راستای بهبود ندارد و به ویژه تحول چشمگیری در بازار کار نابسامان کشور به وجود نمی آورد. برای مقابله با الزام های بازار کار ایران، کشور به نرخ رشدی در حدود هشت در صد در سال نیاز دارد، آنهم در شرایطی که این نرخ بالا طی یک دوران طولانی (دستکم ده تا پانزده سال) ادامه یابد.

- پایین بودن نرخ رشد و نبود فضای مساعد برای کسب و کار، سرچشمه نابسامانی های بازار کار در ایران است. منابع رسمی جمهوری اسلامی نرخ بیکاری در کشور را ۱۱،۷ در صد و شمار بیکاران را سه میلیون و دویست هزار نفر اعلام میکنند. این آمار با واقعیت های بازار کار ایران نمی خوانند. اگر بر این آمار رسمی کسانی را بیفزاییم که به دلیل ناامیدی خود را از بازار کار کنار کشیده اند، یا به ناچار به طولانی کردن تحصیلات خود در مراکز آموزش عالی روی آورده اند و یا به مشاغل پاره وقت تن میدهند،

یک) در سالی که گذاشت، بانک ها و موسسات مالی متکی بر «پول های سمی»، که با تقلب و ارائه ترازنامه های جعلی سرپا مانده بودند، سپرده های میلیون ها نفر از پس انداز کنندگان ایرانی را بالا کشیدند. بعضی از مراجع جمهوری اسلامی، شمار مالباختگان را بالای پنج میلیون نفر ارزیابی میکنند که بخشی از آنها نیز در طغیان دی ماه گذشته شرکت داشتند. برای خاموش کردن این آتش، دولت با برداشت از منابع بانک مرکزی یازده هزار میلیارد تومان (و به روایتی بیست هزار میلیارد تومان) را به جبران خسارت مالباختگان اختصاص داد. به بیان دیگر تمهککاری این گونه موسسان مالی از کیسه تمامی ملت ایران جبران شد (گفتگو با عباس آخوندی، وزیر مسکن و شهر سازی، روزنامه «اعتماد»، اول بهمن ماه ۱۳۹۶)

**دو) مورد دوم اعتراض های گسترده کارگرانی**  
است که پرداخت حقوقشان چند ماه به تعویق می افتد. در این زمینه مشکلات چند شرکت بزرگ سر و صدای بیشتری بر پا کرد، از جمله دو شرکت «هپکو» و «آذر آب» که به دلیل «بدهی های سنگین به نظام بانکی، واردات محصولات مشابه خارجی، کسادى بازار و تولید با ظرفیت پایین»، طی مدت چند ماه نتوانستند حقوق کارگران شان را بپردازند («دنیای اقتصاد»، ۲۴ مهر ماه ۱۳۹۶). در این مورد هم دولت حسن روحانی به عنوان «آتش نشان» وارد معرکه شد و با تزریق نقدینگی به این دو بنگاه و پرداخت مطالبات کارگران، ظاهر بحران را مهار کرد.

با توجه به همین دو مورد، این پرسش پیش می آید که دولت تا کی می تواند آتش هایی را که مدام در این جا و آن جا شعله می کشند، خاموش کند؟ منابع لازم برای تداوم سیاست های متکی بر فرو نشاندن آتش های پراکنده، که ظرفیت شعله ور شدن دوباره آنها نیز کم نیست، از کجا تامین خواهند شد؟

### زنگ های خطر

با رغم ناکامی های بزرگ دولت در مقابله با دشواری های بنیادی اقتصادی ایران، حسن روحانی در آخرین نشست هیات دولتش در سال ۱۳۹۶ که بیست و هشتم اسفند ماه برگزار شد، فهرستی از دستاوردهای دولت خود را در سالی که گذشت ارائه داد، از روند ایجاد اشتغال گرفته تا نرخ تورم، نرخ رشد، افزایش تولیدات کشاورزی، رشد سرمایه گذاری، توسعه میدان های نفتی و غیره؛ با توجه به آنچه در صحنه واقعی اقتصاد کشور میگذرد، گمان نمی رود که شخص رییس جمهوری و مخاطبانش، تابلویی را که او تصویر کرد چندان جدی گرفته باشند. در همه عرصه ها، صدای زنگ های خطر بلند تر شده و چراغ قرمز ها با شتاب بیشتری چشمک میزنند:

- سهم هزینه های عمرانی در بودجه عمومی کشور از بیست و چهار در صد در ۱۳۸۵ به پانزده در صد در سال ۱۳۹۵ کاهش یافته و به پیش بینی مرکز پژوهش های مجلس امکان دارد در سال نوبت خورشیدی به صفر کاهش یابد. به بیان دیگر دولت دار و نداشت را در راه هزینه های اجرایی خرج میکند و برای مخارج عمرانی تقریباً آهی در بساط نخواهد داشت.

- کسری بودجه دولت رو به اوجگیری است و در سال ۱۳۹۶ به مرز هشتاد هزار میلیارد تومان رسیده است که بخش بسیار مهمی از آن از طریق بانک مرکزی تامین میشود (که به معنای چاپ اسکناس، افزایش نقدینگی و دامن زدن به تورم است).  
- نرخ رشد تولید ناخالص داخلی ایران که در سال

**در سال ۱۳۹۶، امید ایرانیان به «معجزه برجام» یکسره از میان رفت و این یکی از عوامل به وجود آورنده طغیان است. کشوری که امیدوار بود به یکی از قطب های سرمایه گذاری در جهان بدل شود، در ده ماهه نخست سالی که گذشت شاهد سقوط چهل و شش در صدی سرمایه گذاری های خارجی نسبت به سال ماقبل بود. شکست تجربه اصلاحات در ایران، آنهم برای سومین بار، همراه با ناکام ماندن «برجام» و چشم انداز تداوم انجماد در سیاست بین المللی کشور، دو عامل مهم در بر انگیختن رویداد های دی ماه است که ۱۳۹۶ را به یکی از سال های فراموش نشدنی در تاریخ جمهوری اسلامی بدل کردند.**

معروف به «پنج به علاوه یک»، فرهنگ ایرانیان را در عرصه روابط بین المللی به گونه ای چشمگیر تعالی بخشید. آنها بیش از هر زمان دیگری با مفاهیمی چون رابطه قدرت ها، سازمان های بین المللی و به ویژه نفس مذاکرات میان دولت ها آشنا شدند.

در همان حال این آشنایی با فرهنگ روابط بین المللی برای افکار عمومی ایران با امیدواری فراوان همراه بود. حسن روحانی و محمد جواد ظریف در ایجاد این امیدواری نقش فراوان داشتند و به احتمال زیاد هر دوی آنها، همراه با رییس جمهوری و وزیر امور خارجه آمریکا، صادقانه در آن سهیم بودند. شگفت آنکه بخش بسیار بزرگی از محافل مالی بین المللی نیز به موج امیدواران پیوستند و هیات های بزرگ اقتصادی یکی بعد دیگری راهی پایتخت ایران شدند. شمار بسیار زیادی از تحلیلگران ایرانی (از جمله نگارنده این یادداشت) و خارجی نیز امضای «برجام» را آغاز فصلی تازه در روابط بین المللی ایران دانستند. این خوشبینی در اصل از جمله ای سرچشمه

شمار واقعی بیکاران کشور به مرز هفت میلیون نفر خواهد رسید و نرخ بیکاری دو برابر آن چیزی خواهد بود که منابع رسمی آماری در جمهوری اسلامی میگویند. قربانیان اصلی آفت بیکاری نیز جوانان، فارغ التحصیلان آموزش عالی و زنان اند.

- بانک مرکزی جمهوری اسلامی نرخ تورم ایران را در بهمن ماه گذشته ۹،۹ در صد اعلام کرد و این احتمال وجود دارد که این شاخص برای کل سال ۱۳۹۶ از لحاظ رسمی در محدوده ده در صد باقی بماند. به رغم کاهش چشمگیر نرخ تورم ایران در مقایسه با دوران آغاز ریاست جمهوری حسن روحانی، این شاخص همچنان در مقایسه با میانگین جهانی در سطح بالایی قرار دارد و به علاوه دوام آن در همین سطح نیز، با توجه به وضعیت عمومی اقتصاد ایران (کسری بودجه، ضعف بهره وری و بالا بودن هزینه تولید، شوک های ارزی و غیره)، جای تردید فراوان دارد.  
- نیمه دوم سال ۱۳۹۶ اقتصاد ایران بار دیگر

میگرفت که گویا به اصرار هیات نمایندگی ایران در پاراگراف نخست مقدمه توافقنامه گنجانده شد: گروه «پنج به علاوه یک» و جمهوری اسلامی «انتظار دارند اجرای کامل برجام در جهت مثبت به صلح و امنیت منطقه ای و بین المللی کمک کند.» برای قدرت های غربی امضا کننده «برجام»، همین یک جمله مبنای برداشتی شد که بعد ها «روح برجام» نام گرفت. شاید هم وزیر خارجه جمهوری اسلامی در گفتگو های پشت پرده آنها را قانع کرده بود که این توافقنامه، در ورای پرونده هسته ای، می تواند سیاست خارجی جمهوری اسلامی را روی ریل هایی تازه به حرکت در آورد و یا دست کم بر سیاست های منطقه ای و بین المللی آن به گونه ای محسوس تاثیر بگذارد.

ولی آیت الله خامنه ای، سکندار واقعی دستگاه سیاستگذاری ایران، نگاه دیگری به «برجام» داشت. این توافقنامه، از دیدگاه او، تنها برای دستیابی به یک هدف امضا شده بود: پایان تحریم ها در ازای اعطای امتیاز از سوی جمهوری اسلامی در عرصه هسته ای به منظور فراهم آوردن شرایط لازم برای صدور دوباره نفت و جلوگیری از فرو ریزی کل ظرفیت های مالی نظام حاکمه ایران. به جز این داد و ستد، از نگاه او، هیچ تغییری ولو ناچیز نمی توانست در گفتمان و رفتار ایران در صحنه های منطقه ای و جهانی به وجود بیاید.

بعد از امضای «برجام»، رهبر ایران اصرار داشت برداشت «حد اقلی» خود را با صراحت اعلام کند. نخست این تصور به وجود آمد که صراحت رهبر انقلاب در تعریف محدوده مشخص «برجام» تنها در چارچوب مانور های او در صحنه سیاست داخلی انجام میگیرد. ولی در پی گذشت چند ماه تردیدی باقی نماند که جمهوری اسلامی بعد از «برجام» ذره ای از دگم های «دییلماسی اسلامی» پدید آمده در دوران بعد از انقلاب کوتاه نیامده است. ادامه ماجرا را میدانیم: سختگیری های روز افزون واشنگتن در رابطه با «برجام» و تردید فراوان درباره بقای این موافقتنامه بعد از ورود دونالد ترامپ به کاخ سفید واشنگتن.

تردیدی نیست که بدون «برجام»، که زمینه بازگشت تولید و صادرات نفت را به دوران پیش از تحریم های هسته ای فراهم آورد، اقتصاد ایران با خطر «وژنولای شدن» روبرو می شد. ولی بحران «برجام» مانع از آن شد که ایران بتواند، بعد از یک دوره بسیار طولانی، به یک بازیگر «عادی» در صحنه اقتصادی جهان بدل شود. به دلیل همین بحران بود که ورود هیات های اقتصادی خارجی به پایتخت ایران به سطح پیش از «برجام» سقوط کرد و روابط مالی و پولی کشور، جز در مواردی نادر، نتوانستند از گرداب مشکلات تحریمی بیرون بیایند.

در سال ۱۳۹۶، امید ایرانیان به «معجزه برجام» یکسره از میان رفت و این یکی از عوامل به وجود آورنده طغیان است. کشوری که امیدوار بود به یکی از قطب های سرمایه گذاری خارجی در جهان بدل شود، در ده ماهه نخست سالی که گذشت شاهد سقوط چهل و شش در صدی سرمایه گذاری های خارجی نسبت به سال مقابل بود.

شکست تجربه اصلاحات در ایران، آنهم برای سومین بار، همراه با ناکام ماندن «برجام» و چشم انداز تداوم انجماد در سیاست بین المللی کشور، دو عامل مهم در بر انگیزتن رویداد های دی ماه است که ۱۳۹۶ را به یکی از سال های فراموش نشدنی در تاریخ جمهوری اسلامی بدل کردند.

#### ادامه از صفحه ۷

تلاش گسترده ای را در رادیکالیزه کردن فضا بمنظور جلب حمایت پایگاه اجتماعی اصلاح طلبان به تحولات رادیکال سازماندهی می کنند. در پاییز اخیر که فشارهای داخلی و بین المللی بر برجام افزایش یافت فضای مجازی به عرصه ای جدی برای گسترش یاس و نومییدی تبدیل شد. همینطور در جریان اعتراضات این کانال ارتباطی به ابزاری برای جنگ اطلاعاتی بین حکومت و براندازان تبدیل شد که محاصل آن رادیکالیزه شدن فضای سیاسی در شبکه های مجازی بود.

#### فقدان تجربه و ابتکارهایی با اهداف بلندمدت رفرمیستی

اصلاح طلبی در فضای سیاسی ایران عمدتا از بالا و توسط فعالینی که از درون حکومت به این راهکار باور پیدا کرده بودند، ترویج شده است و به همین دلیل در ایران تجارب و پشتوانه های کافی در مبارزات رفرمیستی از پایین شکل نگرفته است. اگر به تجربه مبارزات رفرمیستی در دموکراسی های بالغ در غرب عمیق شویم درمی یابیم که در این جوامع مبارزه رفرمیستی، تقریبا در تمامی موارد، از پایین آغاز شده است. گروه های مختلف اجتماعی اعم از کارگران، دهقانان، روشنفکران، زنان، فرهنگیان و نمونه های نظیر اینها حول مطالبات معین صنفی خود گرد هم می آمدند تا بتوانند در گفتگو و حتی اعمال فشار به طرف مقابل خود (بویژه حکومت ها)، آنها را به تأمین مطالبات خود وادار نمایند. گردهم آیی حول مطالبات معین صنفی، به این گروه ها هدف و راهکارهای مشخص و واقعی را در مبارزه گروهی می داد و به همین دلیل آنها گرفتار پروژه های بزرگ سیاسی که انجام آنها پرهزینه بود و تحقق آنها در افق دور انجام می پذیرفت نمی شدند.

مبارزه برای تحقق اهداف معین صنفی و گروهی کار مبارزه را برای شهروندان آسان می کرد و به آنها در فعالیت گروهی چابکی و سرعت عمل می داد. ضمن اینکه کم هزینه بود و دسترسی به اهداف در مبارزه صنفی و گروهی به معنای تأمین منافع مشخص گروه ها می شد مثل بالا رفتن سطح دستمزدها، بهبود شرایط کار، برخورداری از حق رای، کاهش ساعات کار، برخورداری از کمک هزینه حکومتی برای تهیه مسکن، ایجاد سیستم بیمه عمومی و دیگر برنامه های رفاهی و موارد بسیار زیاد دیگری از این دست.

در فرهنگ سیاسی ایران مبارزه برای تحقق این اهداف کوچک گروهی، عبت دانسته شده است. روشنفکران سیاسی ایران متأثر از جنبش های چپ و انقلابی، همواره به دنبال تغییرات بزرگ بوده اند. آنها همواره تغییر کل حکومت را در دستور کار قرار داده اند و به همین دلیل با تحقیر و ناچیز دانستن این اهداف «کوچک» تنها زمانی طرح آنها را جایز دانسته اند که در خدمت هدف بزرگ سرنگونی حکومت قرار گیرند. به همین دلیل مبارزات صنفی و کارگری را همواره و همین حالا هم کاملا در خدمت مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی قبول دارند. مبارزه برای حقوق زنان و حتی آزادی حجاب را در چارچوب ضربه زدن و انهدام حکومت جایز می دانند. انتقاد به کاستی ها در تأمین حقوق بشر و مبارزه در این جهت را با هدف افشاجاری و بی اعتبار کردن حکومت و از این طریق لرزان تر

کردن پایه های آن انجام می دهند. به همین دلیل است که حتی در ذهنیت رفرمیست های ایران (بدون آنکه خود بدان آگاه باشند) مبارزات رفرمیستی به خودی خود و برای اهدافی که هر گروه اجتماعی برای تأمین مطالبات خود در نظر می گیرد مشروعیت و اعتبار ندارد. در این فرهنگ سیاسی است که اصلاح طلبان حکومتی هم تنها انتخابات را اصلی ترین موضوع سیاست خود می دانند چون از آن طریق است که قدرت را در دست می گیرند و به همین دلیل است که تنها در آستانه انتخابات برای مبارزات اجتماعی خود موضوعی قابل طرح دارند و دستور کاری دارند که آن را موجه می پندارند. رفرمیست های خارج از حکومت حتی همین ابتکار را هم نداشته اند و به غیر از آنکه در آستانه انتخابات به فعالیت اصلاح طلبان حکومتی دلخوش می کنند، در فواصل انتخابات، فعالیت شان به انتشار چند روزنامه و مجله و یا انجام چند سخنرانی در این یا آن شهر محدود می شود. نداشتن برنامه کار برای انجام مبارزه بی وقفه رفرمیستی این طیف سیاسی را آسیب پذیر می کند چون می تواند در برابر جلا و جبروت «تحول بزرگ» ناکارآمد جلوه کند!

درسی که اعتراضات دی ماه به رفرمیست های ایران داد این است که تداوم روند اصلاح طلبی باوجود اقبالی که در دو دهه اخیر در فضای سیاسی ایران داشته است تضمین شده نیست. محدودیت های که از طرف نظام سیاسی در برابر اصلاح طلبان حکومتی اعمال می شود می تواند اصلاح طلبی را گرفتار سترونی کند. راه برون رفت از این وضعیت، بازتعریف مطالبات اجتماعی و شرکت دادن نمایندگان گروه های بزرگ اجتماعی در گفتگوهای ملی برای تعیین اولویت ها و سیاستگذاری هاست. چنانچه این امر تحقق پیدا کند و بستر مذاکره میان گروه های اجتماعی و نهادهای قدرت مهیا شود، امر سیاست شفافیت می یابد و روند علنی سیاستگذاری ها به توزیع عادلانه امکانات و ثروت در جامعه منجر می شود. فقدان این روند عامل اصلی و ریشه تمامی بحران هایی است که کشور را گرفتار خود کرده است.

تهدید بزرگ علیه اصلاح طلبی، عدم قاطعیت و صراحت آن در برابر رویکرد انقلابی و غلطیدن به دام رادیکالیسم است. چنانچه رفرمیست ها در تأکید به این اصل اساسی ثابت قدم باشند که روند دموکراتیک در جامعه نه از طریق حذف حکومتگران که قبولاندن این حقیقت به آنها که با مشارکت همگان در تصمیم گیری، امنیت جامعه با کمترین هزینه تأمین می شود می توان به برقراری دموکراسی پایدار در ایران مطمئن بود. حذف حکومتگران، چه با اتکاء به شورش ناراضیان و یا مداخله خارجی، شاید مخالفین را به قدرت برساند ولی امنیت و ثبات را برای مدتی طولانی به خطر خواهد انداخت و حاصل چند دهه تلاش جامعه ایران در گذار تدریجی به مردمسالاری را برباد دهد. رفرمیست هایی که درس رفرمیسم را خوب فراگرفته باشند هیچگاه آن را پروژه ای برای یک فصل نخواهند دانست بلکه باور و کردار رفرمیستی را به مثابه یک فرهنگ متممندانانه رویکرد و راهکاری برای همزیستی مسالمت آمیز طبقات و گروه های اجتماعی یک جامعه و روندی برای همه فصول می دانند.

# رفراندوم روشی برای دموکراسی مستقیم یا تاکتیکی گذرا؟

رضا شیرازی



## مقدمه

طی نزدیک به بیست سال گذشته، جامعه ایران توانست با سه جنبش - هیجده تیر هفتادوهشت، جنبش هشتاد و هشت و خیزش دی ماه- افق و چشم اندازی رهائی بخش ترسیم کند.

خیزش دی در این چشم انداز و ترسیم افق، جایگاه ویژه ای را داراست. زیرا در بیش از هفتاد شهر ایران و در طی ده شبانه روز، فرودستان؛ دانشجویان بیکار، فعالین مدنی، جوانان و کارگر زاده ها و ... نه تنها ضربه ای کشنده و غیرقابل تصور به نظام سیاسی ایران وارد کردند بلکه با صدایی از اعماق جامعه اعلام نمودند که استبداد دینی اصلاح ناپذیر و جمهوری اسلامی سد و مانع ترقی ایران زمین است. حتی فراتر از آن، می توان استنباط کرد که طرح نظام «جمهوری ایرانی» و «همه پرسی»، سمت و سوی تحولات سیاسی آتی را در ایران روشن نمود.

در روند خیزش و رویش دی ماه، نه تنها چند شعار اثباتی و ایجابی از جمله همه پرسی و جمهوری ایرانی، مطرح شد، بلکه در عین حال زمینه های جوانه زدن و رویش اعتراضات و اعتصابات گسترده تر هم ترسیم گردید.

خیزش دی از یکسو امکان همبستگی نیروهای برانداز و حامیان رفراندوم را فعال کرد. و از سوی دیگر رویکرد اتحاد همه مخالفینی که به ایرانی آباد، آزاد و دموکراتیک می اندیشند و بدان باور دارند، دوباره ذهن و افکاربخش زیادی از فعالین اجتماعی و سیاسی ایران را به خود مشغول کرد. در عین حال، همه مخالفین وضع موجود از طیف های متعدد گروه های برانداز و یا محافلی که به تاکتیک رفراندوم تکیه می کنند، امیدوار شدند که بزودی تسخیر خیابان توسط مردم معترض را در همه شهرهای ایران دوباره تجربه کنند و به حکومت و حامیان وضع موجود نشان دهند که جامعه ایران برای گذار از جمهوری اسلامی خود را بیش از پیش آماده می کند.

## موفقیت طرح رفراندوم در گرو چیست؟

هر طرح و راهبرد کلان نیازمند نیروی اجتماعی

ست. بدون همراهی نیروی اجتماعی با طرح رفراندوم، شکست اش حتمی خواهد بود.

بدین ترتیب پرسش اصلی این است که چگونه می توان نیروی اجتماعی معترض را در سرتاسر ایران به طرح رفراندوم جذب کرد، تا رفراندوم به یک شعار اصلی در جنبش اجتماعی ایران تبدیل شود؟ در متن این پرسش، با پرسش دیگری هم روبرو می شویم و آن این که آیا فعالین مدنی و اجتماعی در ایران موافق طرح رفراندوم هستند یا نه؟

چون در حال حاضر یکی از اصلی ترین گروههای مرجع و تعیین کننده، فعالین مدنی و اجتماعی اند. گرایش و بینش این نیرو تعیین کننده است. لذا جذب طیف فوق به طرح رفراندوم، می تواند نخستین گامی باشد که موضوع رفراندوم را در میان اقشار گوناگون جامعه توسعه دهد.

فورا باید اضافه کرد که غالب روشنفکران سیاسی در ایران با طرح رفراندوم همدل و همراه نیستند. زیرا غالب آنان در پی اصلاح نظام و بدان امیدوار بودند و حال که اصلاح طلبان حکومتی شکست خورده اند، به دنبال راهی نو و جدید هستند. با این وجود به گمانم، بخشی از روشنفکران سیاسی در داخل ممکن است گام به گام به طرح رفراندوم نزدیک شوند. در حالیکه غالب روشنفکران سیاسی در خارج از کشور مخالف طرح رفراندوم هستند و چنین طرحی را سازشکارانه ارزیابی می کنند. اما با توجه به روند جنبش اعتراضی طی دو دهه گذشته در ایران این طور به نظر می رسد که روشنفکران سیاسی با هر گرایش و پیشینه ای نقش تعیین کننده ای نداشته و نخواهند داشت. زیرا دیگر جزء گروههای مرجع به شمار نمی آیند.

اینک به نظر می رسد که هم زمینه های ذهنی و مهمتر از آن گسترش عینی اعتراضات مدنی و دوری از

هرگونه خشونت و توسعه و گسترش مبارزات مسالمت آمیزدر مخالفت با نظام استبدادی در ایران، عمده ترین مینا و محوری ست که امکان تحقق طرح رفراندوم را تا حدودی ممکن ومهیا کند. تعمیق غیرقابل تصور اعتراضات مدنی در ایران شاید راز موفقیت توسعه سریع طرح رفراندوم به نظر رسد. همچنین طرح رفراندوم، ممکن است توان ایجاد گفتمان سراسری در ایران زمین را داشته باشد. زیرا از همان گام نخست هر نوع خشونت، بویژه خشونت دولتی را نفی و به ساز و کارهای دموکراتیک تکیه نموده و گذر از جمهوری اسلامی به «جمهوری ایرانی» را می تواند به عنوان یک هدف سیاسی روشن مدنظر قرار دهد.

رفراندوم در جنبش اجتماعی ایران نیاز به الف- اصرار و تاکید به مبانی نظامی دموکراتیک دارد که شالوده منافع اکثریت جامعه ایران با تکیه به ساز و کارهای انتخابات روشن و شفاف برای تحقق نظام جمهوریت را داراست. این مهم در پرتو روش دائمی همه پرسی، مشارکت ملت را در تصمیمات کلان جامعه تضمین خواهد کرد.

ب - طرح رفراندوم بعنوان تاکتیک مبارزاتی در مقابل نظام استبدادی، ودر عین حال به عنوان بدیلی در مقابل استراتژی «کانون های شورشی» گروههای باسابقه سیاسی که همچنان به جنگ مسلحانه گرایش دارند، قابلیت گسترش سراسری را داراست.

همه می دانیم که هر طرح کلان و راهبردی نیازمند مدیریت جمعی ست. بدون هدایت و مدیریت جمعی ممکن نیست که طرح فراندوم با وجود زمینه های عینی آن در جامعه، فراگیر شود. در مرحله نخست تحقق عملی مدیریت جمعی، گفتگوی هدفمند دست اندرکاران فعال طرح فراندوم، ضرورتی اجتناب ناپذیر است. زیرا در پرتو گفتگوی جمعی ست که راه کارهای روشن و ممکن، روش ها و

میسر است. به گمانم، حامیان فراندوم در ایران باید بتوانند درگام های نخست کثیری از فعالین مدنی و اجتماعی را به راه کار همه پرسی برای از میان برداشتن استبداد دینی جذب نمایند. تا در گام های بعدی شعار و مطالبه فراندوم در ایران همه جانبه تر از قبل گسترش یابد. به عنوان مثال؛ شعار «نیروی انتظامی حمایت، حمایت»، «ما مردم ایم نه اوباش، نیروی انتظامی

ج- طرح فراندوم جهت گذار از نظام مستبد جمهوری اسلامی باید به تمامی شیوه ها و تاکتیک های اعتراضات خیابانی و اعتصابات منطقه ای و سراسری اصرار و مروج تقویت همه تاکتیک های مبارزاتی مدنی باشد. بنابراین مسئله فراندوم در جنبش اجتماعی ایران هم استراتژی و هم تاکتیک است. به تعبیری دیگر هم روش سلبی و هم روش ایجابی ست. فراندوم یا همان همه پرسی، به عنوان روش توان آن را دارد که وحدت طبقاتی در بین طبقات فرودست با طبقات میانه را علیه جمهوری اسلامی، فراهم کند.

### دلایل مخالفت با فراندوم؟

چرا و به چه دلیلی طرح فراندوم در مدت کوتاهی توانست فضایی را بیافریند و همه را به امر همه پرسی حساس نماید و حتی حامیان وضع موجود را به چاره اندیشی وا دارد، تا جایی که از هر سو به این طرح هجوم آوردند تا آن را تخطئه کنند؟ به راستی با خود اندیشیده اید که مسئله فراندوم چرا این همه بحث و حساسیت ایجاد کرد؟

از یکسو نظام تماما فاسد و تبهکار که بر اساس مافیای قدرت و ثروت پابرجاست، از همه پرسی در چهارچوب قانون اساسی دم می زند و جالب آنجاست که سخن گوی شورای نگهبان اعلام کرد که ما بدون چون و چرا از همه پرسی زیر نظر ولایت فقیه حمایت قاطع می کنیم! از طرف دیگر برخی از جریانات با سابقه سیاسی که هم اکنون به صورت فرقه عمل می کنند و به ترویج جنگ مسلحانه و به ایجاد کانون های شورشی اصرار می کنند و یا آنان که در خیال خام خویش، به کمتر از حکومت کارگری، قانع نمی شوند و یا جریانات اصلاح طلب که هراس از جنگ داخلی و سوریه ای شدن ایران را یک دم و بی وقفه تبلیغ می کنند، همه پرسی را نادرست، ناممکن و بیهوده ارزیابی می کنند. مگر ممکن است که در مدت کمتر از دو ماه، طرح و تاکتیکی که فاقد حزب و سازمان دهندگان سراسری در جامعه ایران است، این همه دشمن و مخالف داشته باشد؟

براستی مسئله چیست و این همه مخالفت از کجا ناشی می شود؟

به نظر می رسد که تاکتیک همه پرسی دارای زمینه پذیرش گسترده ای در ایران است. به ویژه عدم خشونت ورزی در ماهیت و سرشت این تاکتیک توانست تا خشونت دولتی را تماما فلج کند و از میان

### غالب روشنفکران سیاسی در ایران با طرح فراندوم همدل و همراه نیستند.

زیرا غالب آنان در پی اصلاح نظام و بدان امیدوار بودند و حال که اصلاح طلبان حکومتی شایسته خورده اند، به دنبال راهی نو و جدید هستند. با این وجود به گمانم، بخشی از روشنفکران سیاسی در داخل ممکن است گام به گام به طرح فراندوم نزدیک شوند. در حالیکه غالب روشنفکران سیاسی در خارج از کشور مخالف طرح فراندوم هستند و چنین طرحی را سازشکارانه ارزیابی می کنند. اما با توجه به روند جنبش اعتراضی طی دو دهه گذشته در ایران این طور به نظر می رسد که روشنفکران سیاسی با هر گرایش و پیشینه ای نقش تعیین کننده ای نداشته و نخواهند داشت. زیرا دیگر جزء گروههای مرجع به شمار نمی آیند.

شیوه های موثر و خردمندانه، مورد توافق و در نهایت ترویج آن ممکن می گردد.

نمی توان و نباید تاکتیک فراندوم را مطلق کرد و هر نوع شیوه و روش مبارزه مدنی دیگر را نفی و انکار نمود. زیرا تجربه همین ماه های اخیر نشان داد که زمینه های فراگیر شدن امر اعتصاب در برخی از بخش های نیروی کار وجود دارد.

تجربه عینی نشان داده است که تنها در یک گفتگو و تعامل بالنده، امکان بروز مدیریت جمعی وجود دارد. به تعبیری دیگر، در تعامل و گفتگوی حامیان فعال طرح فراندوم؛ اولویت ها و مرحله بندی طرح، شعارهای اصلی، تدوین برنامه مشخص برای روابط اجتماعی و تماس با هنرمندان و اساتید دانشگاه ها و نویسندگان و ... جهت ترغیب به همراهی با طرح فراندوم و ابداع برنامه های متنوع دیگر برای گسترش طرح فوق و همچنین تلاش جهت برآوردن سازماندهی افقی در دنیای واقعی و فعالیت گسترده و همه جانبه در دنیای مجازی در بین حامیان فراندوم از اهمیت اساسی و تعیین کننده برخوردار است.

به نظر می رسد که بدون مدیریت و رهبری جمعی، طرح فراندوم به سرانجام نخواهد رسید. فوراً باید اضافه کرد که رهبری جمعی امری ست که در پروسه ممکن و میسر خواهد شد و این مهم نیازمند آن است که در باره کم و کیف رهبری جمعی به طور شفاف و روشن اظهار نظر کرد.

تجربه سیاسی و اجتماعی جامعه ما نشان داده است که رهبری فردی در نهایت حتی اگر بتواند حرکتی را به سرمنزل مقصود برساند، باز در آخر جز زیان دستاوردی برای جامعه در برنخواهد داشت. لذا پیشنهاد می شود که در صورت ممکن حامیان فعال طرح فراندوم در باره کم و کیف رهبری جمعی بحث و گفتگو را آغاز کنند. شاید در پرتو چنین گفتگویی، بارقه هایی قوی از مدیریت جمعی برای تحقق طرح فراندوم متجلی گردد و تجربه ای بکر و پویا و نو زاده شود.

طرح فراندوم با اعتراضات مدنی پیوند

حمایت حمایت» یکی از شعارهای مهم و تعیین کننده جنبش اجتماعی ست که شاید با تکیه بر آن بتوان بخشی از بدنه نیروی انتظامی را به جنبش اجتماعی جذب کرد. تحقق این امر تعیین کننده به سراسری کردن این شعار بستگی دارد و گذار مسالمت آمیز با تحقق شعار فوق، ممکن و میسر است و به تعبیری دیگر امکان مهار خشونت دولتی را مهیا می کند.

ما به درستی می دانیم که زمانی گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی ممکن خواهد شد که توازن قوا به نفع جامعه و بدنه اجتماعی نیروی انتظامی به سمت جنبش متمایل شده باشد. همه نیروهای آگاه و مخالف وضع موجود باید بی وقفه در ایجاد تردید در بین بدنه اجتماعی نیروی انتظامی سعی و کوشش کنند. تا در نهایت لاقابل بخشی از بدنه اجتماعی آن نیرو با جنبش همراه شود و به درستی بفهمد که تحقق مطالبات سیاسی جامعه به نفع آنان هم هست

### مطالبه محوری در ایران باعث انباشت اعتراضات و انباشت اعتراضات

خمیر مایه اصلی جنبش اجتماعی است که توسط نیروی کار، جنبش زنان و فعالین دانشجویی و مدنی، همه آحاد جامعه را مخاطب قرار داده است. انباشت اعتراضات باعث شده است که جناح های ریز و درشت حاکمیت در موضع دفاعی و حتی اضمحلال قرار گیرند و دیگر نتوانند همچون سابق با موج سواری و یا ایجاد فضای دروغین اصلاح حاکمیت و یا هراس از سوریه ای شدن ایران و یا بی اهمیت نشان دادن اعتراضات جاری، از گذار و بی نتیجه بودن آن سخن بگویند و فضا ایجاد کنند.

و سرپیچی از اوامر فرماندهان نظامی یعنی همراهی با ملت و همگامی با جنبش آنان. ما شاهد بودیم که در روند خیزش دی ماه برخی از عناصر بسیجی بطور آگاهانه به طرق مختلف همچون سوزاندن کارت های بسیج با مردم معترض همراهی کردند. (۱)

رهبری جمعی در طرح فراندوم

بردارد.

وقتی شیوه و تاکتیکی بتواند میلیون ها ایرانی را مخاطب قرار دهد و به خیابان گسیل کند، سلاح سرکوب از کار خواهد افتاد و سیستم کاملاً فلج و درمانده خواهد شد. لذا در ماهیت و سرشت امر همه پرسی، مسئله از کار انداختن خشونت دولتی ممکن و

**گسست ناپذیری دارد**

برای اینکه بتوان طرح فراندوم را بیش از پیش گسترش داد باید در سراسری کردن اعتراضات مدنی در جامعه شرکت فعال داشت. هر چه اعتراضات مدنی در بین اقشار جامعه گسترده تر و همه جانبه تر شود، باعث انباشت اعتراضات بیشتری می گردد و همین امر، حامیان وضع موجود را با بحرانهای همه جانبه تری روبرو می کند. و هر چه بحرانهای سیاسی حاکمیت توسعه یابد و تشدید گردد، بی ثباتی اش در جامعه عیان تر شده و شاید دیگر نتواند سرکوب سیستماتیک را اعمال کند. وقتی هم که خدشه ای اساسی در نظام سرکوب ایجاد شود، نیروهای اجتماعی با قدرت و توان بیشتری در عرصه جامعه حضور می یابند و امکان توسعه و قدرت یابی نیروهای مستقل از حاکمیت بیشتر و بیشتر می شود. فوراً باید اضافه کنیم که برای مهار بحران، توسل

رو در رو کرده است.

انباشت اعتراضات باعث شده است که جناح های ریز و درشت حاکمیت در موضع دفاعی و حتی اضمحلال قرار گیرند و دیگر نتوانند همچون سابق با موج سواری و ایجاد فضای دروغین اصلاح حاکمیت و یا هراس از سوریه ای شدن ایران و یا بی اهمیت نشان دادن اعتراضات جاری، از گذرا و بی نتیجه بودن آن سخن بگویند و فضا ایجاد کنند. زیرا سه رخداد جامعه ایران را تماماً وارد دوره جدیدی کرده است؛

الف - دختران خیابان انقلاب

ب - سرفصل خیزش دی

ج - انباشت اعتراضات.

سه رخداد فوق؛ همه طیف ها و نیروهای آگاه از جمله، حامیان طرح فراندوم و گروههای متنوع برانداز را فرا می خواند تا بی کم و کاست روند اعتراضات جامعه را تقویت کنند.

**تاکتیک همه پرسی دارای زمینه پذیرش گسترده ای در ایران است. به ویژه عدم خشونت ورزی در ماهیت و سرشت این تاکتیک تواناست تا خشونت دولتی را تماماً فلج کند و از میان بردارد. وقتی شیوه و تاکتیکی بتواند میلیون ها ایرانی را مخاطب قرار دهد و به خیابان گسیل کند، سلاح سرکوب از کار خواهد افتاد و سیستم کاملاً فلج و درمانده خواهد شد. لذا در ماهیت و سرشت امر همه پرسی، مسئله از کار انداختن خشونت دولتی ممکن و میسر است.**

به سرکوب های خشن، در هنگام انباشت اعتراضات کارکرد چندانی ندارد، زیرا در چنین موقعیتی که اعتراضات صنفی و اجتماعی گسترده است، سرکوب خشن و عریان، مردم بیشتری را به اعتراض و خیزش ترغیب می کند و هر چه روحیه خیزش و اعتراض در بین ملت رواج بیشتری یابد دیگر امکان کنترل و سرکوب را براهتی نخواهند داشت، به همین دلیل پیشروی جنبش اجتماعی ایران هم آسان تر خواهد بود.

درک و فهم روند اعتراضات در جامعه و دیالکتیک جاری در آن ما را با موارد زیر بیشتر آشنا می کند؛ یکم - مطالبات انباشته شده در وجوه گوناگون سیاسی اجتماعی، فرهنگی، صنفی و طبقاتی در ایران مابه ازای عینی دارد.

دوم - مطالبات انباشته شده در روند چندین ساله به مطالبه محوری جامعه کمک شایان توجهی نمود و همین مطالبه محوری باعث آگاهی بیشتر و عمیق تر و پی گیری گسترده تر مطالبه محوری شده است. این روند تاثیر و تاثر را به راحتی می توان در «انباشت اعتراضات» در ایران امروز درک کرد.

سوم - مطالبه محوری در ایران باعث انباشت اعتراضات و انباشت اعتراضات خمیر مایه اصلی جنبش اجتماعی است که توسط نیروی کار، جنبش زنان و فعالین دانشجویی و مدنی، همه احاد جامعه را مخاطب قرار داده است. طوری که نیروی کار ایران در همه حوزه های تولیدی، خدماتی، آموزشی و درمانی به یک جدال سرنوشت ساز با حامیان وضع موجود کشیده شده است. در این حوزه نباید نقش کلیدی و محوری اعتصابات کارگری و اعتراضات بازنشستگان و معلمان و کشاورزان معترض را نادیده گرفت. به علاوه این که جنبش زنان ایران با راهکاری چون دختران خیابان انقلاب، نظام سیاسی ایران را با چالش غیرقابل تصویری

و خون ریزی. به همین علت، تاکید به گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی به نظامی دموکراتیک شاید بتواند، در انزوای بدنه اجتماعی جمهوری اسلامی موثر گردد. ممکن است با گسترش و همگانی کردن طرح و شعار گذار مسالمت آمیز، تزلزل جدی در پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی بوجود آید. تا رفته رفته بتوان بدنه اجتماعی آن را از بخش مزدوران و جانبان و شکنجه گران و لباس شخصی ها و نیروهای اطلاعاتی و سپاهی و عناصر قوه قضائیه که از نزدیک و بطور دائم در استقرار نظام تبعیض و سرکوب نقش اصلی را دارند، جدا کرد و شکافی غیرقابل ترمیم بین حامیان فعال جمهوری اسلامی با حامیان غیر فعال آن ایجاد نمود.

با پیش روی و تعمیق جنبش اجتماعی ایران جهت به انزوا کشاندن کامل پایگاه جمهوری اسلامی حتی می توان سخن از « وحدت ملی »، برای طیف هایی از حامیان جمهوری اسلامی که در سرکوب جامعه نقشی ایفا نکردند را مورد بحث و گفتگوی عمومی قرار داد و از چشم اندازی سخن گفت و بدان تکیه زد که جنبش اجتماعی ایران، شعار « می بخشیم اما هرگز فراموش نمی کنیم » را، در تار و پود جامعه ایران تبلیغ و ترویج نماید. تا هر چه بیشتر پایگاه اجتماعی نظام پلید روحانیت حاکم را به انزوا بکشاند و با گسیل میلیونها ایرانی آزادی خواه به خیابانها، استبداد دینی حاکم را به یک قدمی سقوط کشانده و در نهایت مهر نابودی به این نظام ضدانسانی را بر تارک میهن در بندهمان حک نماید.

به نظر می رسد تاکتیکی خواهد توانست شکاف در پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی ایجاد کند که تفاوت کیفی در کارکرد حامیان فعال با حامیان غیرفعال جمهوری اسلامی قائل شود و در واقعیت این تفاوت را به خوبی درک کند و بفهمد. شاید با تاکید به شعارهایی نظیر بسیجی واقعی؛ همت بود و باکری، انشقاق غیرقابل ترمیمی را در میان پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی بتوان ایجاد کرد.

**آیا جنبش اجتماعی ایران در حال پیشروی است؟**

دو رخداد و سرفصل خیزش دی و دختران خیابان انقلاب، نمادی ماندگار از مخالفت با نظام تبعیض و ستم در ایران امروز به شمار می آیند. هر دو رخداد و سرفصل، به شکلی از اشکال برخی از مسائل و مبانی امر سیاست و مبارزه مدنی را، در ایران امروز تحت الشعاع قرار داده اند. فهم و درک دو سرفصل فوق به ما خواهد آموخت که جنبش اجتماعی ایران در کدامین مرحله است.

سرفصل خیزش دی نشان داد که مطالبات نیروهای فرودست، انباشته شده و هر آن ممکن است که تحقیرشدگان و فرودستان خیابان را تسخیر کنند و کلیت نظام سیاسی را دوباره به چالش فراخوانند و همین پدیده، حکومت را هراسناک و وحشت زده کرده است. به این دلیل، سرکوب و فشار به جامعه را

منزوی کردن پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی طبق برآوردهای رسمی و غیررسمی، جمهوری اسلامی سه یا چهار میلیون حامی در ایران دارد. طیفی از این حامیان در نهادهای نظامی، انتظامی، در ارگانهای قضائی، فرهنگی و نهادهای دولتی، یا شبه دولتی، رسانه های وابسته به حکومت و نظایر آنها سازماندهی شده اند. بخش وسیعی از این پایگاه اجتماعی از انواع و اقسام رانت ها و امکانات بهره مند شده و از ادامه وضع موجود ارتزاق می کند و بر اساس همین منافع، سرنوشت خود را با آینده جمهوری اسلامی گره زده است.

در حال حاضر پاسخ به این پرسش حیاتی ست که با تکیه به کدام سیاست و روش و تاکتیک مبارزاتی می توان پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی را بخوبی از هم گسست و به انزوا کشاند، طوری که نتواند حمایت موثر و تعیین کننده ای از استبداد مذهبی به عمل آورد؟

اینکه بزعم برخی بتوان در یک جدال و مبارزه تعیین کننده، پایگاه اجتماعی سازمان یافته جمهوری اسلامی را تماماً نابود کرده و از بین برد، بیشتر نشان از برخورد احساساتی و هیجانی با موضوع دارد. زیرا نابودی سه، چهار میلیون انسان در ایران خود می تواند عاملی شود در گسترش و دوام چرخه خشونت

**با پیش روی و تعمیق جنبش اجتماعی ایران جهت به انزوا کشاندن کامل پایگاه جمهوری اسلامی حتی می توان سخن از « وحدت ملی »، برای طیف هایی از حامیان جمهوری اسلامی که در سرکوب جامعه نقشی ایفا نکردند را مورد بحث و گفتگوی عمومی قرار داد و از چشم اندازی سخن گفت که جنبش اجتماعی ایران، شعار « می بخشیم اما هرگز فراموش نمی کنیم » را، در تار و پود جامعه ایران تبلیغ و ترویج نماید.**

دو چندان کرده اند که معترضین را به زانو درآورد تا شاید شبیح قیام گرسنگان و تحقیرشدگان را از بالای سر خویش بردارند. همچنین رخداد و سرفصل دختران انقلاب، جنبش زنان ایران را وارد مرحله ای کاملاً جدید و نو کرد. حتی فراتر از آن، پتانسیل عظیم اعتراض مدنی و خلاقانه زنان را به جامعه و حکومت نشان داد. طوری که سرکوب خشن دختران خیابان انقلاب، به مردم ستمدیده ایران زمین به روشنی نشان داد که شالوده و اساس حکومت بر ستم و تبعیض استوار است.

رخداد و سرفصل دختران انقلاب، یکی از ضدانسانی ترین سیاست های جمهوری اسلامی را به چالش کشید و معترضین وضع موجود، همراه و همگام با دختران انقلاب، سیاست ضد زن جمهوری اسلامی، و به طور مشخص، حجاب اجباری را نه تنها محکوم، بلکه در هر کارزار اعتراضی زنان جامعه علیه تبعیض جنسیتی، همراهی با جنبش زنان را جزئی از وظیفه انسانی خویش خواهند دانست. بی شک یکی از مجراهای تعیین کننده مبارزه با استبداد دینی و تبعیض و ستم، همراهی با جنبش زنان ایران است. جنبشی که توان گسیل میلیونها زن معترض ایرانی به خیابان را دارد. تجربه واقعی و عینی دو ماه اخیر نشان داد که نمی توان با تعیین تاریخ و به مناسبت های گوناگون، ستمدیدگان ایران را به خیابان گسیل کرد. زیرا تمام تقلاي شبانه و روزی نهادهای سرکوب گر، جلوگیری از تسخیر دوباره خیابان است. به همین علت هر تلاشی برای گسیل ملت آزاده به مناسبت بیست و دو بهمن و یا سالروز مرگ دکتر مصدق و یا چهارشنبه سوری، دیدیم که با شکست مواجه شد. زیرا نهادهای سرکوب گر هزاران هزار نظامی را به خیابانهای تهران و

شهرستانها گسیل کردند تا از هرگونه اعتراض خیابانی جلوگیری کنند. لذا تجربه همین چند ماه به مخالفین وضع موجود به خوبی نشان داد که بی وقفه در تقویت مبارزات جاری کارگران، معلمان، بازنشستگان و زنان، دانشجویان و کشاورزان ایران گام بردارند تا آتش زیر خاکستر جنبش اجتماعی ایران بیشتر و همه جانبه تر شده و زمانی که دوباره سرباز زد، توانمندتر و گسترده تر، پایه های حاکمیت استبداد دینی را صدچندان بلرزاند و چنین روزی به زودی فرا خواهد رسید.

حضور در خیابان و اعتراض علیه استبداد دینی و تسخیر خیابان نه با صدور اعلامیه و تعیین تاریخ اعتراض خیابانی ممکن است و نه با تبلیغ دائمی و شبانه و روزی تحقق خواهد یافت. سیر طبیعی اعتراضات انباشته شده در نهایت ما به ازای عمومی و تسخیر خیابان را در بر خواهد داشت چنین امری، اجتناب ناپذیر است.

### سخن آخر؛

سالهای دور و دیر، با سابقه ترین زندانی سیاسی در ایران آقای امیر انتظام، موضوع همه پرسى را مطرح نمود و سپس موضوع فراندوم توسط بخشی از دانشجویان معترض به جد مطرح گردید و در روند فراز و فرود جنبش اجتماعی شعار «فراندوم فراندوم؛ این است شعار مردم»، به عنوان یکی از شعارهای اثباتی، مطرح شده است. بنابراین می توان فراتر از یک تاکتیک، از آن بعنوان یک روش تعیین کننده مشارکت آحاد ملت در تعیین سرنوشت خویش به جد سخن گفت و مورد ارزیابی خردمندانه قرارداد و تلاش نمود که در جنبش اجتماعی ایران امروز، مسئله همه پرسى را در میان بخش های آگاه جامعه فراگیرتر نمود تا شاید بعنوان یک روش بتواند در تحکیم مناسبات دموکراتیک در

جامعه جایگاه تعیین کننده خود را بیابد. همه پرسى می تواند بعنوان یک دستاورد تاریخی و یکی از شیوه های اصلی دموکراسی مستقیم در ایران کارکردی قابل توجه داشته باشد. البته این امر زمانی ممکن است که لافلا بخش و گروهی از روشنفکران و متفکرین و اندیشمندان و گروههای مرجع همچون فعالین مدنی و اجتماعی و صنفی به این نظر و ایده تکیه کنند. بیشک یکی از راه های تحقق دموکراسی مستقیم، همه پرسى بعنوان روش و تقویت این چشم انداز و افق رهائی بخش است.

روند جنبش اجتماعی در ایران نشان خواهد داد که مسئله همه پرسى آیا صرفاً بعنوان تاکتیکی زودگذر طرح شده یا به عنوان یک روش سیاسی برای تحکیم نظامی دموکراتیک و مشارکت آحاد ملت در تعیین سمت و سوی مناسبات سیاسی کلان می تواند مدنظر قرار گیرد.

پرسى اصلی اما این است که راه کارهای تحقق دستاوردهای تاریخ ساز و رهائی بخش دو شعار جمهوری ایرانی و همه پرسى، که از متن و ضمیر جامعه برخاسته، چگونه است؟

پاورقی (۱): شعار «ارتش برادرمست» و یا «برادر ارتشی، چرا برادركشی؟» در حافظه و ضمیر ملت ما، رد پای محکمی دارد و دیدیم که در انقلاب ناکام بهمن ماه چگونه جامعه توانست بدنه نظامی حکومت سلطنتی را با خود همراه کند. بر اساس همین تجربه، ملت ایران باز خواهد توانست برای کم هزینه کردن گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی به نظامی دموکراتیک، بخش های از بدنه نیروی انتظامی و نظامی را به جنبش اجتماعی جذب کند.

ادامه از صفحه ۱۸

«مسائل زیست محیطی»، «صندوق بازنشستگی»، «بودجه دولت»، «نظام بانکی» و «بیکاری». بر این چالش ها باید افزوده شود چالش «فساد گسترده»، «تسلط سپاه و نهادهای مربوطه بر اقتصاد»، «بهره وری پایین و نامناسبی رشد اقتصادی»، «اثر نهبی و هم افزای این چالش ها نامناسب شدن معاش و معیشت اکثریت است.

حل هر کدام از این چالش ها توانائی و منابع اقتصادی کلانی را طلب می کند که دست کم در کوتاه مدت در دسترس حاکمیت نیست. کسانی که سکان حاکمیت ایران را در دست دارند، همان بقایای حزب جمهوری اسلامی و حواریون خمینی هستند، که با گذشت ۴۰ سال هنوز نتوانسته اند به نوسازی اقتصادی کمک کنند. بخشی از این حاکمیت هنوز در سواد بازگشت به دوران «طلائی امام» است و بخشی بدون هیچ چشم اندازی روزمرگی را پیشه کرده است.

دنیای کنونی دنیای پویایی پایدار است. حاکمیت ایران رمق انطباق با شرایط نوشونده را ندارد و با تنفس مصنوعی رانت نفتی است که اموراتش را می گذراند. درآمدهای نفتی اینک به زحمت می تواند هزینه های جاری کشور را بپوشاند و منبع دیگری برای نوسازی اقتصادی در دست نیست. سرمایه خارجی نیز به محیط ناامن ایران پای نمی گذارد. با از دست رفتن مشروعیت، مشارکت مردمی، کارآمدی و منابع اقتصادی، فرسودگی سران و مدیران با کدام منبع می توان ابر چالش های

### اقتصادی-اجتماعی ایران را حل کرد؟

بدین ترتیب طبیعی است تا زمانی که تنگناهای زندگی اعم از معاش و معیشت باقی است و دائماً با انتظارات اکثریت مردم از زندگی خوب - که رو به افزایش هم هست- در تضاد است، زمینه نارضایتی در جامعه باقی خواهد بود. سطح و عمق این نارضایتی البته داری دگرگونی و پویائی است. این نارضایتی ممکن است نتواند خود را همیشه به شکل تظاهرات خیابانی نشان دهد. اما با توجه به شبکه های رسانه اجتماعی در زیر پوست شهر علیرغم همه سرکوب ها، گسترده شده و رشد پیدا می کند و تمیق می گردد. ظهور و بروز این نارضایتی در اشکال گروهی و خیابانی البته به منوط به شرط های گوناگونی از قبیل هماهنگی میان ناراضیان و وجود رهبری در جنبش اعتراضی و چگونگی برخورد نیروی سرکوبگر با آن است. اما حتی اگر نارضایتی عمومی دارای بروز بیرونی نباشد، همچنان فعال باقی مانده و به رشد خود ادامه می دهد و در آینده خود را در اشکال گوناگون نشان می دهد.

### آیا نارضایتی ها و تظاهرات بیرونی آن می تواند به پیامدهای مثبتی بیانجامد؟

در صورتی جنبش اعتراضی می تواند در کوتاه مدت به پیامدهای مثبتی بیانجامد که بتواند به شکل مسالمت آمیز و از طریق همه پرسى در ساختار سیاسی-اقتصادی اصلاحات و دگرگونی پایداری را برای انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی آرام ایجاد کند. اما در غیر این صورت سایر اشکال دگرگونی و احتمالاً فروپاشی نظام غیر ممکن نیست.

از آنجائی بخش عمده ناکارآمدی اقتصادی و در نتیجه فقر و فلاکت عمومی مربوط به رانتی بودن اقتصاد و مداخله رهبری حاکمیت، نهادهای مذهبی و سپاه پاسداران و نهادهای وابسته در اقتصاد است، بهبود اقتصادی در ایران از مسیر رانت زدائی و خلع ید از ولی فقیه و سپاه می گذرد. کلیه نهادهای اقتصادی تحت مدیریت و نظارت نهادهای تحت اختیار ولی فقیه می بایست به یک نهاد عمومی - و نه الزاماً دولتی- شفاف و پاسخگو سپرده شود تا با مشارکت مردم به عنوان سهامدار آن به شکل کارآمدی منابع ملی را برای ایجاد رشد اقتصادی و اشتغال بکار گیرد. اما پرسش این است که آیا گذار آرامی که به تغییرات ساختاری در حاکمیت بیانجامد در کوتاه مدت متصور است؟ کارآمدی مدیریت اصلاحات و ویژگی رژیم های پیشرفته ای است که افزون بر مشروعیت دارای کارآمدی مدیریتی بوده و از مشارکت عمومی بهره می برند. حاکمیت فعلی حتی در چارچوب معیارهای خود حاکمیت و از منظر ارزشهایش، فاقد چنین ظرفیتی است.

Davies, J. Toward a theory of Revolution. American Sociological Review, 1962, 27: 1-23.  
Searle, J. Freedom and Neurobiology: Reflections on Free Will, Language and Political Power, Columbia University Press, 2007.  
Searle, J. The Construction of Social Reality. New York: Free Press (1995).

# اعتراض های دی ماه: زمینه ها و انگیزه ها

احمد علوی



## مقدمه

دی ماه سال ۱۳۹۶ شهرهای گوناگون ایران شاهد سلسله تظاهرات گسترده اعتراضی نسبت به حکومت بود که فضای سیاسی- درون و برون مرز- ایران را دستخوش دگرگونی کرد. خیزش دی ماه بدون مقدمه نبود. چه ماه ها پیش از آن اعتراضاتی نظیر تجمع مربوط به مطالبات بازنشستگان، محیط زیست، مال باختگان، عقب ماندن حقوق ها و ... در شهرهای مختلف کشور مشاهده می شد. اما اهمیت خیزش دی ماه در اقصی نقاط کشور این بود که تجمعات کوچک پیشین به یک باره و این بار به لطف شبکه رسانه های اجتماعی و همچنین روابط غیررسمی به یکدیگر گره خورد. بدین ترتیب طرح شعارهایی رادیکال تر، مطالبات فروخته ای که در زیر پوست شهر پنهان بود را آشکار کرد.

تحول کیفی خیزش دی ماه به گونه ای است که می توان فضای سیاسی ایران را به دوره پیش و پس از اعتراض های دی ماه تقسیم کرد. هر چند بخشی از شعارهای تظاهرکنندگان در ابتدا معطوف به نارضایتی از تنگناهای اقتصادی بود اما به سرعت به عرصه های دیگر نظیر امور سیاسی داخلی و سیاست خارجی هم کشیده شد.

به طور خلاصه می توان نارضایتی های موجود که کم و زیاد در شعارها بازتاب داشت را در سه دسته تقسیم بندی کرد: مشکل فلاکت/ فقر، شکاف طبقاتی در جامعه و فساد اقتصادی.

مشکل فلاکت محصول تورم و بیکاری است که به کاهش قدرت خرید خانوار انجامیده و طبیعتاً از سطح و کیفیت زندگی می کاهد. مشکل فساد اقتصادی به دلیل نبود شفافیت و پاسخگوئی نهادهای قدرت، موجب می شود که منابع عمومی کشور بر باد رفته و با تمرکز در نزد گروهی اندک به مشکل بعدی یعنی شکاف طبقاتی بیانجامد. البته دو شعار دیگر هم وجود داشت که هر چند اقتصادی صرف نبود، یعنی شعار علیه سران حکومت و سیاست مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، اما باز به نحوی با چالش های اقتصادی مربوط است. این دو شعار، اشاره به

ناکارآمدی مدیریت کلان، تبعیض و همچنین به هدر دادن منابع دارد که باید در چارچوب اراده شهروندان و حل مشکلات داخلی بکارگرفته شود.

نکته پنهانی نیست که این مجموعه مطالبات بسته متشکلی است که در عالم زندگی روزمره از یکدیگر قابل تفکیک نیست. بنابراین باید تاکید کرد که تفکیک مصنوعی مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نمی تواند،

به فهم خیزش اجتماعی دی ماه کمک کند. بلکه این نگاه کل گرا (Holistic view) است که می تواند با ترکیب خواسته های گوناگون معترضان و بررسی نقطه مشترک آنها، دلایل و انگیزه های خیزش دی ماه را فهم نماید. در همین راستا بحران معاش و معیشت تنها مسئله فردی اقتصادی نیست، بلکه این به معنای کاهش منزلت و اعتبار اجتماعی فرد در جامعه طبقاتی ایران است. همین امر به نوبه خود تصمیمات فردی را محدود می کند و مشارکت در توزیع قدرت را در سطح اجتماعی کاهش می دهد.

به زبان دیگر حاشیه نشینی اقتصادی به معنای حاشیه نشینی اجتماعی و سیاسی نیز هست. چنین فرایندی را می توان به گروه های اجتماعی یا مناطق جغرافیایی نیز تعمیم داد. قابل انکار نیست که متغیرهایی همچون جنس، سن، توزیع جغرافیایی، تعلق قومی، زبانی و یا مذهبی بر چگونگی توزیع درآمد در ایران تأثیر می گذارد. اطلاعاتی در این زمینه در دسترس نیست. با این وجود با توجه به اطلاعات جسته گریخته به نظر می رسد که درآمد ملی چه از نظر سنی، جنسی و جغرافیایی به نحوه ناموزونی توزیع می شود و سهم جوانان و زنان در درآمد ملی با توجه به نرخ نازل اشتغال و فرصت های شغلی کمتر از میانگین است. همچنین از منظر توزیع جغرافیایی، برای

مثال مناطق خاصی از ایران که به دلیل ساختاری نابرابر توزیع منابع از رشد بازمانده اند، به تدریج به حاشیه سیاست یا منزلت اجتماعی رانده شده اند. چرخه توزیع نابرابر اقتدار و قدرت سیاسی و نابرابری در منزلت مذهبی و اجتماعی نیز از جمله عوامل موثر در نابرابری توزیع درآمد و شکاف طبقاتی است که به طور فزاینده ای افزایش می یابد.

خیزش ها و اعتراضات عمومی در جوامع پدید آمده های تازه ای نیستند. اما با این وجود نمی توان پنهان کرد که ویژگی ها و فرایند پیدایش و پویای فرسایش این خیزش ها کمتر با یکدیگر شبیه است. به همین دلیل الگو برداری و یا تعمیم یافته های پژوهشی در خصوص خیزش های اجتماعی غالباً امکان پذیر نیست. تجربه خیزشها و جنبش های گذشته نیز هر چند آموزنده و آگاهی بخش است اما نمی تواند مستقیماً به فهم جنبش اخیر کمک کند. با این وجود نمی توان انکار کرد، تحلیل گران و فعالین سیاسی برای فهم جنبش دی ماه و هر جنبش دیگری نیازمند نوعی الگو، انگاره، مدل سازی یا مفهوم سازی هستند. از دیگر سو می توان ادعا کرد که هیچ تحلیل گری نیز بدون نوعی الگو و انگاره پیشینی و به زبان دیگر بدون مآخذ و مرجع نظری به مشاهده تغیر و تحولات نمی پردازد. بلکه مآخذ نظری آشکار و پنهان هدایت بررسی کنندگان را در اختیار دارد و بر آن تأثیر می



جمعیت فارغ التحصیل یا در حال تحصیل دوره‌های عالی به ترتیب به استان‌های کرمانشاه با ۳۴٫۹ درصد، کردستان با ۲۹٫۴ درصد، چهارمحال و بختیاری با ۲۸٫۷ درصد اختصاص دارد؛ ضمن اینکه کمترین نرخ بیکاری نیز مربوط به استان مرکزی با ۱۲٫۵ درصد است. هم‌زمان سالانه حدود یک میلیون نفر به جمعیت متقاضی شغل اضافه می‌شوند که از این میزان حدود ۸۰۰ هزار نفر، از جمعیت فارغ التحصیلان هستند. آنچه بیکاری در ایران را از سایر کشورها متمایز می‌کند بیکاری افراد متخصص و تحصیل کرده است. چون در سایر کشورها با پیدایش دوره رکود معمولاً نیروی کار غیر متخصص در معرض ریسک بیکاری بالاتری نسبت به نیروی متخصص است. از آن جهت که نیروی کار تحصیل کرده ایران غالباً از جوانان تشکیل شده، آسیب پذیری آنها در چنین شرایطی بیشتر است. در این میان زنان نیز - با توجه به تبعیض در بازار کار - از دیگر گروه‌هایی هستند که - نسبت به مردان با شرایط مشابه - مشمول ریسک بیکاری بالاتری خواهند بود.

همین گروه - یعنی جوانان - عمدتاً از شبکه‌های اجتماعی اینترنتی استفاده می‌کنند و به دلیل در اختیار داشتن رسانه‌های بین‌المللی کم و بیش از اوضاع زندگی در جهان آگاهی داشته و رؤیای یک زندگی طبقه متوسطی را در سر می‌پروراند. اما محرومیت اقتصادی، آن‌ها را به سمت زندگی فرودستان سنتی در محلات فقیرنشین حاشیه شهر و سکونت‌گاه‌های غیرقانونی، و زیست متکی بر حمایت خانواده و مشاغل دون پایه و تا حد زیادی زندگی عاریتی سوق داده است. کاهش دسترسی به امکان معاش و معیشت تنها امری اقتصادی نیست چه موجب کاهش منزلت فرد یا گروه اجتماعی شده و هم‌زمان امکان تصمیم‌گیری و مشارکت در توزیع قدرت و نیز کرامت فرد را به زیر سؤال می‌برد. بنابراین مجموعه‌ای از انگیزه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تصمیم‌گیری فرد یا گروه معترض برای پیوستن به خیزش خیابانی را موجه و مشروع می‌کند.

#### ج - جیمز دیویس و «منحنی J»

جیمز دیویس (James J. Davis) با معرفی مدل (J) وارونه (I) تلاش کرد تا با ترکیب دو مفهوم انتظارات

مکانیکی (Mechanical assumptions) از فرایند دگرگونی‌ها است. زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی هر چند بستر خیزش‌های اجتماعی هستند اما خود مستقیماً «عامل» پیدایش آن نیستند. چه بسترهای یاد شده ابتدا از سوی بازیگران سیاسی تفسیر و تاویل شده و بازیگران بر پایه پیش‌فهم خود و با انتخاب

گذارد. در چارچوب همین انگاره سازی، خیزش‌های اجتماعی به اعتبار ویژگی‌های گوناگونشان قابل طبقه‌بندی هستند. از آن جمله است: اندازه و شمار مشارکت‌کنندگان، نوع مطالبات، انگیزه مشارکت‌کنندگان، زمان تداوم، مشارکت گروه‌های اجتماعی گوناگون، مناطقی که این خیزش‌ها در آن رخ میدهد،

**به طور خلاصه می‌توان نارضایتی‌های موجود که کم و زیاد در شعارها بازتاب داشت را در سه دسته تقسیم‌بندی کرد: مشکل فلاکت / فقر، شکاف طبقاتی در جامعه و فساد اقتصادی. البته دو شعار دیگر هم وجود داشت که هر چند اقتصادی صرف نبود، یعنی شعار علیه سران حکومت و سیاست مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر، اما باز به نحوی با چالش‌های اقتصادی مربوط است. این دو شعار، اشاره به ناکارآمدی مدیریت کلان، تبعیض و همچنین به هدر دادن منابع دارد که باید در چارچوب اراده شهروندان و حل مشکلات داخلی بکارگرفته شود.**

آگاهانه خود تصمیم می‌گیرند چه واکنشی را نسبت به تحولات اجتماعی نشان دهند. به همین دلیل است که افراد گوناگون درک، دآوری و واکنش و یکسانی نسبت به تحولات اجتماعی ندارند.

#### عمده‌ترین نیروی خیزش دی ماه

نوع مشارکت افراد در اعتراض‌ها یکسان نبود. برخی در صف نخست خیزش به تظاهرات روی آوردند و برخی در کنار و حاشیه از آن حمایت می‌کردند. برخی نیز علیرغم همدلی با آن - به دلیل ریسک بالای دستگیری و یا سرکوب - کمتر در خیابان ظاهر شدند. با این وجود توافق وجود دارد که جوانان به خصوص در شهرستانها بیشترین مشارکت را در خیزش‌های اخیر نشان دادند. هر چند اطلاعات موقت تجربی از تعلق طبقاتی این گروه در دست نیست اما با حدس و گمان می‌توان ادعا کرد بخش گسترده‌ای از مشارکت‌کنندگان اعتراض‌های دی ماه از جوانان لایه پایین طبقه متوسط تشکیل شده که از فرصت‌های آموزشی استفاده نموده‌اند.

بخشی از این گروه تحصیلکردگان دانشگاهی هستند که به دلیل بیکاری گسترده و تبعیض در

سویه شعارهای عمده، میزان سازمان‌یافتگی، تاکتیک‌ها، چگونگی مدیریت و رهبری و برخی دیگر از ویژگی‌ها. درک و زبان بررسی‌کنندگان، فرایند اعتراض اجتماعی دی ماه یکسان نبود و این البته شگفت‌آور نیست. برای مثال برخی از فعالین سیاسی منظر تبلیغی و سیاسی - عملی به آن پرداختند و برخی دیگر به توصیف مشاهدات خود اقدام نمودند. پیش‌فهم‌های هر کدام از تاویلگران، چگونگی الگو و انگاره سازی از صحنه رقم زد.

#### شرایط و زمینه خیزش اجتماعی عامل اعتراض‌ها نیست، بستر آن است

یکی از پرسش‌های اساسی که باید در ابتدا به آن پرداخت این است که آیا مفاهیم و انگاره‌هایی که در تحلیل پدیده‌های عینی و علوم طبیعی بکاربرده می‌شود قابلیت این را دارند که در تحلیل فرایند و خیزش اجتماعی بکارگرفته شوند. برای مثال مفاهیمی همچون ماهیت، جوهر، علت یا عامل که معمولاً برای توصیف یا توضیح روابط میان پدیده‌های عینی بکاربرده می‌شود، برای بررسی و تحلیل پدیده اجتماعی که برساخته‌ای (Social constructs) است، کارآمدی دارد؟ مفاهیمی که شماری از آنها در اینجا آورده شده، مفاهیم سترونی نیستند و در پس آن ارزشها و انگاره‌های معینی پنهان است که از دانش تجربی طبیعی به امانت گرفته شده است. آن درک از خیزش اجتماعی با چنین مفاهیمی به به بررسی و تحلیل فرایند خیزش اجتماعی می‌پردازد مبتنی بر ذات انگاری (Essencialism) می‌باشد که راهبرد نظری کارآمدی برای فهم مناسبات اجتماعی که برساخته اجتماعی (Social construct) هستند، به شمار نمی‌آید. خیزش عمومی از جنس رفتار گروهی است و هر چند در محیط فیزیکی و اجتماعی خود را نشان میدهد اما دارای جنبه‌های پنهان در اندیشه و روان افراد و گروه‌هایی است که در خیزش‌ها فعال هستند و آنها را می‌انگیزاند. سرل (Searle, ۱۹۹۵; ۲۰۰۷) یکی از تفاوت‌های کنش فرد نسبت به تحولات عرصه عینی مانند شیمی و فیزیک را وجود اراده آزاد (Free will) می‌داند. تصمیم‌گیری با توجه به اراده آزاد و همچنین تأثیر جریان اطلاعات و ریسک بر روی تصمیم‌گیری، بکارگیری تعیین‌گرایی که در علوم طبیعی رواج دارد را در علوم اجتماعی زیر سؤال می‌برد. چنین درکی مبتنی بر نوعی ذات‌انگاری (Essencialism) و درک

**از آنجائی بخش عمده ناکارآمدی اقتصادی و در نتیجه فقر و فلاکت عمومی مربوط به رانتی بودن اقتصاد و مداخله رهبری حاکمیت، نهادهای مذهبی و سپاه پاسداران و نهادهای وابسته در اقتصاد است، بهبود اقتصادی در ایران از مسیر رانت زدائی و خلع ید از ولی فقیه و سپاه می‌گذرد. کلیه نهادهای اقتصادی تحت مدیریت و نظارت نهادهای تحت اختیار ولی فقیه می‌بایست به یک نهاد عمومی - و نه الزاماً دولتی - شفاف و پاسخگو سپرده شود تا با مشارکت مردم به عنوان سهامدار آن به شکل کارآمدی منابع ملی را برای ایجاد رشد اقتصادی و اشتغال بکار گیرد.**

فرصت‌های شغلی بیکار هستند. در تایید این امر مشاور اقتصادی وزیر کار گفته است که برای نمونه ۵۹ درصد دستگیرشدگان در اعتراض‌های دی ماه در اسلامشهر بیکار بوده‌اند. بر اساس داده‌های وزارت کشور ۵۹ درصد دستگیرشدگان دارای دیپلم و کمتر از آن بوده‌اند و اکثریت آنان کمتر از ۳۰ سال داشته‌اند. بر اساس آمار رسمی منتشره وزارت کار بالاترین نرخ بیکاری

(Expectations) و دسترسی به منابع (Resources) (accessibility) مدل تحلیلی مبنی بر نارضایتی مبتنی بر محرومیت یا احساس محرومیت را تدوین کند. او مدعی است افزایش انتظارات اقتصادی مردم، به دنبال یک دوره پیشرفت اقتصادی و رکودی که پس از آن به وجود می‌آید، معمولاً مردم را به طور ذهنی، از وضعیت شان نگران می‌کند و آنان رو به اعتراض و خیزش می‌انگیزاند. مفهوم کلیدی در مدل دیویس

متکی به درآمد نفتی، اقتصاد درون گرای منزوی از بازار جهانی، ناکارآمدی مدیریت محیط زیست و منابع آب، فساد گسترده حاکمیت، برخی از شاخص های کوتاه مدت نیز دسترسی به منابع را دشوار تر نمود. مثلا اجرائی شدن برجام در کنار آنچه آمد بر افزایش توقعات شهروندان موثر بود.

دولت روحانی و در راس آن تیم دیپلماسی اش چهار سال نخست دوره ریاست جمهوری او را بطور خاص بر روی مسئله هسته ای متمرکز نمود. چه گمان می رفت که با حل مشکل هسته ای با غرب، تحریم ها پایان گرفته و اقتصاد ایران که در زیر تحریم های شکننده قرار داشت، نفسی به راحتی خواهد کشید و وضعیت معیشت و معاش مردم هم به سامان خواهد رسید. دولت با اجرائی شدن برجام و همچنین انعقاد برخی از قراردادها میان ایران و چند کشور اروپایی امیدوار شد که باز شدن پای سرمایه خارجی به ایران این رشد محقق شود. اما چنین نشد و با بر سرکار آمدن دستگاه مدیریتی ترامپ دور تازه ای از تنش ها آغاز شد.

هر چند دولت تلاش کرد تا با وعده تدبیر، امید شهروندان را زنده نگاه دارد، اما احساس جمعی روزمره مردم با این وعده ها سازگاری ندارد. غلبه نوسیدی از سوئی و نبود سرمایه اجتماعی اعتماد به حاکمیت برای حل مشکلات اقتصادی زمینه ساز این سلسله تظاهرات بود.

### آیا حاکمیت فعلی می تواند در کوتاه مدت به مطالبات پاسخ دهد؟

به نظر می رسد که ۴۰ سال برای آزمون کارآمدی یک حکومت در زمینه های اقتصادی، مدیریتی، اجتماعی و فرهنگی کافی باشد. اینک ناکارآمدی مدیریتی حکومت، مشروعیت آن را به یکی از پایین ترین نقاط خود رسانده است. حاکمیت از نظر مشارکت مردم نیز دارای بحران جدی است و بعید نیست با ادامه جنبش اعتراضی بخشی از حامیان آن حتی در میان نیروهای سرکوبگر نیز به معترضان بپیوندند. یک مشکل اساسی حاکمیت ایران گرایش فرقه گرایانه و تمام خواه آن است. اولویت اول حاکمیت ایران که با گرایشی فرقه ای سودای صادرات نوع

به (رشد) و داشته ها (دسترسی به منابع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) به عنوان کلید فهم خیزش اخیر پیشنهاد می شود. بنا به این انگاره، آنگاه که داشته ها نمی تواند، خواسته ها را تأمین کند، خیزش اجتماعی همان ناهمسازی میان خواسته ها و داشته ها، توقعات و احساس برآورده شدن این توقعات است. هر چند مدل دیویس برای توضیح وضعیت انقلابی تدوین شده اما می تواند برای فهم نارضایتی نیز

**دنیای کنونی دنیای پویایی پایدار است. حاکمیت ایران رمق انطباق با شرایط نوسونده را ندارد و با تنفس مصنوعی رانت نفتی است که اموراتش را می گذراند. درآمدهای نفتی اینک به زحمت می تواند هزینه های جاری کشور را بپوشاند و منبع دیگری برای نوسازی اقتصادی در دست نیست. سرمایه خارجی نیز به محیط ناامن ایران پای نمی گذارد. با از دست رفتن مشروعیت، مشارکت مردمی، کارآمدی و منابع اقتصادی، فرسودگی سران و مدیران با کدام منبع می توان ابر چالش های اقتصادی-اجتماعی ایران را حل کرد؟**

سربرمی آورد.

### انتظارات و توقعات رشد می یابد

دنیای جهانی شده (گلوبال) و دیجیتال امروز جهان دسترسی به اطلاعات از چگونگی زندگی در کشورهای پیشرفته و افزایش توقع از زندگی نیز هست. آن بخش از شهروندان و به خصوص جوانان تحصیلکرده که وارد فضای مجازی می شوند با چگونگی زندگی هم نسلان شان در کشورهای دیگر- هر چند سطحی- آشنا می شوند. یکی از دلایل افزایش مهاجرت نیز همین آشنائی و همچنین ارتباط جوانان با جهان پیشرفته است. اگر به گفته یکی از مقامات دولت، بیش از یک و نیم میلیون نفر در صف مهاجرت هستند، یکی از بسترهای طولانی شدن چنین صفی اطلاعات و ارتباطات با جهان برون مرز است. اما دلایل دیگر هم در پس افزایش توقعات وجود دارد. حکومت فعلی که در هنگامه سرنوشتی رژیم سابق با وعده عدالت اجتماعی و اقتصادی سرکار آمد، در انتخابات سال ۱۳۹۶ هم وعده های بسیاری مبنی بر بهبود زندگی و به خصوص وضعیت معاش و معیشت از سوی نامزدها وعده داده شد.

### کاهش دسترسی اکثریت شهروندان به منابع

کارآمد باشد. بنا به این انگاره، خیزش اعتراضی زمانی رخ میدهد که پس از درجه ای و دوره ای از بهبود اقتصادی و اجتماعی، دوره ای از رکود، عقبگرد سریع یا نامناسب شدن وضعیت زندگی فرارسد. وجود نارضایتی خیزش اجتماعی را رقم میزند نه شرایط عینی و واقعی در خصوص عرضه کافی یا ناکافی منابع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. به همین دلیل است بخشی از مردم راضی یا بی تفاوت که از نظر دسترسی به منابع اقتصادی، قدرت سیاسی، و منزلت اجتماعی فقیرند، می توانند از نظر سیاسی ساکت باقی بمانند. در عین حال تنها آن بخش از مردم که که نامناسب شدن دگرگونی ها احساس نارضایتی می کنند، در اعتراضات مشارکت می کنند.

دیویس مدعی است که در شرایطی که در یک جامعه بحران و بنیوانی گسترده است، معمولاً انقلابی رخ نمی دهد چه در چنین شرایطی انرژی فیزیکی و روانی مردم فقط در روند دستیابی به حداقل معاش و بقا به کار گرفته می شود. مارکس مدعی بود که مردم بین زندگی و از دست دادن زنجیرها (ریسک پذیرش مرگ)، دومین گزینه را انتخاب می کنند. دیویس اما بر خلاف مارکس مدعی است که غالب مردم معمولاً زندگی در زیر چتر ستم و محرومیت را بر مرگ ترجیح میدهند. آنها زمانی برچیدن زنجیرها را انتخاب می کنند که بدون هزینه ریسک بالا بتوانند خود را از دست زنجیرها رها کنند. چنین درکی از رفتار افراد و یا گروه های اجتماعی که غالباً - و نه همیشه- دارای حداقلی از عقلانیت سود-زبان است، شگفت آور نیست. در همین راستاست که در خیزشهای تاریخ معاصر ایران معترضان از راهکارهای گوناگونی مشارکت در انتخابات، اعتراض محدود در ارتباط با موضوع های معین مانند اعتراضات بازنشستگان و یا مال باختگان و یا بالاخره اعتراض شدید و گسترده خیابانی استفاده می کنند. چه هر یک از این راهکارها در شرایط خاص و با توجه به منطق عقلانیت سود-زبان نسبت به گزینه های دیگر موثرتر یا مفید تر است.

### کاربرد نظریه دیویس برای فهم اعتراضات دی ماه

بر اساس مدل دیویس می توان هر خیزش اجتماعی و از جمله خیزش اخیر دی ماه ایران را محصول تصادم انتظارات انباشته شهروندان از زندگی بهتر با وضعیت ناخوشایندشان دید. بر این پایه، چالش دو متغیر اساسی خواسته ها (انتظارات و توقعات رو

**بر اساس مدل جیمز دیویس می توان هر خیزش اجتماعی و از جمله خیزش اخیر دی ماه ایران را محصول تصادم «انتظارات» انباشته شهروندان از زندگی بهتر با «وضعیت» ناخوشایندشان دید. بر این پایه، چالش دو متغیر اساسی خواسته ها (انتظارات و توقعات رو به رشد) و داشته ها (دسترسی به منابع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) به عنوان کلید فهم خیزش اخیر پیشنهاد می شود. بنا به این انگاره، آنگاه که داشته ها نمی تواند، خواسته ها را تأمین کند، خیزش اجتماعی سربرمی آورد.**

خاصی از تشیع - یعنی تشیع ولایتی - و حل مشکل جهانی را دارد، حل مشکلات اقتصادی نیست. به فرض حتی اگر اولویت این حکومت حل مسائل اقتصادی هم بود با کدام مدل اقتصادی و کدام راهبرد و منابع و مدیران می خواست این مشکلات را حل کند؟ آنچه در این چهل سال اتفاق افتاده فرجه شدن یک طبقه فاسد از درآمد رانتی نفت است. به قول خود کارشناسان حاکمیت اینک با چندین ابرچالش روبروست. ابرچالش های «بحران منابع آب کشور».

در کنار افزایش و انباشت توقعات از معاش و معیشت که از برخی از آنها یاد شد، شاخص های برآورده شدن توقعات و انتظارات روند مثبتی ندارند. برخی از این شاخص ها صبغه بلند مدت و برخی کوتاه مدت دارند. مهمترین شاخص های بلند مدت، ناکارآمدی در تأمین انتظارات عبارتند از رشد ناپایدار و نامناسب اقتصادی، اقتصاد دولت محور و رانتی، نظام بانکی ناکارآمد و فاسد، بازار کار ناکارآمد و تبعیض آمیز، نظام ناکارآمد توزیع منابع، اقتصاد مبتنی بر بحران صندوق های بازنشستگی، اقتصاد برون زای

# خودمان را باید برای آینده‌ای چند احتمالی آماده کنیم!

رضا علیجانی



خوب شد مردم آمدند؛ چه بد می شود اگر...». اعتراضات دی ماه تلفیق شکوای دو دسته ناراضیان اقتصادی و اجتماعی بود که از فقر و تبعیض و فساد و نیز از تحمیل شریعت و سبک زندگی عبوس و سخت گیرانه آن بر زندگی همگان به خصوص جوانان به تنگ آمده بودند (برای شرح بیشتر نگاه کنید به یادداشت «آخرین فرصت یک تصمیم گیری بزرگ برای بیت قدرت».

نقطه چین اعتراضات اقتصادی گوناگون در ماه های قبل از دی ماه ۹۶ نشان از آن داشت که خشم و یاس ناراضیان اقتصادی (عمدتا از اقشار فقیر و کم در آمد و لایه پایینی طبقه متوسط) در حال سرریز شدن است. هر چند شاید هیچکس فکر نمی کرد به طور همزمان در ده ها شهر ایران اعتراضاتی با این وسعت و شدت اتفاق بیفتد اما این امر خیلی دور از انتظار نبود که وضعیت بد اقتصادی به شورش های اعتراضی منجر خواهد شد. حتی از سوی محافل امنیتی و اطلاعاتی (پشت صحنه فعالیت های سپاه و بسیج). این دو نهاد نظامی در طرحی دو قلو اعلام کرده بودند که می خواهند برای حفظ امنیت شهرها گشت محلی بگذارند و یا سپاه قصد ورود به تامین امنیت شهرها را دارد (که با این موضع وزارت کشور مواجه گردید که ما چنین درخواستی از سپاه نداشته ایم!). همان موقع این ارزیابی وجود داشت که این پیش بینی های سپاه و بسیج برای پیشگیری از اعتراضات و شورش های احتمالی اقتصادی است (برای نمونه در این مصاحبه). اعتراضات دی ماه صدای اقشاری از جامعه بود که نماینده و سخنگوی چندان در عرصه سیاست علنی و رسمی جاری در کشور نداشتند. این اقشار محذوف خود به صحنه آمدند و صدای در گلو مانده خود را با رستارین شکلی فریاد زدند. اتفاقی که صحنه پر هیاهوی سیاست کشور را ساکت کرد تا به اجبار به این صدای خشمگین گوش فرادهد. آنچه قبلا در تصورات و گمانه زنی ها مطرح می شد حالا در آشکارترین و شفاف ترین شکلی در واقعیت عینی قابل مشاهده و لمس بود.

جوانان حاضر در این اعتراضات اما تفاوتی با جوانان حاضر در اعتراضات ناراضیان سیاسی و دموکراسی طلب مانند جنبش سبز داشتند و آن این که عمده این جوانان خود از اقشار فقیر بودند که ولو فارغ التحصیل دانشگاه بودند؛ اما بیکار یا دارای شغل های کم دوام بودند و عموما امیدی به آینده زندگی شان نداشتند. آنها مسئول وضعیت تیره زندگی خویش را قدرت مستقر می دانند که روحانیون دولتی در آن دست بالاتر را دارند (به زیر کشیدن تصاویر مقامات بالای قدرت و نیز حمله به مراکز مذهبی با محوریت دفاترنامه جمعه و نظایر آن نشانه هایی از این امرند). این اعتراضات برخلاف جنبش سبز که مستمرا هشت ماه دوام داشت و بعدا نیز متناوبا خود نمایاند، در مدتی کمتر از دو هفته، البته در ظهور خیابانی اش، مهار شد. اما در همین مدت کم نیز بیش از ۲۵ کشته برجای گذاشت و بعد در بازداشتگاه ها و زندانها نیز بر این تعداد افزوده شد. هم جنبش ناراضیان سیاسی و هم موج اعتراضی ناراضیان اقتصادی علیرغم مهار امنیتی در تبلور خیابانی شان، هر دو عمیقا در زیرپوست جامعه در جریان اند.

ناراضیان اقتصادی اما؛ بخش وسیعتری از جامعه را تشکیل می دهند. همچنین گستردگی جغرافیایی اعتراضات آنان بیشتر بود و نیز اهمیت شدید زیستی

عنصر اقتصاد تا آنجاست که می توان این اعتراضات را حتی اثرگذارتر از جنبش سبز دانست. همانگونه که این اعتراضات انرژی ای را آزاد کرد که می توانست (و می تواند) همچون عنصری بن بست شکن برای حرکت پای در گل مانده اعتدالی - اصلاحی عمل کند (برای شرح بیشتر نگاه کنید به این گفتگو).

شعارهای این موج ضمن اشتراکاتی که با شعارهای جنبش سبز داشت (مانند مرگ بر دیکتاتور یا جمهوری ایرانی و ...) اما در مجموع رادیکالتر بود و نهادهای مذهبی سنتی را بیشتر نشانه گرفت. به علاوه اینکه در چند مورد نیز شعارهایی به نفع سلطنت و یکی دو مورد نیز بر علیه اصلاح طلبی داده شد.

## برخورد حاکمان با اعتراضات

آقای خامنه ای که بخش اصلی قدرت را در دست دارد سعی کرد این اعتراضات را عمدتا به مسئله اقتصاد و عدالت نسبت دهد و از بابت عدم اجرای عدالت از مردم پوزش خواست. اما این پوزش از سیاست های خودش نبود بلکه از عدم پیگیری اجرای این سیاست ها توسط دولتمردان بود! وی لایه سیاسی این اعتراضات که اکثر شعارهای معترضان را تشکیل می داد طبق معمول به نقشه های دشمنان (مثلث آمریکا و اسرائیل - عربستان - گروه های مخالف به خصوص به قول وی منافقین) نسبت داد. دولت روحانی نیز متقابلا سعی کرد با اشاراتی مبهم

البته رویکرد سرنگونی طلب نیز طیفی از تحلیلها را در خود جای میدهد که برخی خواهان عبور مسالمت آمیز (و مثلا از طریق فراندوم) از حکومت کنونی و بعضی نیز خواهان روش های دیگر از جمله قیام مردم و بعضا حتی تحریم و حمله خارجی هستند (که البته مورد تایید بقیه این طیف نیست).

اندک مدتی پس از این اعتراضات بود که ۱۵ فعال سیاسی و مدنی و هنری خواهان برگزاری فراندوم برای تعیین شکل حکومت در ایران شدند (در نقد این

رئیس، ۴.۵ درصد رای سفید و ۱۸ درصد هم شرکت نکرده اند. در پاسخ به اینکه اکنون به چه کسی رای می دهید ۳۹ درصد گفته اند به روحانی، ۳۴ درصد گفته اند شرکت نمی کنم، ۱۱ درصد به رئیس و ۱۶ درصد نیز رای سفید می دهند.

این آمار و نیز مشاهدات میدانی نشان میدهد طبقه متوسط فرهنگی ضمن همدلی اما خود کمتر در این اعتراضات شرکت کرده است. «عدم شرکت» و «همدلی» حالتی متعارض دارد که به علت عدم

به سویه سیاسی اعتراضات، آن را متوجه جریان مقابل کند.

اما نمی توان یک عنصر مهم را نادیده گرفت که معترضان عمدتا از اقشاری بودند که جریان ولایی- اصول گرا آنان را پایگاه رای و تکیه گاه اجتماعی خویش می پنداشتند. اقشار محرومی که در صدر انقلاب و گفتار حاکم بر آن ولی نعمت قدرتمندان بودند و شعار اصلی مشروعیت بخش حکومت مستضعف پناهی و محروم گرایی بود. آنها مطالبه ای را درخواست و عدالتی را جستجو می کردند که جریان اصول گرا، البته به صورت پوپولیستی و عمدتا عوامفریبانه، در برابر شعار آزادی و دموکراسی و حقوق بشر جریان رقیب قرار می دهد. از همین زاویه بود که به خصوص در روزهای اول در میان جریان اصول گرا و به خصوص بدنه جوان آن همدلی هایی با معترضان اقتصادی مشاهده می شد.

نکته دیگر این است که شاید کسانی که مطالبه دموکراسی و مشارکت سیاسی در سرنوشت شان دارند را بتوان برای مدتی با سرکوب و خاموش کرد اما کسی که مشکل بیکاری و درآمد و نان و اجاره خانه دارد نمی تواند مدت زیادی در خانه آرام بگیرد، چون مشکلش همچنان پابرجاست.

از زاویه ای دیگر، شاید بتوان مطالبه رای من کو را با تمهیداتی همچون سخت گیرانه تر کردن نظارت استوایی اما شمارش بدون تقلب صندوق آراء تا حدی پاسخ گفت اما پاسخ دهی به مطالبات اقتصادی مستلزم اصلاح سیاستهای تنش زای جهانی و منطقه ای و داخلی از یکسو و مقابله با فساد ساختاری و نیز اصلاح بنیادی سیستم توزیع بودجه و درآمد کشور و جلوگیری از رانت خواری و حذف بودجه ها و نهادهای موازی از سوی دیگر است که هیچکدام به سادگی راه حل بالا نیست.

در یک نگاه کلان تر می توان گفت ریشه ها و علل هر دو نارضایتی سیاسی و اقتصادی که مبانی ساختاری قدرت مستقر بر میگردد، همچنان باقی است و نارضایتی زیستی و اقتصادی مرتب عمیق تر و اصلاح ناپذیرتر هم می شود؛ بنابراین همواره امکان ظهور و بروز قوی تر و شدیدتر و گسترده تر آنها وجود دارد. همانگونه که در همین مدت بسیاری از جامعه شناسان و تحلیلگران و فعالان سیاسی نیز بر این پیش بینی انگشت تاکید گذاشتند.

### در ایران «مردمان» داریم تا «مردم» (برخورد اقشار مختلف اجتماعی با اعتراضات)

جامعه ایران جامعه ای است به شدت متکثر؛ از همه نظر. براین اساس می توان گفت ما در ایران «مردمان» داریم تا «مردم». این نکته راهبردی بسیار مهمی است. از سوی دیگر، بنا به نظر سنجی ایسپا (منتشر شده در سحام نیوز) که در بهمن ماه ۹۶ انجام شده است بالای هفتاد درصد مردم اعتراضات را مشروع می دانسته اند (طبق گزارش وزارت کشور - منتشره در سحام نیوز - نیز ۷۵ درصد جامعه علیرغم آنکه خود در اعتراضات نبوده اند ولی با آن همدلی داشته اند). قریب ۷۵ درصد مردم از وضعیت موجود ناراضی بوده اند (بالاترین نارضایتی ها در استان کردستان با ۹۰ درصد و سپس بلوچستان بوده است. در شهر قم نیز ۶۴ درصد مردم ناراضی بوده اند). ۶۳ درصد مردم معتقد به اصلاحات تدریجی، ۲۶ درصد معتقد به براندازی حکومت و ۱۱ درصد طرفدار حفظ آن بوده اند. در پاسخ به اینکه در خرداد ۹۶ به چه کسی رای داده اید ۵۵ درصد گفته اند به روحانی، ۲۲.۵ درصد

**«عدم شرکت» اما «همدلی»، حالتی متعارض دارد که به علت عدم طراحی سئوالات دقیق در نظرسنجی ها علت آن مشخص نیست. آیا طبقه متوسط فرهنگی به علت هراس امنیتی و هزینه بالایی که شرکت در این نوع شورشها و اعتراضات (به خصوص در شهرهای کوچک که سریعتر و راحت تر قابل شناسایی است) در آن شرکت نکرده اند و یا به علت مثلا خشونت نهفته در برخی ناامن شدن کشور؟**

رویکرد از جمله می توان به مقاله جدال «راهبرد» ها را جانشین جدال «آرزوها» کنیم، مراجعه کرد). یک نقطه مهم در رویکرد سرنگونی طلبان یک پارچه دیدن جامعه ایران و ندیدن لایه های گوناگون آن است که در نظرسنجی بالا جلوه و تابلویی از آن را نشان دادیم.

آنان همچنین نگاهی «شوک - تلنگری» به ایران دارند. حکومت و ساختار قدرت آن قدر سست و ضعیف است که با تلنگری فرو خواهد ریخت و جامعه آنچنان در آستانه اعتراض و انقلاب است که با یک شوک بغض خواهد ترکید. در حالیکه در هردو سوی ماجرا نوعی اغراق دیده می شود. نه حکومتی که هزاران کیلومتر دورتر از ایران برای حفظ بشار اسد دیکتاتور و جنایتکار مداخله می کند، آنچنان ضعیف است که به راحتی حکومت به دیگران بسپارد و نه قدرت اجتماعی ناراضیان در حد غلبه بر قدرت است، آنچنان که سرنگونی طلبان فرض می کنند. این اغراق باعث ندیدن توازن قوای واقعی بین مولفه های سیاسی مختلف و به خصوص بین مردم و حکومت در ایران می شود. بسیاری از طرفداران این رویکرد آرزوهای خود را (ولو بعضا بسیار مثبت و ملی هم که باشد) جای واقعیت مستقل از ذهن می گذارند.

در حالی که از یک منظر راهبردی، نه در مواقع رکود اجتماعی باید دچار یاس و رخوت و نه در هنگام غلیان احساسات و اعتراضات باید جوگیر و جوزده شد. محصول این دو وضعیت راست روی و چپ روی است. سیر در رویاها و تاکید بر تحلیل های کلیشه ای و آرزواندیشانه، عارضه شرایطی است که دور از جامعه و مردم و وطن زندگی می کنی.

### چهار ابزار مردم برای تغییر وضعیت زندگی خویش

تجربه دو دهه اخیر ایران و رفتارشناسی مردم نشان داده است که بخش غالب جمعیت معترض و در جستجوی راهی برای تغییر وضعیت زندگی روزمره خود (برخلاف روشنفکران و فعالان سیاسی)، عمدتا از عقل عملی (نه صرفا عقل نظری) پیروی می کند. از منظر عقل عملی، راه های گوناگونی که برای تغییر در زندگی و سرنوشت خود و کشور وجود دارد، نه در مقابل هم بلکه به موازات هم هستند. این راه ها

طراحی سئوالات دقیق در نظرسنجی ها علت آن مشخص نیست. رفتارشناسی طبقه متوسط فرهنگی در این رابطه بسیار مهم است. آیا آنها به علت هراس امنیتی و هزینه بالایی که شرکت در این نوع شورشها و اعتراضات (به خصوص در شهرهای کوچک که سریعتر و راحت تر قابل شناسایی است) در آن شرکت نکرده اند و یا به علت مثلا خشونت نهفته در برخی اعتراضات و یا هراس از ناامن شدن کشور؟ برخی فعالان سیاسی و روشنفکران طبقه متوسط با ذهنیت خویش این رفتار یعنی عدم شرکت را تفسیر کرده اند ولی مشخص نیست که علت و ریشه واقعی این رفتار متناقض (عدم شرکت در عین همدلی) در چیست. شاید کارهای تحقیقی و میدانی و یا کنش های بعدی اقشار مختلف اجتماعی پاسخ روشنتر و مستندتری به این ابهام مهم بدهد.

### برخورد فعالان و نیروهای سیاسی

اگر چه اصلاح طلبان طیف گسترده ای را تشکیل می دهند و در این مدت نیز مواضع و تحلیلهای گوناگونی از اردوگاه آنها بیرون آمد، اما در مجموع در این آزمون تجدید شدند و به جای مخاطب قرار دادن و هشدار به قدرت بیشتر مردم را از سوره ای شدن ترساندند و یک فرصت تاریخی بزرگ برای اینکه فشار از پایین را با چانه زنی از بالا به یک امتیاز برای خود و جامعه و مردم معترض تبدیل کنند را با محافظه کاری های شخصی یا محاسبات نادرست سیاسی از دست دادند و به سرمایه اجتماعی شان نیز آسیب وارد کردند (برای شرح بیشتر نگاه کنید به یادداشت «چرا نجوای سوره ای شدن بیشتر از اردوگاه اصلاح طلبان به گوش می رسد؟»).

افراد و جریانات تحول خواه و به خصوص طرفداران عدالت با تحلیلها و ادبیات گوناگون به استقبال این اعتراضات رفتند که خود بحث مستقلی است.

اما نیروهای طرفدار سرنگونی حکومت سعی کردند این اعتراضات را به طور کامل در چارچوب و قالب تحلیل های خود قرار داده و با تحلیلی خطی از تغییر خواهی های مردم، آن را پایان اصلاح طلبی در ایران اعلام کنند. این طیف معمولا سعی می کنند دو قطبی اصلاح طلبی - سرنگونی طلبی تشکیل دهند و «تحول خواهی» را عمدا یا سهوا نادیده بگیرند.

واژه‌ها عبارتند از :

یک- صندوق رای و تلاش برای روی کار آوردن افرادی که در سطوح مختلف راه حل‌ها و برنامه‌هایی متفاوت از هسته سخت و مسلط قدرت دارند. به صورت اثباتی؛ کسانی که می‌توانند ولو اندک رفاهی نسبی برای مردمان و یا اندک فضای تنفسی نسبی برای فعالان سیاسی و مدنی فراهم کنند قابل حمایت اند. به صورت سلبی نیز «حفظ شکاف» در قدرت به نفع مردم و جامعه مدنی است. این بحثی است که بارها تدقیق شده و نیاز به تکرار ندارد.

نگریست.

رویکرد تحول خواهانه به علت عدم باور به ولایت فقیه، اعتقاد به جدایی دین و حکومت، موقت و پاسخگو بودن همه مقامات و ...؛ ترجیحات فکری و سیاسی متفاوتی از نظام جمهوری اسلامی دارد. بدین خاطر در تحلیل نهایی خواهان تغییر آن است. جدا از این «هدف» گذاری در حوزه «روش» نیز استفاده از هر چهار ابزار یاد شده برای ایجاد تغییرات تدریجی (از جمله صندوق رای و اصلاحات از بالا به عنوان «یکی» از ابزارهای تغییر و نه «همه» آنها و نیز

شهروندان شود و هم در شکل ساختاری تر باعث تسهیل روند دموکراتیزاسیون گردد. هر چند امکان شق دوم روبروز کمتر شده است اما همچنان قدرت به سوی امکان اول گشوده است. تحول خواهی همچون دو رویکرد دیگر یک بار برای همیشه تحلیل خویش را در باره قدرت مستقر؛ نهایی و ثابت فرض نمی‌کند. رویکرد سرنگونی طلبی اما هر گونه روش اصلاح در حکومت را نفی می‌کند و نمی‌پذیرد که شکاف در قدرت و حضور اصلاح طلبان در آن می‌تواند پروسه تغییر را در هر مقیاسی جزئی یا کلی، تسهیل کند. به همین خاطر تلاش می‌کند با ساده سازی هر چه تمام تر، اصلاح طلبان و اصول گرایان را سروهت یک کرباس معرفی کند و حضورشان در حکومت را بی حاصل بنمایاند. در موارد بسیاری نیز دیده شده که این رویکرد با اصلاح طلبان حتی بیشتر از جریان سروکوبگر اصول گرا درگیر شده و خطرشان را بزرگتر جلوه داده است.

(قبلا در باره این سه رویکرد در مقالاتی همچون «اصلاح طلبی، براندازی، تحول خواهی»، «پیش نیازها و انواع «استراتژی» در ایران» و «نمی‌توان همه چیز را به تغییر حکومت موقوف کرد»، بحث کرده ام).

#### سیاست زندگی - سیاست رهایی

در باره تفاوت این دو نوع سیاست ورزی که یکی بدنبال دستیابی به آرمان‌هایی کلان است و دیگری به دنبال بهبود اجزاء مختلف زندگی، قبلا بارها بحث کرده ایم. یک عامل بسیار مهم که در تحلیل سرنگونی طلبان ادراک نمی‌شود تفاوت این دو رویکرد در سیاست تغییرخواهی از سوی اقشار مختلف مردم است. دهک‌های مختلفی از مردم به شدت زیر فشار اقتصادی هستند و به هر روزنه و امکانی که بتوانند اندک بهبودی در این وضعیت ایجاد کنند، به صورت یک فرصت می‌نگرند. همین امر برای فعالان مدنی نیز مطرح است و هر امکان ولو کوچکی که باعث تسهیل فعالیت آنان و فضای اندک باتری برای حرکت شان شود، به صورت یک امتیاز می‌نگرند. آحاد شهروندان تحت فشار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نمی‌توانند بهبود همه اجزاء زندگی روزمره شان را موقوف به سرنگونی و تغییر کلیت حکومت بکنند. آنها در ذهن و عمل خویش، سیاست زندگی و سیاست رهایی را به

**نیروهای طرفدار سرنگونی سعی کردند این اعتراضات را به طور کامل در قالب تحلیل‌های خود قرار داده و با تحلیلی خطی از تغییر خواهی‌های مردم، آن را پایان اصلاح طلبی در ایران اعلام کنند. این طیف معمولا سعی می‌کنند دو قطبی اصلاح طلبی - سرنگونی طلبی تشکیل دهند و «تحول خواهی» را عمدا یا سهوا نادیده بگیرند. برخی از آنها خواهان عبور مسالمت آمیز (و مثلا از طریق رفراندوم) از حکومت کنونی و بعضی نیز خواهان روش‌های دیگر از جمله قیام مردم و بعضا حتی تحریم و حمله خارجی هستند (که البته مورد تایید بقیه این طیف نیست).**

نه به عنوان یک «هدف» بلکه به عنوان یک ابزار) را طبق تحلیل مشخص از شرایط مشخص می‌پذیرد و ضمن رویکرد عمدتا جامعه محورش اما هیچیک را نفی نمی‌کند.

در این رویکرد بخشی از روند سیاست در ایران توسط مردم و نهادهای مدنی و جریان‌های سیاسی و بخش دیگری از آن توسط قدرت با همه اجزاء درونی اش شکل می‌گیرد. دیالکتیک بین این دو جبهه امری پیچیده است و در دوگانه اصلاح طلبی (با امید بستن به تغییر تدریجی حکومت از بالا) و یا سرنگونی طلبی (به معنای بی اثر بودن تغییرات در بالا و لزوم تغییر از پایین) خلاصه نمی‌شود. بلکه رفتارهای جامعه مدنی و سیاسی در رفتار ساخت قدرت اثر می‌گذارد و این سیردیالکتیکی ادامه پیدا می‌کند. این روند، سیر گشوده ای است. بنابراین قدرت هم «امکان»

دو- مطالبه گری صنفی و جنسی و قومی و سیاسی و ... از طریق تشکل‌ها و تلاش‌های مدنی که عمدتا از سوی سندیکاها، کارگری و تشکلهای معلمان، دانشجویان، پرستاران، بازنشستگان، مالباختگان، موسسات مالی و ... پیگیری می‌شود. این تشکلها در سالهای اخیر فعالیت مطالبه محور دوچندانی داشته اند.

سه- اعتراضات خیابانی که گذشته از جنبش سبز، در ماه‌های اخیر به ویژه، به صورت نقطه چینی از جمعاعات و اعتراضات از سوی تشکلهای یاد شده در بالا و به خصوص از سوی کارگرانی که ماه‌ها حقوق دریافت نکرده و یا از کار بیکار شده اند و نیز معلمان (به صورت سازمان یافته سراسری در تعداد زیادی از شهرها) صورت گرفته است. نقطه اوج بهره گیری از خیابان در موج اعتراضی گسترده دی ماه بود.

چهار- اعتصاب؛ ابزاری که تا کنون به صورت گسترده و سراسری استفاده نشده است. اما اینجا و آنجا و به صورت موردی برخی کارگران معترض (مانند کارگران نیشکر هفت تپه) از آن استفاده کرده اند.

رویکرد سرنگونی طلب اما؛ اعتراضات دی ماه را با الف- توسعه دادن معترضان به کل مردم و ب- با خطی دیدن ابزارهای مختلف تغییرخواهی و پ- ندیدن توازن قوای بین مردم و قدرت مستقر و با خرد صرفا نظری خویش آغاز یک قیام و انقلاب برای تغییر حکومت می‌بیند.

در حالی که ما در ایران الف- طیف وسیع «مردمان» داریم نه «یک» مردم یکدست و گسترده ب- اکثر مردم ابزارهای چهارگانه یاد شده را برخلاف روشنفکران و فعالان سیاسی سرنگونی طلب در عرض هم می‌بینند که به طور همزمان و یا به تناوب می‌توان از آنها بهره برد و هیچیک را از دور خارج نکرده اند و پ- توازن قوای سیاسی موجود نیز در حالت شوک - تلنگری مفروض ایشان نیست.

#### رویکرد تحول خواهانه و اعتراضات دی ماه

به رویکردهای اصلاح طلبی، سرنگونی طلبی و تحول خواهی باید از دو منظر «هدف» و «روش»

#### بخش غالب مردم ایران در جستجوی راهی برای تغییر وضعیت زندگی

روزمره خود (برخلاف روشنفکران و فعالان سیاسی)، عمدتا از عقل عملی (نه صرفا عقل نظری) پیروی می‌کند. از منظر عقل عملی، چهار ابزار تغییر عبارتند از: یک- صندوق رای و تلاش برای روی کار آوردن افرادی برای بهبود ولو نسبی در فضای سیاسی یا رفاه اقتصادی، دو- مطالبه گری صنفی و جنسی و قومی و سیاسی و ... از طریق سندیکاها و تشکل‌های مدنی، سه- اعتراضات خیابانی مانند جنبش سبز و موج اعتراضی گسترده دی ماه و چهار- اعتصاب؛ ابزاری که تا کنون به صورت سراسری استفاده نشده اما به صورت موردی برخی کارگران معترض از آن استفاده کرده اند.

طور موازی پیش می‌برند. مطالبه محوری که از سال ۸۸ فراگیرتر شد نماد مهم این پوست اندازی بزرگ سیاست ورزی و مبارزه مدنی در ایران کنونی است. هنر یک فعال تحول خواه هم در این نهفته است که

آن را دارد که تغییر کند یا استحاله شود و هم این احتمال وجود دارد که متصلب و سخت باقی بماند و بشکند. وجود شکاف در بالا در یک شکل حتی سطحی، می‌تواند باعث اصلاحات در زندگی روزمره

تواند بین این دو نوع سیاست ورزی توازن به وجود بیاورد و یکی را فدای دیگری نکند. این امر شاید طلایی ترین مسئله در تحلیل و تدوین راهبرد سیاسی - مدنی در ایران باشد (در این باره می توان به مقاله «تغییرات چهار قرن در چهل سال!» هم نگاه کرد).

### چشم انداز «تک» احتمالی یا «چند» احتمالی راهبردی

براساس مجموعه نکات بالا، هر تحلیلگر و کنش گر سیاسی و مدنی در ترسیم چشم انداز آینده باید به جای یک نقشه و پلان به چند طرح و نقشه بیندیشد. هم صورت مسئله ایران پیچیده است و هم آینده (از منظر شرایط موجود در ساخت قدرت - شرایط منطقه و جهان - شرایط حاکم بر اقبال مختلف مردم) کاملا گشوده و چند گزینه ای و چند احتمالی است. ترسیم آینده «تک» احتمالی (مثلا اصلاح حکومت، قیام مردم و سرنگون کردن حکومت، فشار و حمله خارجی و ایجاد تغییر در ساختار قدرت و هر آینده منصور دیگر؛ جدا از هر ارزش گذاری که در مورد هریک داشته باشیم)، شاید نوعی ساده سازی و نادیده گرفتن احتمالات دیگر باشد. تحول خواهی از این منظر گشوده عمل می کند و احتمال وقوع هر آینده ای را منصور می داند و بنابراین می تواند خود را برای احتمالات و خروجی های مختلف آماده کند و نظر و موضع متناسب با شرایط داشته باشد.

### نقشه و گزینه «ترجیحی» و «تجویزی»

گشوده بودن تحول خواهی نسبت به احتمال رخداد گزینه های مختلف در آینده مغایرتی با داشتن گزینه «ترجیحی» ندارد. من (نوعی) به عنوان یک تحول خواه ترجیح می دهم توان جامعه مدنی و اقبال مختلف اجتماعی با بهره گیری از هر چهار ابزار یاد شده در حدی بالا برود که خود را بر حکومت تحمیل و قدرت مستقر فشار آن را به خوبی درک کند. از اینجا به بعد نیز باز آینده گشوده است. قدرت مستقر در برابر این نیرو هم می تواند سرسختی نشان دهد و به طریقی از طرق مختلف «بشکند» و یا نرمش نشان دهد و عقب نشینی کند و استحاله گردد و تغییر یابد. تا کجا عقب بنشیند؟ گزینه ترجیحی من نبود هیچ مقام مادام العمر غیرپاسخگو، جدایی دین و حکومت و رفع تبعیض از همه جا و از همه کس است.

این ها همه البته «ترجیحات» من (نوعی) است. اما ممکن است آینده گشوده احتمالی طبق این ترجیحات پیش نرود و صورت مسئله و احتمالات دیگر اتفاق بیفتد. مثلا حکومت آن قدر عقل و شعور نداشته باشد که در برابر مردمش عقب نشینی کند. در نتیجه مردم و جامعه مدنی خشونت پرهیز را به شورش و قیام وادارد. در این صورت تحول خواهی طبق تحلیل مشخص از شرایط مشخص در این گزینه غیرمرجع نیز قطب نمایش درست عمل خواهد کرد و در صف مردم خواهد ایستاد. نه در صف حکومت خواهد بود و نه منفعل و حاشیه گزین. در این باب سخن بسیار می ماند.

بیدین ترتیب رویکرد تحول خواهی نه از هیچ کدام از ابزارهای یاد شده صرف نظر و نه هیچ گزینه ای را در توصیف و تحلیل شرایط کاملا منتفی میکند. این رویکرد البته ترجیحات و تجویزات خود را دارد.

در چارچوب استراتژی «دموکراسی خواهی ملی» به عنوان مرحله تاریخی کنونی سیاست ورزی در ایران (که در یادداشت های آدرس داده شده در بالا به کرات مورد بحث قرار گرفته)، تنها خط سرخ عدول از این دو مولفه مهم است. یعنی تحول خواهی

مبتنی بر دموکراسی خواهی ملی هیچگاه با نیروهای غیردموکراتیک و یا دارای گرایش غیر ملی یا متکی بر بیگانگان همسویی و اتحادی نخواهد داشت. غیر از این خط سرخ های آرمانی - پرنسپیی؛ تحول خواهی امکان و پتانسیل تطبیق با شرایط گوناگون و وضعیت های متنوع را دارد. نقطه امتیاز تحول خواهی بر دو رویکرد اصلاح طلبی و سرنگون طلبی در همین انعطاف و قابلیت تطبیق نهفته است.

### چشم انداز کوتاه مدت پیش رو

در راستای مبانی فوق، در رابطه با چشم انداز پیش رو جدا از هر نوع تمایل و ترجیح و صرفا طبق علائمی که از واقعیات نشأت می گیرد می توان گفت، در مقیاس داخلی؛ قدرت مستقر در ایران خود را به روی اصلاحات ساختاری به شدت بسته است. هر چند اصلاحات «جزئی اما موثر» بر زندگی اقتصادی - سیاسی - اجتماعی در آن همچنان منصور است. در مقیاس منطقه ای و بین المللی وضعیت پیش رو به علت حضور همزمان ترامپ و نتانیاهو و بن سلمان (که شاید اگر رهبران و روسای ترکیه و روسیه و ایران را هم بر آنها بیفزاییم می توان گفت یکی از معدود دوره های تاریخی است که این همه انسان های ناهنجار به طور همزمان در جهان حاکم بوده اند)، وضعیت به شدت خطیر و تیره ای است. با فرض احتمالی تراشیده شدن بخش دیگری از قرار داد برجام و تشدید تحریم ها علیه ایران به موازات سوء مدیریت داخلی و راست روی دولت روحانی و نیز فساد اقتصادی ساختاری گسترده و دخالت هرچه بیشتر نظامیان در همه حوزه های موثر مدیریتی کشور به خصوص در حوزه اقتصاد و سیاست خارجی و اطلاعات و امنیت کشور؛ آینده کوتاه مدت پیش رو تیره تر از آنی است که پشت سر گذاشته ایم.

در این بستر عکس العمل جامعه مدنی تحت فشار و اقبال وسیع تحت سرکوب است که سرنوشت این سرزمین محنت کشیده را رقم خواهد زد. هم قدرت مستقر از نقطه چین سرکوب ها تجربه اندوخته و در مهار جنبشها و اعتراضات پیچیده تر شده است. هم در جامعه پس از جنبش سبز و به خصوص پس از موج اعتراضات دی ماه ۹۶ دهان ها بازتر شده، مطالبات بالاتر رفته و نقطه مورد حمله و اعتراض شفاف تر گردیده است.

اینک در فضای سیاسی رسمی و غیر رسمی کشور هر چهار رویکرد و صدای اصول گرا، اصلاح طلب، تحول خواه و سرنگونی طلب حضور دارند. صحنه سیاسی کامل شده است!

اکنون اما، برخی بدبینانه تصور می کنند بر اثر این اعتراضات انرژی متراکم شده جامعه تخلیه شده و عنصر سرکوب نیز این امر را تشدید کرده و مدتی طول خواهد کشید تا دوباره آبی پشت این سد جمع شود. برخی نیز به عکس فکر می کنند اقبال مختلف جامعه تازه راه خود را پیدا کرده اند. در آینده باید دید کدامیک از این دو صف نیروی بیشتری به صحنه خواهند آورد. مردمی با چهار ابزار یا حکومتی با اهرم سرکوب مستمر و فراوان و گشایش هایی محدود و اندک؟ (یادداشت «نیروی معترض و نیروی سرکوب؛ کدامیک بیش تر تجربه انباشت می کند؟» در همین باره است).

شرایط منطقه ای و خارجی اما این بار شاید هر دو عنصر داخلی را تحت الشعاع قرار دهد. خودمان را باید برای روزهای سخت و سنگینی آماده کنیم.

ادامه از صفحه ۲۹

ابرقدرت راضی نیست و دارد مهره های حکومت خود را طوری می چیند که دست و پا و ریه و دیگر اعضای بدن انرژی هسته ای ایران را قطع کند. این ها شمه ای است از ریشه های ناراضیاتی که تحریم را تحمیل کرد.

این سرمایه هنگفت که در انرژی هسته ای به کار آمد، اگر صرف کارخانه ها و شرکت ها و بانک های ورشکسته و پاکسازی بانک ها از دزدها می شد (البته به هنگام، نه اکنون که دیگر دیر است و سرمایه ها را بر باد داده اند)، ریشه ی فساد چندان رشد نمی کرد که خطر اعتراض های خشونت آمیز آینده نمایان بشود.

این که انتظار داشته باشیم تاکید پیاپی ما بر ضرورت تظاهرات مسالمت آمیز و بی خشونت، از سوی مردم خشمگین و مسکین پذیرفته شود، جای حرف دارد. درگیری در اویش که به صبر و تحمل شهره هستند با ماموران به خوبی نشان داد که اتفاقا ریشه های فساد دست به دست هم داده و فضای سیاسی کشور را مهیا کرده برای تظاهرات اعتراضی خشونت آمیز.

### جمع بندی

به خلاصه برگزار شد این مقاله. دریغ می آید که بپرسم آیا فقط ما این ها را می فهمیم یا مدیران شاغل در این نظام هم از آن با خبرند. بی گمان بیخ گوش مدیران رده بالا آژیر خطر به صدا در آمده و آنها در سرگشتگی به سر می برند. بی گمان در تدارک برخورد با روز واقعه هستند و می دانند خانه شان بر آب است و طوفانی مهیب به سرعت به کشتی ای که کاپیتان، قدرت دید از کف داده و فقط سراب می بیند، دارد نزدیک می شود. سپاه پاسداران برنامه ای را تدارک می بیند تا گزینه ای بشود برای روز واقعه. آیا سپاه که با دراز دستی های خود در منطقه، دشمنی های کلان را نسبت به ایران و تمامیت ارضی آن برانگیخته می تواند گزینه ای مناسب برای آینده بهتر مردمی باشد که چهار دهه است از سیاست های آنها رنج می کشند؟

این روزها مطبوعات داخل کشور انباشته است از سرگشتگی مدیرانی که سرگیجه گرفته اند. اگر از کارنامه خود یا افراد نزدیک خانواده شان که نشان دارد از دست داشتن در فساد نمی ترسیدند، کثیری از آن ها استعفا می دادند و فرار می کردند. اما چه کنند که در این صورت تضعیف شده و به دام انتقام جوئی های جناحی از طریق قوه قضائیه غیر مستقل می افتند.

مروری بر مطبوعات داخلی گویای آن است که مدیران از احتمال اعتراض های خشونت آمیز غیرقابل کنترل گرفته تا فروپاشی اجتماعی و سقوط حرف می زنند، و چنته شان به کلی خالی است از اعلام دقیق برنامه های اصولی برای پیشگیری از سقوط یا انفجار یا فروپاشی.

فقط مقام معظم رهبری است که گفته است در کشور مسئله ای که راه حل نداشته باشد وجود ندارد. البته به نظر می رسد با عقل سلیم ممکن است در مواردی راه حل هائی هنوز در دسترس باشد. اما در شرایطی که شخص خامنه ای راه بر تمام ممکن ها بسته است، ایران محتمل است از درون متلاشی و از بیرون که کمر به قتلش بسته اند چند پاره شود.

# روحانیت؛ با فرودستان یا بر فرودستان

حسن فرشتیان



در گذرگاه تاریخ ادیان، رهبران و روحانیون مذاهب، در چالش میان «فرادستان» و «فرودستان» جامعه، کارکردی چندگانه داشته اند. کارکردهای ابتدایی روحانیت در دوران ماقبل مدرن، در دو شکل عمده تجلی پیدا می کرد. آنان یا همراهان و توجیه گران فرادستان و طبقه حاکمه بودند و یا در برابر آنان و در کنار فرودستان و تهیدستان، از پرچمداران مبارزه با سلطه بودند. در دوران مدرن، روحانیت نیز همگام با سایر نهادهای اجتماعی با گام برداشتن به سوی مدرنیته، کارکرد سومی برای خویش ایجاد کرد و خود به عنوان طبقه الیگارش، بخشی از چالش و محل نزاع نبرد فقر و غنا گردید.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷، روحانیت را در معرض آزمونی خطیر و تاریخی قرار داد که می بایستی فراتر از صحنه های تکراری تاریخی، به عنوان یک نهاد فرادست، به تثبیت جایگاه جدید خویش و به بازخوانی نقش آفرینی خود بپردازد.

کارکردهای تاریخی روحانیت، در دوران پیشامدرن و در دوران مدرن، موضوع بخش اول این نوشتار است. در بخش دوم به بازخوانی نقش روحانیت در فرآیند چهاردهم حاکمیت نظام جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت، تا در پایان دریابیم روحانیت، هم اکنون در کجای جغرافیای این چالش ها قرار دارد؟ و برای خویش در پهنه عرصه های اجتماعی، چه نقش و جایگاهی در نظر گرفته است؟ و چگونه به تبیین مبانی مشروعیت این جایگاه خویش دست می یازد؟

## اول - کارکردهای تاریخی روحانیت

در نبردهای طبقاتی، روحانیون مذاهب، گاه مشعل های امید را در عصر تاریکی بر می افروختند و در کنار فرودستان و محرومین قرار می گرفتند، و گاه در کنار فرادستان، توجیه گر و مشروعیت بخش سلطه اقتصادی و سیاسی قدرت مستقر می شدند.

## الف - روحانیت، همگام فرودستان

اگر روحانیت را بر طبق مدعای آنان، ادامه دهنده راه رهبران معنوی جامعه و انبیا بدانیم، در بررسی جایگاه روحانیت، به ناچار باید از پیشقراولان و پرچمداران حرکت های مذهبی و معنوی آغاز کنیم.

حکایات بجا مانده از قصص انبیا، همراهی آنان با فقرا و محرومین و تهیدستان را تأیید می کند و در مجموع به شکل روشنی، تاریخ دین و پیام آوران دینی، این کارکرد را در رسالت پیامبران برجسته تر می سازد.

در قصص انبیا، پیامبران با الهیات رهایی بخش خویش، در کنار رعایا به مبارزه با قدرت های طاغوتی عصر خویش می پرداختند. ابراهیم در کنار حنفا و یکتاپرستان

روزگار خویش، به مبارزه با سمبل سلطه گری دوران خود، نمود پرداخت؛ موسی در کنار قوم بنی اسرائیل به مبارزه با فرعون برخاست و نوید بخش رهایی و رستگاری قوم بنی اسرائیل شد؛ عیسی هرچند کار قیصر را به قیصر وا گذاشته بود ولی یاران و حواریون خویش را از میان فرودستان جامعه برگزیده بود و شام اول و آخر خویش را با نان سفره فرودستان می گذراند و همراه با حواریون خویش در صف مقابل با احبار و روحانیون و کاهنانی که بخشی از قدرت طبقه حاکمه بودند قرار گرفته بود؛ محمد، با بردگان و گرسنگان و پابرهنگان روزگار خویش بر علیه اشرافیت سنتی قریش شورید. [۱]

در تبعیت از آموزه های دینی، در صف بندی فوق، رهبران دینی نیز جایگاه خویش را همیشه در کنار فرودستان انتخاب کرده بودند. در آموزه های دینی نشانه های روشنی از این موضعگیری به سود فرودستان وجود دارد. در تعالیم دینی در راستای وفاق اجتماعی، برای ارباب ثروت، وظایفی در برابر فرودستان اقتصادی جامعه مقرر شده است. این وظایف، منحصر به پرداخت مالیات های عرفی و شرعی نبود. حتا با پرداخت این مالیات های شرعی و یا قانونی، محرومان همچنان، حق و حقوقی در اموال و ثروت های فرادستان اقتصادی جامعه داشتند. زیرا

انباشت ثروت در سرمایه اغنیا، بدون تردید با استفاده از نیروهای کار تهی دستان و با استفاده از منابع عمومی کشور و جامعه بوده است. [۲]

در آیات قرآن، تصریح شده است که اغنیا علاوه بر مالیات های مقرر، بایستی به حق و حقوق تهیدستان برسند. در ثروت اغنیا، حقوقی برای نیازمندان و محرومان وجود دارد: «و فی اموالهم حق للسائل والمحروم» (ذاریات، آیه ۱۹). [۳]

امامان شیعه نیز در این صف بندی های دوگانه، در کنار فرودستان قرار داشتند. امام علی، همراه و همدل با فرودستان، مشروعیت کامیابی های فرادستان را به چالش می کشید: «خداوند سبحان، غذا و نیاز نیازمندان را در اموال ثروتمندان معین کرده؛ پس هیچ فقیری گرسنه نمی ماند، مگر به واسطه کامیابی ثروتمندان که از حق آنان بهره مند شده اند. و خداوند آنها را به خاطر این عمل مؤاخذه خواهد کرد»؛ «إن الله سبحانه فرض فی اموال الأغنیاء أقوات الفقراء، فما جاع فقیر إلا بما متع به غنی، والله تعالی سائلهم عن ذلك». [۴]

در خطبه شقشقیه نیز، علی باری دیگر، جایگاه حمایتی خویش را از فرودستان به صراحت بیان می کند و «شکم باری ستمگر» و «گرسنگی ستمدیده» را قرین یکدیگر قرار داده است. [۵] زیرا آن شکمبارگی

ستمگر است که گرسنگی ستمدیدگان را موجب می شود.

در همین خطبه، علی به صراحت، جایگاه روحانیون را در این صف بندی نشان می دهد، و بیان می دارد که خداوند از دانشمندان و علما پیمان گرفته است که در برابر شکم بارگی ستمگر و گرسنگی ستمدیده، سکوت نکنند [۶]

ب- روحانیت، همراه فرادستان:

دیگر، بیچارگی فرودستان را ناشی از بدکرداری آنان در چرخه زندگی پیشین می دانستند و این چنین بود که فرودستان تلاش می کردند تا با رضایت و اذعان، چرخه بعدی زندگی مجدد خویش را سعادت‌مندانانه نوسازی کنند.

در ادیان معتقد به امتداد خطی مرگ و زندگی، مثل ادیان ابراهیمی، با ناچیز شمردن متاع دنیا و با خوارشمردن دنیاجویان، بهره وران امتعه دنیوی، به

ناپذیر و بازگشت ناپذیر جلوگیری می کرد. در این کارکرد سوم، به هنگام بحران های فراگیر اجتماعی، روحانیت می توانست بسان میانجی وارد صحنه شود و با بیان حکم شرعی به سود یکی از طرفین، کفه ترازو را به سود وی سنگین کرده و مصاف صف بندی و صحنه آرای میاندانی را تغییر دهد. این فتاوی فقهی که غالباً ناشی از مصلحت های اجتماعی بود، با در نظر گرفتن وزنه نیروهای اجتماعی، در بزنگاه های تاریخی، کارساز شده و نقش تعیین کننده ای ایفا می کرد.

در سده اخیر، روحانیت چندین دفعه با حضور خویش در صف بندی های اجتماعی توانست به هنگام بحران و در حالت تضعیف قدرت حاکم، با ایفای نقش میانجی یا نقش آرتزانو، خلا قدرت را کاهش کند و با بازخوانی مشروعیت سیاسی، یکی از اتوریته های محل نزاع را تقویت کند و یا اتوریته و مبانی مشروعیت جدیدی را به نمایش بگذارد.

اوج حضور روحانیت در سده اخیر را می توان در جنبش تنباکو، نهضت مشروطه و انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مشاهده کرد.

در جنبش تنباکو، روحانیت توانست با فتوای تاریخی تحریم تنباکو، به سود فرودستان به مقابله با قوای سلطه و حاکم اقدام کند. در این نبرد فرادستان و فرودستان، روحانیت هرچند جانب فرودستان را گرفت، اما نظام فرادستان را در کلیت آن به چالش و نابودی نکشاند.

در نهضت مشروطه، با تبیین مبانی مشروعیت فقهی مشروطه، توانست برای نظام مشروطه نیز مشروعیتی تبیین کند تا توان ایستایی در برابر اتوریته مشروع پادشاهی ایجاد کرده و به گونه ای توازن قوا ایجاد کند تا نه نظام سلطنتی به شکل کامل محو و نابود شود و نه انقلابیون و آزادیخواهان، از همه پهنه های اجتماعی حذف شوند.

در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، روحانیت به نقش لولگری اکتفا نکرد بلکه برای نخستین بار، خود بخشی از قدرت شد. اکنون، دیگر سخن از همراهی روحانیت با فرادستان و فرودستان مفهومی ندارد زیرا روحانیت به سرعت تبدیل به طبقه فرادست و بخشی از آن گردید.

### دوم- روحانیت و انقلاب ۵۷

آمیزش طبقه روحانیت با قدرت سیاسی در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، صف بندی جدیدی را ایجاد کرد. هرچند در این صف بندی، روحانیت در آغاز همگام فرودستان بود ولی پس از فراز و نشیب های چهل ساله، دیگر این پرسش بی معنا شده است که روحانیت با فرادستان است یا با فرودستان؟ زیرا روحانیت خود، بخشی از طبقه الیگارشلی حاکمیت شده است، دیگر، نه همراه فرادستان، بلکه از خود فرادستان است.

### الف- روحانیت به هنگام انقلاب

روحانیت به هنگام انقلاب ۱۳۵۷، با تمام توان در کنار فرودستان قرار گرفت. به هنگامه تضعیف مشروعیت نظام پادشاهی، روحانیت موفق شد با ارائه نظام جدید ولایتی، مشروعیت تاریخی و فقهی نظام سلطنت را یکسره زیر سوال برده و پایه های مشروعیت آن را لرزان سازد و سرانجام به فروپاشی و اضمحلال آن اقدام کند.

همراهی روحانیت با فرودستان، مشروعیت اجتماعی را بر مشروعیت فقهی آنان افزود. در آن هنگام، دیگر روحانیت فقط حاملان پیام های شرعی و فقهی نبودند بلکه روحانیت پرچمدار همراهی با محرومین و مستضعفین گردید. فتاوی شرعی به کمک این مواضع

**در قصص انبیا، پیامبران با الهیات رهایی بخش خویش، در کنار رعایا به مبارزه با قدرت های طاغوتی عصر خویش می پرداختند. ابراهیم در کنار حنفا و یکتاپرستان روزگار خویش، به مبارزه با سمبل سلطه گری دوران خود، نمرود پرداخت؛ موسی به مبارزه با فرعون برخاست و نوید بخش رهایی و رستگاری قوم خویش شد؛ عیسی هرچند کار قیصر را به قیصر واگذاشته بود ولی یاران و حواریون خویش را از میان فرودستان جامعه برگزیده بود و شام اول و آخر خویش را با نان سفره فرودستان می گذراند و همراه با حواریون خویش در صف مقابل با احبار و روحانیون و کاهنانی که بخشی از قدرت طبقه حاکمه بودند قرار گرفته بود؛ محمد، با بردگان و گرسنگان و پابرهنگان روزگار خویش بر علیه اشرافیت سنتی قریش شورید.**

جهنم و عذاب الهی تهدید و تهیدستان به بهشت برین در زندگی اخروی پس از این حیات دنیوی وعده داده می شدند.

در این توجیه گری های کلامی که آمیخته با تفسیری از آیات و روایات می شد، روحانیت، توجیه گر قدرت شده و به استحکام پایه های سلطه می پرداخت. در قرآن، این طایفه از روحانیون ادیان، به شدت نکوهش شده اند زیرا به تعبیر قرآن، اینان از ماموریت اصلی خویش انحراف گرفته و خود تبدیل به «اربابان» جدید شده اند: «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست...» [۷]

در آیات بعدی، به این طایفه از روحانیونی که جایگاه خویش را فراموش کرده و همگام و همراه با فرادستان سلطه جو به ذخیره سازی و انباشت ثروت و مکتت می پردازند، عذاب دردناک الهی، وعید داده شده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان مسیحی اموال مردم را به ناروا می خورند و آنان را از راه خدا باز می دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند ایشان را از عذابی دردناک خبر ده» [۸]

### ج- نقش لولگری طبقاتی روحانیت:

هر چند در قصص پیشینیان، ما با کارکرد دوگانه فوق روحانیون، یعنی یا همراهی آنان با فرودستان و یا همراهی شان با فرادستان مواجه بودیم، اما پس از دوران پیامبران، در حکایت های تاریخی جایگزینان آنان، شاهد رویکرد سومی نیز بوده ایم که در این رویکرد، روحانیون، نقش لولگری میان فرادستان و فرودستان را ایفا می کردند.

این نقش سوم، در دوران پسایامبری، کارکردی میانجی گرایانه داشت که در بسیاری از موارد، به همپوشانی غسل های اجتماعی می پرداخت و از تبدیل غسل های اجتماعی به گسست های اجتناب

هرچند، رهبران دینی به عنوان حامیان تاریخی فرودستان شناخته می شوند و در ادبیات تاریخ ادیان، حمایت از تهیدستان و فرودستان جایگاه ویژه ای دارد، و هر چند در قصص پیشینیان، ما با کارکرد حمایت گرایانه رهبران مذهبی از فرودستان مواجه بودیم، اما پس از دوران پیامبران، یا در فاصله فترت های تاریخی و غیبت انبیا و نسل اول پیروان آنان، در قصص و حکایات جایگزینان آنان، شاهد رویکرد جدیدی هستیم.

روحانیون مذاهب اما، اندک اندک، به شکل طبقه ای از اشرافیت سیاسی و اقتصادی در آمده و یکی از هرم های مثلث «زر و زور و تزویر» را شکل داده اند. لذا در بازخوانی تاریخ رابطه مذهب و قدرت، مشاهده می کنیم که روحانیون و رهبران دینی، در بسیاری از مقاطع تاریخی، به عنوان بخشی از طبقه حاکمه و الیگارشلی جامعه، در کنار فرادستان، قرار داشته اند.

روحانیون هنگامی که به عنوان بخشی از فرادستان و طبقه حاکمه قرار می گرفتند، توجیه گر استثمار و بهره وری اربابان نسبت به رعایا می شدند، و گاه به توجیه «الهیات جبری» و «قضا و قدر محتوم الهی» می پرداختند تا فرودستان به کاست و طبقه اجتماعی خویش راضی بوده و سرنوشت را همانگونه که مقدر شده پذیرا باشند و به نبرد برای تغییر جایگاه های اجتماعی خویش نپردازند. رهبران دینی، گاه در توجیه شکاف فرادستان و فرودستان با استناد به عدل الهی، توجیه شرعی پیدا می کردند، و گاه با وعده به دنیایی بهتر در بهشت برین، فرودستان را به فردوس الهی وعده می دادند.

در ادیان معتقد به مرگ و زندگی چرخشی و دایره گونه و تناسخ ارواح، مثل ادیان هندو و بودایی و شرقی، به باورمندان فرودست توصیه می کردند که اگر در این نوبت زندگی، انسانی خوب و راضی و قانع باشند در نوبت دیگری که برای زندگی دنیوی پا به عرصه کالبدی دیگر خواهند گذاشت، انسان های خوشبخت و سعادت‌مندی خواهند بود. در آموزه ای



اجتماعی و سیاسی و اقتصادی روحانیت آمد. نظام پادشاهی، «نظام طاغوتی» خوانده شد که در برابر نظام «عدل الاهی» قرار دارد. حامیان نظام طاغوتی «مفسد فی الارض» خوانده شدند. مبارزه با نظام جدید، جنگ و محاربه با خدا و رسول خدا نامیده شد.

اموال فرادستان به سود فرودستان مصادره شد و سازمانی به نام «بنیاد مستضعفان» مدیریت مجموعه بزرگی از این اموال را بر عهده گرفت تا حق فرودستان از فرادستان بازستانده شود.

فرودستان جامعه، چشم امید به روحانیت دوخته، و همه آرزوهای بربرافته و امیدهای تاراج رفته خویش را در وجود روحانیت جستجو کردند. روحانیون شهرها، ملجا و پناهگاه بی پناهان شدند. مساجد، پایگاه «بسج مستضعفین» شدند، خطیبان جمعه و جماعات، سخنگوی بی زبانان شدند و پناهگاه بی پناهان.

فرامین رهبران روحانی، بسان الواح مقدسی تلقی شد که بر همگان لازم الاجرا می گردید. فرودستان جامعه، نفسی تازه گرفتند و اندک اندک، احساس وجود کردند. فرودستانی که قرن ها بود دیده نمی شدند و به هیچ گرفته شده بودند، «ولی نعمت» رهبران کشور خوانده شدند.

#### ب- چهاردهم فراز و نشیب

همراهی روحانیت با فرودستان، در چهاردهم حاکمیت روحانیت با فراز و نشیب هایی مواجه بود. در ابتدا روحانیت به شکل کاملا درست در خدمت فرودستان قرار گرفتند و همراه با آنان به نبرد با فرادستان پرداخت. اندک روحانیونی که از طبقه «طاغوتی» محسوب می شدند، به سرعت پایگاه مردمی خویش را از دست دادند. آیات قرآنی که روحانیون وابسته به طبقات حاکم را مورد سرزنش و عتاب قرار می داد [۹]، به مصادیق زمان نزول آن تفسیر می شد، و ضمیر مخاطب این دسته از آیات به روحانیون و احبار و رهبران کهن بازگردانده می شد. کسی گمان نمی کرد که چند دهه بعد، آیات فوق، ضمیرهایی زنده در بدنه روحانیت ستم ستیز شیعه نیز پیدا کند.

اما این وضعیت دیری نپایید که با تغییراتی رادیکال همراه شد. روحانیت گامی نزد فرودستان داشت و دلی نزد فرادستان. اندک اندک، خودش بخشی از طبقه حاکمه شد. در سال های نخست، روحانیت به توجیه جایگاه جدید خویش پرداخت تا بتواند علیرغم برخورداری از همه امکانات فرادستان، خویش را متعلق به فرودستان بداند و حمایت های بدنه حامیان خویش را بسان منبع مشروعیت برای خویش نگاه دارد.

هنگامی که روحانیت به مناصب حکومتی رسید، هر چند اشغال این مناصب بر خلاف وعده رهبر انقلاب در نوفل لوشاتو بود، اما گفته می شد که به دلیل شرایط اضطراری و عدم اعتماد به نیروهای بجا مانده از زمان طاغوت و نیروهای تحصیل کرده در غرب، چاره ای جز حضور روحانیت در این مناصب نمی باشد، ولی این حضور موقت خواهد بود.

اگر با وسایل نقلیه لوکس رفت و آمد می کرد و اگر امام جمعه ای که می بایست میان مردم باشد، با مردم فاصله می گرفت و حتا مکان نماز وی محصور می شد و در مصلاها جایگاه ویژه ساخته می شد، همه این ها می توانست چنین توجیه شود که این ها موقت و به دلیل شرایط اضطراری می باشد. گفته می شد که تشریفات نه به دلیل تغییر جایگاه روحانیت و گسست

آن از مردم، بلکه به دلیل رعایت مسائل امنیتی و حفاظتی است.

حضور موقت و اضطراری روحانیت در مناصب قدرت، پس از چهاردهم، تبدیل به یک جایگاه ثابت شد. روحانیت که مزه حضور در طبقه ممتاز جامعه را چشیده و از امتیازات نخبگان سیاسی اجتماعی بهره مند شده بود، دیگر به راحتی نمی توانست، این مزایا را رها کرده و به خاستگاه و جایگاه اولیه خویش بازگردد. روحانیتی که در قدرت قرار می گیرد، حتی امام جمعه شهر، شیوه زیست وی و خانواده اش متفاوت می شود. در صورت برکناری از امامت جمعه، وی دیگر نمی تواند به شیوه سابق زنی طلبگی خویش روی بیاورد. اگر وی استثناا اهل زهد و ریاضت باشد، دیگر خانواده وی که به شیوه زیست خانواده گان مرفه شهر عادت کرده و با اشرافیت شهر رفت و آمد دارند، نمی توانند به شیوه زندگی سابق طلبگی برگردند.

در سازمان های اداری و احزاب سیاسی، پست های سازمانی و حزبی تعریف شده و محدودی وجود دارد که با جابجایی نسل ها، پست ها ثابت، ولی ساکنان آن جابجا می شوند. ولی با توجه به بی معنا بودن «بازنشستگی» در روحانیت، برای روحانیون مسن نیز جایگاه های ویژه ای تعریف شد تا همچنان از امتیازات طبقه اشرافیت برخوردار باشند. اما روحانیون جوان نیز وارد بازار کار این طبقه شدند. با این روند، چهار دهه جمهوری اسلامی، به تولید و بازتولید روحانیت فرادست پرداخت.

روحانیت، اندک اندک نیازی نمی دید که علیرغم بهره وری از امکانات فرادستان، شعار همراهی با فرودستان بدهد. شعار حمایت از «محرومان» تبدیل به رسیدگی به «اقتدار آسیب پذیر» شد. دعوت به زهد و ریاضت، تبدیل به فراخوان به «مانور تجمل» گردید. روحانیت، دیگر، برای رسالت تاریخی خویش در حمایت از فرودستان، انگیزه ای نداشت، زیرا خودش تبدیل به بخشی از فرادستان جامعه شده بود. حتا

و شوکت را چشیده، در آن بزنگاه های تاریخی، توان ایستادن در کنار فرودستان را ندارد. بلکه حتا توان ایفای نقش لولاگری میان فرادستان و فرودستان نیز از دست داده است. چه بسا دیگر اکنون، فرودستان انتظار همراهی روحانیت را ندارند، بلکه دل خوش دارند به این که روحانیت، حامی شرعی فرادستان نباشد و در چالش فرودستان با فرادستان، روحانیت، از ابزارهای تکفیر و تحقیر خویش برای تحکیم پایه های سلطه فرادستان استفاده نکند. فرودستان آرزو می کردند که روحانیت اگر مرهمی بر زخمهای فرودستان و تهیدستان نیست، لافل نمک پاش دل های ریش آنان نباشد، اگر نوش فرودستان نیست، نیش ایشان نباشد:

«تو که نوشم نه ای نیشم چرایی  
تو که یارم نه ای پیشم چرایی  
تو که مرهم نه ای بر داغ ریشم  
نمک پاش دل ریشم چرایی»

به نظر می رسد که یادآوری این نکته اجتناب ناپذیر است که در سراسر این نوشتار، هنگامی که سخن از روحانیت به میان می آید، منظور قاطبه مشهور روحانیت است و گرنه همیشه روحانیونی بوده و هستند که در کنار فرودستان مانده و در بزنگاه های تاریخی، رسالت پیامبرگونه خویش را فراموش نکرده اند. اما موضوع نوشتار، هیات شاکله روحانیت می باشد که هم اکنون، به عنوان بخشی از هیات حاکمه است. این روحانیون فرادست، اگر چه از جهت آماری، درصد اندکی از جامعه روحانیت است ولی از جهت تاثیرگذاری و دیده شدن توسط جامعه، به شکل اکثریت دیده می شود و جامعه در قضاوت خویش، وضعیت این بخش روحانیت را به کل بدنه روحانیت تعمیم می دهد.

برخوردهای ناشایستی که در ماههای اخیر با روحانیت شد، نشانه ها و سمبل های امیدوار کننده ای نیست. این برخوردها نمره بهره وری های مستمر

**در برخی حکایت های تاریخی، شاهد رویکرد سومی نیز بوده ایم که روحانیون، نقش لولاگری میان فرادستان و فرودستان را ایفا می کردند. این نقش کارکردی میانجی گرایانه داشت که در بسیاری از موارد، به همپوشانی گسل های اجتماعی می پرداخت و از تبدیل گسل های اجتماعی به گسست های اجتناب ناپذیر و بازگشت ناپذیر جلوگیری می کرد. در این کارکرد، به هنگام بحران های فراگیر اجتماعی، روحانیت می توانست بسان میانجی وارد صحنه شود و با بیان حکم شرعی به سود یکی از طرفین، کفه ترازو را به سود وی سنگین کرده و مصاف صف بندی و صحنه آرای میبدانی را تغییر دهد.**

روحانیت از منافع قدرت و ثروت است. در جریان تظاهرات زمستان ۱۳۹۶، تظاهرکنندگان خشمگین شعارهای تند علییه فرد روحانی رهگذری می دهند که تصادفا از آن منطقه عبور می کند، بدون آن که وی را بشناسند. از دید آنان، تعلق وی به طبقه روحانیت، برای محکوم کردن وی و مخاطب شعارها قرار دانش، کافی بود. در حادثه ای دیگر، نمازگزارانی دردمند، هنگامی که خطیب جمعه، به سخنرانی مشغول بود روی از خطیب برتافتند و پشت به امام جمعه نشستند. این روی گردانی از خطیب جمعه، سمبل پشت کردن فرودستان جامعه به آن روحانیتی

منابع حمایت های مادی خویش را نه در وجوهات شرعی مومنان وفادار، بلکه در بودجه های مصوب می جست.

#### ج- واپسین آزمون نبرد طبقاتی

حوادث دی ماه ۱۳۹۶، از واپسین آزمون های روحانیت بود تا در نبرد طبقاتی فقر و غنا، صف خویش را در بین فرادستان و فرودستان، انتخاب کند. حوادث فوق و بی تفاوتی عمدی روحانیت، یک تصادف نبود. بلکه این بی تفاوتی ناشی از چهاردهم چشیدن طعم قدرت و ثروت و شوکت بود. حوادث فوق، نشان داد که روحانیتی که طعم مکنت

و مبارزه با فرادستان و سلطه جویان بوده است. [۲] ر. ک. فرشتیان حسن: خیزش نان و لرزش ایمان، دیماه ۱۳۹۶، منتشره در سایت زیتون: <http://www.zeitoons.com/۴۲۴۵۶>

[۳] در آیه ای دیگر از قرآن نیز به همین حق محرومین و تهیدستان در اموال عمومی و در اموال فرادستان تصریح شده است: «و همانانی که در اموالشان حقی معلومی برای درخواست کنندگان و نیازمندان هست؛ «و الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ \* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» (معارف، آیه ۲۴ و ۲۵).

[۴] نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۳، ص ۲۳۱، حکمت ۳۲۸. حدیث دیگری در همین مضمون از امام علی نقل شده است که «هیچ ثروت انباشته ای را ندیدم مگر آن که در کنار آن حقی ضایع شده باشد؛ «ما رایت نعمه موفوره الا الی جانبها حق مضیع»، این حدیث اگر چه سندش ضعیف است ولی از جهت محتوایی با حدیثی که در متن آورده شد، همخوانی دارد.

[۵] «... وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقْرَأُوا عَلَى كَظْه ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَّظْلُومٍ...». نهج البلاغه، خطبه ۳، شَفَقِيهِ.

[۶] «قسم به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر، و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهده ای که خداوند از دانشمندان گرفته است که در برابر شکم بارگی ستمگر و گرسنگی مظلوم سکوت ننمایند، هرآینه من دهنه شتر حکومت را بر کوهانش می انداختم، و پایان خلافت را با پیمان خالی اولش سیراب می کردم». «أما وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَيَّةَ، وَ بَرَأَ التَّسْمَةَ، لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقْرَأُوا عَلَى كَظْه ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٍ مَّظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ خَيْبَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا، وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ». نهج البلاغه، خطبه ۳، شَفَقِيهِ.

[۷] «تَأَخَّذُوا أَخْبَارَهُمْ وَ رَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحِ ابْنِ مَرْيَمَ وَ مَا أَمَرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (سوره توبه، آیه ۳۱).

[۸] «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي كَثِيرٌ مِنَ الْأَخْبَارِ وَ الرَّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْذِبُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره توبه، آیه ۳۴).

[۹] مثل آیات ۳۱ و ۳۴ سوره توبه.

[۱۰] «... فَاسْتَحْفَفْتُمْ بِحَقِّ الْاِثْمَةِ، فَأَمَّا حَقِّ الضَّعْفَاءِ فَضَيَعْتُمْ وَ أَمَّا حَقِّكُمْ بِرُغْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ. فَلَا مَالَ بَدَلْتُمُوهُ وَ لَا نَفْسًا خَاطَرْتُمْ بِهَا لِذِي خَلْقِهَا وَ لَا عَشِيرَةَ عَادِيْتُمُوهَا فِي ذَاتِ اللَّهِ. أَنْتُمْ تَتَمَتَّعُونَ عَلَى اللَّهِ جَنَّتَهُ وَ مَجَاوِرَهُ رُسُلَهُ وَ أَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ... سَلَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَرَارِكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَ أَعْجَبَكُم بِالْخِيَاةِ الَّتِي هِيَ مَفَارِقَتِكُمْ فَأَسْلَمْتُمُ الضَّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَ بَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ». ر. ک. فرشتیان حسن، نقد سالار شهیدان بر خاموشی عالمان، منتشره در سایت ملی-مذهبی به تاریخ ۵ آذر ۱۳۱، کد مطلب: ۳۰۴۲۸.

[۱۱] «فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَثَرِهِ خَطِيبٌ مُضَقِّعٌ فَلْأَرْضِ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَ أَيْدِيَهُمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَ النَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ ذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضَّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدَةَ الْمُعِيدَةَ».

روحانیت، فقط بسان نظاره گری ساده، از کنار این حوادث گذشت. فرودستان نیز برای جلب حمایت، به سراغ روحانیون نرفتند، گویا نه تنها انتظار حمایت از روحانیت را نداشتند بلکه بر خلاف حوادث چند دهه پیش، این بار روحانیت را در صف مقابل و در جبهه فرادستان می دیدند.

روحانیت اگر همچنان در کنار فرادستان بماند، بی تردید پشتوانه اصلی خویش را از دست خواهد داد و در بزنگاه ها و قرار ملاقات های تاریخی، دیگر نمی تواند نقش آفرینی کند. مدت هاست که برای بخش زیادی از جامعه، روحانیت دیگر به عنوان رفانس و مرجع اجتماعی شناخته نمی شود.

اگر روحانیت در این آزمون ها ناکام شود، گسست اجتماعی وی با بدنه اصلی هوادارانش، بیش از پیش آشکار خواهد شد. از آن پس، فرودستان، دیگر نه تنها در حوادث سیاسی و اجتماعی به روحانیت اقتدا

است که فرادست شده و در «بالا» جای دارد. امام حسین دو سال قبل از حادثه کربلا، در خطبه ای در سرزمین منی، به نقد عملکرد «عالمان خاموش» می پردازد. در آن زمان، حکومت اموی برای خریدن علما، بودجه ای ویژه در نظر گرفته بود. اگر در موردی با عالمی به معامله نمی رسید، تلاش می کرد تا خریدار «سکوت» وی شود. در این بازار مکاره و فضای آلوده، امام حسین، به تشریح وضعیت این گروه از «عالمان خاموش» می پردازد و با انتقاد از آنان، بر آنان طعنه می زند: «شما نسبت به حق تهیدستان و ضعیفان بی تفاوت بودید و حقوق آنان را ضایع کردید ولی بر حقوق خویش پافشاری نمودید! برای تامین امنیت و جایگاه خویش، به چرب زبانی و چاپلوسی نزد ستمگران پرداختید!... با همه این اوصاف، آرزوی بهشت و تمنای همنشینی با پیامبران و ایمنی از عذاب خدا دارید!... شما به دلیل فرار از مرگ و شیفتگی

**حوادث دی ماه از واپسین آزمون های روحانیت بود تا در نبرد طبقاتی فقر و غنا، صف خویش را در بین فرادستان و فرودستان، انتخاب کند. حوادث فوق و بی تفاوتی عمدی روحانیت، یک تصادف نبود. بلکه این بی تفاوتی ناشی از چهاردهه چشیدن طعم قدرت و ثروت و شوکت بود. حوادث فوق، نشان داد که روحانیتی که طعم مکنث و شوکت را چشیده، در آن بزنگاه های تاریخی، توان ایستادن در کنار فرودستان را ندارد. بلکه حتا توان ایفای نقش لولاگری میان فرادستان و فرودستان را نیز از دست داده است. فرودستان نیز برای جلب حمایت، به سراغ روحانیون نرفتند، گویا نه تنها انتظار حمایت از روحانیت را نداشتند بلکه بر خلاف حوادث چند دهه پیش، این بار روحانیت را در صف مقابل و در جبهه فرادستان می دیدند.**

نخواهند کرد بلکه با احساس تنهایی و ناامیدی از پناهگاه روحانیت، در نماز جماعت نیز پشت به امام جماعت خواهند نشست.

گویا نمازگزاران دردمند و فرودست، در فقدان محراب هایی که پناهگاه بی پناهان باشد، به سمت و سوی قبله ناکجاآباد اقامه خواهند بست، و در فقدان امامان جماعت و جمعه ای که گوش شنوای دردهاشان باشد و زبان گویای رنج هاشان، پشت به خطیبان رسمی و حکومتی نموده و به امامانی نامرئی اقتدا خواهند کرد.

«یاری اندر کس نمی بینیم، یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد، دوستداران را چه شد»

[۱] هرچند، برخی، همراهی رهبران دینی با فرودستان را امری ظاهری و فریبنده دانسته اند و بر این باورند که این بازیگری نقش ها، ناشی از فریب بزرگ فرادستان برای اقتناع و اسکات فرودستان بودند تا از سویی فرودستان با تن دادن به قضا و قدر الاهی، به نبرد با فرادستان نپردازند و از سویی دیگر با دلخوش بودن به وعده دنیایی بهتر پس از مرگ، تلاشی برای تغییر وضعیت موجود نکنند، اما این ادعاها، فاقد پشتوانه اثباتی است. بر فرض صحت این مدعاها، صورت مساله، تغییر نمی کند زیرا تاریخ رهبران دینی نمایانگر صداقت آنان در همراهی با فرودستان بوده است نه اینکه بازیگران نقش محول شده از طرف فرادستان باشند. مضافا در پهنه عمل، دین و رهبران دینی در کنار فرودستان قرار گرفته و شواهد تاریخی انبیا، بیانگر همراهی آنان با فرودستان

و دل بستگی به زندگی دنیای ناپایدار، توده های ضعیف و ناتوان را در چنگال بی رحم ستمگران، و درگیر با تلاش برای برآوردن نیازهای اولیه معیشتی شان، رها کردید!... [۱۰]

امام نتیجه گیری می کند که سکوت این عالمان سبب این فجایع شد: «و اینچنین بود که منبرهای رسمی در اختیار علمای درباری و توجیه کننده حکام ستمگر قرار گرفت! زمین و منابع ثروت بین قدرتمندان تقسیم شد! و مردم در دفاع از حقوق خویش، ناتوان شدند! و قدرت سیاسی بین حاکمان دیکتاتور، سختگیر، خودکامه و خدانترس چرخید!...» [۱۱]

**کلام واپسین:**  
پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، روحانیت را از حجره های سنتی حوزه های علمیه و مساجد به نقطه های محوری جامعه و سیاست پرتاب کرد. روحانیت که آمادگی چنین جایگاهی را نداشت، در ابتدا با تردید و تعارف بدان تگریست. از یکسو، صادقانه و بی تعارف، قدرت را با یک دست پس می زد و از سویی دیگر، کنجکاوانه و آزمندانه آن را به آغوش می فشارد تا تجربه های هم آغوشی با قدرت را پس از قرن ها حاشیه نشینی، بیازماید. پس از چهاردهه فراز و نشیب و ناز و عشوه با قدرت، سرانجام، بخش زیادی از بدنه روحانیت به عنوان بخشی از قدرت مسلط محسوب شدند.

در این واپسین آزمون های نبرد طبقاتی فرادستان و فرودستان، به ویژه در حوادث دی ماه ۱۳۹۶، بدنه

# ریشه های تظاهرات اعتراضی

مهرانگیز کار



اینک به مصیبتی تبدیل شده است. مصیبتی که هم تداوم و ماندگاری اش خطرناک است، هم این که احتمال فروپاشی اش ترس به دلها می اندازد. در عمل و با وجود هزینه هایی که تحمل شده، مدتی است همه از اصلاح امور درون این ساختار سیاسی دل برکنده اند. ما نیز که دورانی از تاریخ جمهوری اسلامی را درون کشور زیسته ایم و گامهایی برای حمایت از اصلاح برداشته ایم از سوی

به گمانم کار از ریشه یابی گذشته و ایران در محاصره ی بحران های بزرگ، در انتظار رویدادهای غیر قابل پیش بینی است، ولی با احترام به خواست آقای علیجانی که بی اعتنا به اختلاف ماهوی در اندیشه سیاسی، روزگاری درون ایران همراه با یکدیگرراهی دشوار را به امید اصلاح امور در پیش گرفته بودیم، نکاتی را که به نظرم می رسد در این یادداشت مطرح می کنم. هرچند تردید ندارم که تکراری است و همه ی ما سالیان سال است با هدف پیشگیری از یک فروپاشی نابسود برای مردم، به سهم خود تلاش کرده ایم تا حکومت را متقاعد کنیم ریشه ها را ببیند و به ثبات سیاسی کوتاه مدت دل نبندد. افق دور را بنگرد و نسل هایی را که یکی یکی می آیند و از این جبر جغرافیایی سرخورده می شوند را نادیده نگیرد. نسل های جوان و بیکار یا شاغل و در حسرت آزادی پیاپی علامت می دهند که اعتماد به نظام سیاسی موجود که در کارنامه اش خطاهای مدیریتی بیش از حدی است که ماندگاری اش را تضمین کند، میسر نیست.

اعتراض هایی که نمایان می شود و در پایان سال ۱۳۹۶ به صورت جدی ظاهر شد، البته امروزی نیست. سرکوبی اعتراض ها هم تازگی ندارد. ایران بیش از یک قرن است که از جوامع غربی برای مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور الگو برداری کرده و در این راه صاحبان اندیشه با قبول خطر تا جایی که توانسته اند کوشیده اند با احتیاط به سمت و سوی برخورداری از یک نظام سیاسی پاسخگو گام بردارند و در این راه از جریحه دار شدن احساسات و باورهای غلیظ دینی و تحریک مرتجعین پیشگیری کنند. تا جایی که ممکن بوده چنین کرده اند.

تلاش دیرینه ی متفکران ایرانی روز بیست و دوم بهمن ماه سال ۵۷ بر باد رفت و بخش تاثیرگذاری از اندیشمندان در حوزه های سیاسی و فرهنگی فعال در انقلاب، با قبول رهبری خمینی بافته های گذشته را شکافتند و با تاکید بر این که مردم فقط با رهبری خمینی است که متقاعد می شوند در صحنه انقلاب بمانند و پهلوی ها را ساقط کنند، کجراهه ای را در تاریخ معاصر ایران انتخاب کردند که پس از چهل سال

مخالفان همچنان سرزنش می شویم که البته باکی نیست و در هنگامه ای که در ایران حضور داشتیم، طریق اصلاح شاید اگر خامنه ای مانع نمی شد و خاتمی سیاستمدار با تجربه ای بود، بهترین راه نجات ایران بود از فروپاشی داخلی و دخالت خارجی. آن فرصت تمام و کمال دیری است از دست رفته و اصرار بر فایده بخشی اش اتلاف وقت بیشتر است. آن شکست را پشت سر داریم و خطرات فروپاشی و نبود یک گزینه ی ورزیده برای جمع و جور کردن خطرات فروپاشی را پیش رو. ایکاش موجی برمی خاست و از پیامدهای فرض سقوط بی جایگزین پرده بر می داشت و بر آن محور متمرکز می شدیم و بی دشنام به یکدیگر هریک در حدود توانائی بهترین شیوه ها را که به نظرمان می رسید قابلیت اجرایی دارد با یکدیگر در میان می گذاشتیم.

## و اما ریشه ها:

### رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸

ریشه همان روز نطفه بست. "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر." روی آرای رفراندوم "آری" به رنگ سبز نوشته شده بود و "نه" به رنگ سرخ. کنکاش و جست و جوئی نشد و فرصتی نبود برای کنکاش و جست و جو. ایرانیان مردی را بر اریکه ی قدرت نشانند که خود و همکارانش میراث

خوار شیخ فضل الله نوری بودند. مجتهدی که مشروطه را می خواست مشروعه کند و تا حدودی هم موفق شد و توانست کاردی را در استخوان قانون اساسی مشروطه جاسازی کند که بعد ها فرصت طلبان از آن بهره ها بردند.

مطبوعاتی که از قید سانسور دوران شاه رها شده و متظاهر به انقلابیگری بودند، در کام هیجان به کلی با روشنگری وداع گفتند و دو ترم سیاسی ناموزون "جمهوری" و "اسلامی" را به چالش نکشیدند. افتاده بودند دنبال داستانسرایی در باره ی فساد درون دربار و فسق و فجور زنان اشراف متصل به دربار. بنابراین ایرانیان یار و یآوری نداشتند تا با فرض این که اگر می خواستند اول بفهمند جمهوری اسلامی چیست و پس آن گاه به آن رای بدهند، توشه ای بیاندوزند. سازمان های سیاسی کهنه و نو، از هم سبقت می گرفتند تا رای سبز را در صندوق بریزند. عامه مردم رد کسانی را گرفتند که شبنامه و روزنامه و تریبون های شفاهی داشتند. عامه مردم نمی دانستند که خود از این فرهیختگان بی تجربه و پر مدعا بیشتر می فهمند. نبود احزاب سیاسی مستقل در کشور که یکی از بزرگترین خطاهای شاه بود، به خمینی و رهروانش مجال داد تا این چنین بی مدعی سوار بر قدرت مطلقه بشوند. هر مسجد و حسینیه به خودی خود و با رهبری خمینی مانند یک ستاد حزبی منحصر به فرد

فعال شد. ستادهائی که به هم زنجیر شدند.

### ریشه های ساختاری

قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ و سپس اصلاحیه آن در سال ۱۳۶۸ پس از پایان جنگ ایران و عراق، ساختاری از حکومت را بر ایرانیان تحمیل کرد که با تحولات اجتماعی کشور در عصر پهلوی و با ویژگی های جهانی سال های پایانی قرن بیستم میلادی به کلی در

دستاوردی داشته باشد.

اما تبعیض در قوانین این نظام، خاص زنان نیست. اقلیت های دینی و قومی از آن رنج می برند. باورمندان به شیعه اثنی عشری که به این نظام و عملکردش خرده می گیرند در جای انسان های غیر مکتبی مشمول انواع تبعیض ها و محرومیت ها می شوند. اهل تسنن در این حکومت اسلامی بهره ای از برابری

رسیدگی می کنند. سراج قاضی سرشناسی است که از برای گردگیری جناحی زیر پوشش مبارزه با فساد حکومتی متخصص شده.

### قوه قضائیه غیرمستقل / ام الفساد

آن ریشه ها که به اختصار گفته آمد به قوه قضائیه غیر مستقل که می رسد، نسبت به منتقدین، مخالفان، مطبوعاتی ها، برابر خواهان، بهائیان، فعالان حقوق بشر، به خصوص فعالان مدنی اقوام و فعالان حقوق زن بیداد روا می دارد و مجری اوامر سپاه، وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی می شود. وکلای شریف دادگستری را زندانی می کند. سازمان زندان ها برای حق رفا و حیات زندانی، خود را مسئول نمی داند و پاسخگو نیست. قتل زیر شکنجه به تدریج تبدیل به امری عادی شده. زندان های غیر رسمی و ناشناخته فراوان است که بازگشت به عصر سیاهاچال را یادآوری می کند.

### سلب استقلال از کانون وکلای دادگستری

در کانون وکلای دادگستری انجمن اسلامی و واحد بسیج درست کرده اند، قوه قضائیه با انواع قانونگذاری، کانون وکلای که از سال ۱۳۳۳ دارای استقلال از قوه

قضائیه بوده، برده است زیر یوغ خودش.

دردسر نهم کاشف به عمل می آید که مجتهد مورد وثوق مقام معظم رهبری که رئیس قوه قضائیه است در یک فقره از چپاول ها، وثیقه های نقدی متهمین را در حساب شخصی خود واریز کرده است.

ریشه کجاست؟ آن جا که مقام معظم رهبری اصلا به روی مبارک نمی آورد و به مردم توضیح نمی دهد که چرا همه ی منصوبان او در حکومت همین حال و روز را دارند و روز روشن چپاول می کنند.

از طرفی بازار شکنجه و فحش های رکیک جنسی، راه ندان و وکیل مدافع به مرحله تحقیقات، ضرب و شتم بازداشت شده ها در حد مرگ که حتا بدن شان را به خانواده تحویل نمی دهند و نظریه پزشکی قانونی را در اختیار نمی گذارند، مردم را از چالش وسیع با آنها تا کنون بازداشته است. روز واقعه را به تاخیر انداخته اند، ولی سد بزرگ سرکوب در برابر فشار ناراضی عمومی تاب و توان زیادی ندارد و چیزی نمانده تا سد بشکند و خشک و تر را با خود ببرد.

### دیگر ریشه ها

تعارض بود. صرفنظر از مقایسه ی قانون اساسی ۱۳۵۸ با اصلاحات ۱۳۶۸ که با تبانی هاشمی رفسنجانی و احمد خمینی با هدف نفی شورایی بودن رهبری، انجام شد، هر دو از حیث ورود به استبداد دینی به صورت قانونی و به اتکای رای مردم ناآگاه، ماهیت واحدی داشت. تفاسیر روزآمد از قانون اساسی در دوران های مختلف جمهوری اسلامی هرگز چیزی از این ماهیت نکاسته و آن را به یک نظام پاسخگو تبدیل نکرده است. نبود آزادی بیان به استناد دینی بودن حکومت از بیم ترویج کفر، نبود انتخابات آزاد، نبود مجلس قانون گذاری آزاد، نبود قوه قضائیه مستقل، نبود قضات مستقل، وجود نهاد ریاست جمهوری که زیر کنترل نهادهای انتصابی است و بسیاری دیگر از موانع ساختاری، ریشه های بحران های امروزی است.

### ریشه های تبعیض

تبعیض در برگزیده خشونت است. جمهوری اسلامی ایران به نام دین به تبعیض، قدرت و اعتبار دینی و قانونی داده است. نخستین کلنگ را خمینی برداشت و بر فرق زنان کوبید با اعلام "حجاب اجباری" و البته سویه ی دیگر کلنگ بر فرق نظام دینی فرود آمد که حجاب را "اصل" قرار داد و مدت چهل سال است زنان را بازداشت می کند، شلاق می زند، اخراج می کند از مراکز شغلی، وثیقه و جزای نقدی می گیرد، بودجه های هنگفت برای حفظ این اصل خرج می کند و از عهده بر نمی آید.

قانونگذاری بر ضد تمامیت انسانی زنان، خطای قانونگذاری در نظامی است که زنان ایران امروز را صغاری می داند که بدون قیم و سرپرست از جنس مرد حتا در مناسبات خانوادگی نمی توانند تصمیمات درست بگیرند. نزدیک به چهار دهه فقط یک زن در مقام وزارت قرار گرفته، او هم از قبیله ی تندرو های مخالف با برابری بوده و در تندروی دست مردان تندرو را از پشت می بندد. زنانی که اینک در مقام دستیار و معاون رئیس جمهور شناخته شده اند در هیئت دولت حق رای ندارند. از این رو علاوه بر تبار و تیره شان که لابد ذوب شده در ولایت فقیه است، اساسا کاره ای نیستند و زینت المجالس اند. خانم شهیندخت مولودری که از جنس دیگری است بسیار خون دل خورد و نتوانست از مقام معاونت در امور زنان ریاست جمهور و دستیاری در امر حقوق شهروندی،

ندارند. سه اقلیت شناخته شده ی دینی: مسیحیان، کلیمیان، زردشتیان به صورت نسبی و در مقایسه با آغاز انقلاب و دوران خمینی در موقعیت بهتری قرار گرفته اند و مثلا خون بهاشان مساوی شده با خون بهای مسلمانان.

در این زمینه خون بهائیان که ایران زادگاه دین و آئین شان است هدر است و ارزشی ندارد. و بسیار محدودیت ها و ستم ها که در حق آنها روا داشته می شود و رجال دینی- سیاسی عموما بر این ستم ها صحنه می گذارند، سوای آیت الله منتظری که در یک فتوای شجاعانه حق آب و گل شان را که همانا حقوق شهروندی است به رسمیت شناخت.

دراویش، اهل حق و هر عنصری که بتواند مردم را جذب اندیشه هائی سوای اندیشه های مداحان ولی فقیه کند و سازمان و قطب و جا و مقام داشته باشد، مغضوب است و قلع و قمع آن ها عین خواست ولی فقیه است.

قانون مدنی در کتاب ارث، قانون مجازات اسلامی

**آن شکست را پشت سر داریم و خطرات فروپاشی و نبود یک گزینه ی ورزیده برای جمع و جور کردن خطرات فروپاشی را پیش رو. ایکاش موجی برمی خاست و از پیامدهای فرض سقوط بی جایگزین پرده بر می داشت و بر آن محور متمرکز می شدیم و بی دشنام به یکدیگر هریک در حدود توانائی بهترین شیوه ها را که به نظرمان می رسید قابلیت اجرایی دارد با یکدیگر در میان می گذاشتیم.**

توزیع ناعادلانه ی درآمد ملی، باز گذاشتن دست کشاورزان خاص و خودی برای حفر چاه های غیرقانونی با پرداخت رشوه یا از باب هدیه. خطر بی آبی و دیگر انواع خطرات محیط زیستی، کشاورزان اصفهان را از فقر به جان آورده تا جایی که دسته جمعی رفتند نماز جمعه، پشت به نماز جمعه نشستند و فریاد برآوردند: پشت به دشمن، رو به میهن! سیاست خارجی نابخرانه و سرمایه گذاری در انرژی هسته ای که از ترس ابرقدرت ها قلب اش را به فرمان ولی فقیه از سینه در آوردند و با این وصف ادامه در صفحه ۲۳

در تمام فصول و ابواب، خالی از برابری انسان هاست. مردم در این قوانین فقط در صورتی که مرد باشند و مسلمان شیعه اثنی عشری و وفادار بی چون و چرا به ولایت فقیه، شهروند کامل شناخته می شوند و واجد کمال و شایستگی برای ورود به حکومت و شبکه های فساد اقتصادی و عزیز دردانه ی مجموعه های زیر مدیریت رهبری. تازه همین ها اگر در سهم رسانی به شرکا در نظام فساد حکومتی اندکی سهل انگاری کنند، قوه قضائیه غیرمستقل پته شان را می ریزد روی آب و امثال قاضی سراج می شوند رئیس دادگاهی که به تخلف آن ها با انگیزه های رقابتی و جناحی

# اعتراض‌های دی؛ نقطه عطف جدید

مرتضی کاظمیان



اعتراض‌های تند ده‌ها هزار شهروند ناراضی در حدود ۸۰ شهر کشور، شورش دی‌ماه ۱۳۹۶ را به «نقطه عطف» جدیدی در جمهوری اسلامی تبدیل کرد.

از رأس هرم نظام سیاسی تا مهم‌ترین بازیگران حقیقی و حقوقی مرتبط با تحولات سیاسی - اجتماعی ایران، کمتر کسی نسبت به این اعتراض‌ها بی‌تفاوت بوده است. از منظر سلبی یا ایجابی، تفاوتی نمی‌کند؛ ابعاد رویداد چنان مهم ارزیابی شده که نادیده گرفتن آن ممکن نبوده است.

بیانیه سپاه پاسداران به مناسبت «روز جمهوری اسلامی» (۱۲ فروردین) آخرین شاهد در این خصوص - تا هنگام نگاشته شدن این مکتوب - است. سپاه پاسداران اگرچه تأکید کرده که «چهلمین سال انقلاب، درخشان‌ترین سال جمهوری اسلامی ایران خواهد بود» اما در اشاره‌هایی معنادار افزوده است: «امروز به شدت در معرض تهدید و تهاجم جبهه استکبار و دشمنان میهن اسلامی قرار گرفته است».

بیانیه مزبور به مواردی از جمله «القای ناکارآمدی نظام در حل مسائل اقتصادی و معیشتی مردم»، «یجاد شکاف بین نسل جوان و آینده‌سازان کشور با نظام» اشاره کرده که آشکارا از واکنش این نهاد نظامی - امنیتی به رخدادهای دی‌ماه ۱۳۹۶ نشانه‌ها دارد.

اعتراض‌های دی‌ماه همچنین چنان غیرقابل اغماض بود که در پیام نوروزی رهبر جمهوری اسلامی نیز به‌عنوان یکی از «تلخی»های مهم سال گذشته مورد اشاره قرار گرفت؛ هرچند آیت‌الله خامنه‌ای همچون پیش به‌جای تدقیق در ریشه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اعتراض‌ها، به نقش «دشمن» و «برنامه‌ریزی دشمنان» پرداخت.

نفر نخست نظام سیاسی در سخنرانی ابتدای سال نو خود نیز - که به تعبیری مهم‌ترین سخنرانی مرسوم سالانه وی محسوب می‌شود - به‌گونه‌ای غیرمستقیم به نارضایتی‌های عمومی و به‌ویژه اعتراض‌های دی‌ماه ۹۶ پرداخت. او کوشید با مقایسه وضع جاری کشور نسبت به پیش از انقلاب، همه‌چیز را در وضع مناسب و قابل دفاع بخواند.

آیت‌الله خامنه‌ای در اسفندماه گذشته، چهره‌ی رادیکال دیگری (عبدالله حاجی صادقی) را از اردوگاه اصول‌گرایان به‌عنوان نماینده خود در سپاه معرفی و جانشین علی سعیدی کرد. نماینده جدید رهبری با چنین اظهارنظرهایی مشهور است: «ما رئیس جمهوری می‌خواهیم که نه ارادت بخواید و نه اشارت، بلکه اراده رهبری را بفهمد و سر دهد»؛ «حاکمیت و اراده خدا در ولایت تجلی پیدا می‌کند و فرمانبری از ولایت، فرمانبری از خداست».

وی همچنین محمدجواد حاج علی‌اکبری را - که معاونت امور جوانان را در دولت احمدی‌نژاد برعهده داشت - در دی‌ماه گذشته به‌عنوان رئیس شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه جانشین رضا تقوی کرد.

این انتصاب‌ها صرف‌نظر از تحلیل و داوری آیت‌الله خامنه‌ای درباره ریشه اعتراض‌های دی‌ماه ۹۶ است؛ او بی‌اعتنا به بحران کارآمدی نظام و بحران مشروعیت، به مثلاً «آمریکا - اسرائیل، عربستان و سازمان مجاهدین» ارجاع داد و البته به گرانی و نارضایتی از برخی «دستگاه‌های مشکل‌دار» و «مؤسسات مالی مشکل‌دار».

شدت فاصله‌ی تحلیل و ارزیابی و واکنش رهبر جمهوری اسلامی نسبت به اعتراض‌های دی‌ماه با واقعیت ماجرا و ریشه‌های آن را می‌توان حتی از این اظهارنظر امیر محبیان (از تحلیلگران اردوگاه

با وجود این‌ها، سه ماه پس از اعتراض‌های گسترده و بی‌سابقه در کشور، کانون مرکزی قدرت در جمهوری اسلامی، نشانه‌های محسوس و امیدوارکننده‌ای از فهم دقیق ریشه رخدادهای دی‌ماه ۹۶، و نیز پاسخ واقع‌بینانه و مدبرانه و «ملی» به آن بروز نداده است.

## تاکید بر اقتصاد، بی‌اعتنایی به سیاست

زیر سایه رژیم رانتی و اقتصاد سیاست‌زده‌ی ایران، و

درحالی‌که اقتدارگرایی مسلط در هسته اصلی قدرت و نیز «دولت با اسلحه و پنهان» سپاه، و همچنین مراکز قدرت مرتبط با شخص اول نظام، دستی گشوده در اقتصاد دارند، رهبر جمهوری اسلامی و همراهان نظامی - امنیتی و بازوهای تبلیغاتی وی در هفته‌های اخیر کوشیده‌اند اعتراض‌های دی‌ماه را به نارضایتی اقتصادی (بدون اشاره به ریشه‌های سیاسی آن) تقلیل دهند.

رهبر جمهوری اسلامی در سخنرانی نوروزی‌اش وضع مقوله‌هایی چون «آزادی» و «مردم‌سالاری» و «انتخابات» را در ایران امروز خوب توصیف کرد و تنها از پاره‌ای کاستی‌ها در حوزه «عدالت» سخن گفت.

مستقل از این مهم که او پیش‌تر نیز تلاش کرده بوده اعتراض‌های دی‌ماه را با تخفیف و تحریف مورد ارزیابی قرار دهد، تاکید او بر مشکلات اقتصادی نشان می‌دهد که شخص اول نظام اراده‌ای برای تغییر در رویکردهای سیاسی‌اش ندارد.

برخی رخدادها و نشانه‌های معنادار در هفته‌های گذشته، موبد این ادعاست؛ از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

حصر رهبران جنبش سبز - برخلاف پاره‌ای اخبار و ادعاها - به هشتمین سال خود پا گذاشت و محصوران نوروز ۹۷ را نیز در حبس بی‌محاکمه سپری کردند.

اجماع‌سازی، عدالت و انصاف، کارآیی و اثربخشی، و پاسخگویی) بی‌اعتنایی نشان می‌دهد، بروز اعتراض‌های گسترده و جدید، محتمل ارزیابی می‌شود.

خود؛ کارگرانی که از بی‌اعتنایی به مطالبات و تحقیر طولانی مدت خود به خشم آمده بودند؛ فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بیکاری که حکومت مستقر را عامل تهدید

اصول‌گرایی) دریافت: «تقلیل اعتراضات به سوءاستفاده ضدانقلاب چشم بستن به‌رویی واقعیت‌هاست. بی‌توجهی به علوم انسانی به تدبیر حاکمیتی ما صدمه زده است. بحران کارآمدی پیش روی ماست و این بحران کارآمدی در حال ایجاد نوعی بحران مشروعیت است؛ اگر نگوئیم که ایجاد کرده است.»

#### اعتراض می‌کنم، پس هستم

کانون مرکزی قدرت ببیند یا نبیند، واکنش اصلاحی نشان دهد یا ندهد، تفاوتی نمی‌کند؛ معترضان دی‌ماه، جمهوری اسلامی را وارد دوران جدیدی کرده‌اند. نیروهای سیاسی ناگزیر به مواجهه‌ی واقع‌بینانه با بخش مهمی از جمعیت کشور هستند که مقاومت آنان در برابر وضع مستقر و نارضایتی آنها از شرایط موجود، تا پیش از دی‌ماه تقریباً خاموش و پنهانی بود.

معترضان - اگرچه به علل و دلایل متعدد - از جهت کمی حجیم نشدند، اما به‌قدر لازم و از جهت جغرافیایی گسترده بودند. شهروندانی که یا در انتخابات شرکت نمی‌کنند، یا از تحقق وعده‌های منتخب خود ناامید شده‌اند، و یا دیگر مشارکت در انتخابات را بی‌نتیجه یافته‌اند.

قابل اشاره است که حتی بر مبنای داده‌های رسمی، میزان مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶ حدود ۷۳ درصد بوده؛ به بیان دیگر، چیزی حدود یک‌سوم واجدان شرکت در انتخابات، در آن حضور نیافته‌اند.

این بدان معنا نیست که معترضان تنها از میان این طیف (کناره‌گیران از انتخابات) بوده‌اند؛ اما بخشی از این شهروندان، حالا در کنار ناامیدهای از انتخابات، بدین نتیجه رسیده‌اند که با صدای بلند نارضایتی خود، و فراتر از آن، بودن خود به‌مثابه‌ی شهروندان ناراضی ایران را به حکومت ابراز و علنی کنند.

گروه‌های جمعیتی متنوعی که فاقد امتیاز خاص برای حکومت هستند و به این نتیجه رسیده‌اند که لوازم تحقق زندگی شرافتمندانه و تداوم بقای انسانی برای آنها در دسترس نیست یا دورتر و دورتر می‌شود. شهروندانی که هرچند در ظاهر متمایز شده و منفرد می‌زییند، اما در بستر فرصت فراهم‌شده برای فریاد کردن حقوق خود، ناگاه مجتمع شدند و در برابر تهدید مشابه (اقتدارگرایی و تبعیض و فساد و حکمرانی

ناکارآمد) به اعلام موضع رادیکال و صریح پرداختند. شهروندانی که بخش قابل توجهی از ایشان خارج از نهادهای رسمی (احزاب و سندیکاها و انجمن‌های صنفی و نهادهای مدنی) همیابی و همراهی پیشه کردند. آنچه معترضان منفرد و مجزا را به یکدیگر پیوند می‌زد، درد و تهدید مشترک بود، و البته بستری که تکنولوژی ارتباطات و فناوری اطلاعات - به‌ویژه تلگرام - فراهم کرده بود.

قابل حدس است که در میان معترضان، کم‌نبوده‌اند جوانانی که «سبک زندگی» خود را طلب می‌کردند و استبداد دینی مستقر را در تقابل با وضع مطلوب

**در بستر یأس از اصلاح ساختار سیاسی و کش‌یافتن بحران اقتصادی، بروز اعتراض‌های جدید، محتمل ارزیابی می‌شود. سعید حجازیان معتقد است که دولت روحانی در سه سال باقی‌مانده «دستخوش اعتراضات پی‌درپی خواهد بود»؛ اعتراض‌هایی که به تعبیر وی «مانند موج دریا عقب می‌روند و با شدت بیشتر باز می‌گردند.» احمد توکلی نیز معتقد است اعتراض‌ها فقط متوجه دولت روحانی نیست؛ معترضان «ممکن است نسبت به اصل حاکمیت ناامید شوند و مقدمات اعتراضات افراطی و خشن را فراهم سازد.» محمدامین قانع‌راد، جامعه‌شناس نیز با تأکید بر وجود سه «شکاف» در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌گوید، اگر این شکاف‌ها «درمان» نشود «احتمال دارد موج‌های بعدی اعتراض در زمان‌بندی‌های کوتاه‌تر و با خشونت بیشتری همراه شود.» حتی غلامرضا مصباحی‌مقدم نیز تصریح می‌کند که مشکل اعتراض «حل نشده» بلکه «کنترل شده» و «برای همین نگران تکرار هستیم؛ نگرانی‌ام هم جدی است. اگر صدای مردم شنیده نشود، مجدداً این اعتراضات پدید می‌آید.»**

این نکته را ناظران متعدد از زاویه‌های گوناگون مورد تأکید قرار داده‌اند. سعید حجازیان از تحلیلگران اردوگاه اصلاح‌طلبی معتقد است که دولت روحانی در سه سال باقی‌مانده از عمرش «دستخوش اعتراضات پی‌درپی خواهد بود»؛ اعتراض‌هایی که به تعبیر وی «مانند موج دریا عقب می‌روند و با شدت بیشتر باز می‌گردند.»

احمد توکلی از تحلیلگران اردوگاه اصول‌گرایی و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز ارزیابی مشابهی دارد؛ او معتقد است اعتراض‌ها فقط متوجه دولت روحانی نیست؛ معترضان «ممکن است نسبت به اصل حاکمیت ناامید شوند و مقدمات اعتراضات افراطی و خشن را فراهم سازد.»

محمدامین قانع‌راد، جامعه‌شناس نیز با تأکید بر وجود سه «شکاف» در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌گوید، اگر این شکاف‌ها به‌صورت اساسی «درمان» نشود «احتمال دارد موج‌های بعدی اعتراض در زمان‌بندی‌های کوتاه‌تر و با خشونت بیشتری همراه شود.»

حتی غلامرضا مصباحی‌مقدم، سخنگوی جامعه روحانیت مبارز و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام هم دیدگاهی همسو دارد. او تصریح می‌کند که مشکل اعتراض «حل نشده» بلکه «کنترل شده» و «برای همین نگران تکرار هستیم؛ نگرانی‌ام هم جدی است. اگر صدای مردم شنیده نشود، مجدداً این اعتراضات پدید می‌آید.»

این ارزیابی‌ها هم‌زمان است با بی‌اعتنایی محسوس کانون مرکزی قدرت به درمان ریشه‌ای و مواجهه‌ی اصلاح‌گرایانه با مطالبات ساختاری معترضان، و تداوم شکاف فاحش نارضایتی و بی‌اعتمادی شهروندان و حاکمان.

#### نقطه عطف غیرقابل‌انگام

اعتراض‌های دی‌ماه ۹۶ را می‌توان «شورش» توصیف کرد؛ اعتراض اجتماعی با خاستگاه اقتصادی

زندگی و بی‌آیندگی خود ارزیابی کرده‌اند؛ و شهروندان خشمگین از تبعیض و تحقیر و سرکوب و فساد گسترده.

طیف‌های رنگارنگ و گونه‌گونی از شهروندان که هرچند فاقد سازماندهی و رهبری مشخص و نیز بدون هویت یا ایدئولوژی خاصی بودند اما با منافع مشترک (علیه تهدید مشترک) و در موقعیتی مشترک واکنشی خشمگینانه و اعتراضی رادیکال را به‌صورت گروهی متبلور کردند.

آنها «بودن» اجتماعی - سیاسی و مطالبات بنیادین خود را با فریادهای اعتراض به صدر و ذیل نظام، ابراز کردند؛ تبلوری که حتی اگر در ظاهر نادیده گرفته شود یا تخفیف و تحقیر ببیند، خود را ثبت و ضبط کرده است.

#### امواج کنترل‌شده؛ آیا باز می‌گردند؟

اگرچه بخش اعظم طبقه متوسط فرهنگی با «هزینه - فایده» اعتراض، مبتنی بر داده‌های سرکوب خونین جنبش سبز، از حضور مستقیم در خیابان پرهیز کرد، اما به دشواری می‌توان با قاطعیت و اطمینان مدعی شد که این ناهمراهی همیشگی خواهد بود.

از همین زاویه است که در بستر یأس از اصلاح ساختار سیاسی قدرت و نیز کش‌یافتن بحران و رکود اقتصادی، و نیز در شرایطی که هسته اصلی قدرت به شاخصه‌ها و لوازم حکمرانی خوب (مشارکت مدنی شهروندان، حاکمیت قانون، شفافیت، مسئولیت‌پذیری،

**کانون مرکزی قدرت ببیند یا نبیند، واکنش اصلاحی نشان دهد یا ندهد، تفاوتی نمی‌کند؛ معترضان دی‌ماه، جمهوری اسلامی را وارد دوران جدیدی کرده‌اند. نیروهای سیاسی ناگزیر به مواجهه‌ی واقع‌بینانه با بخش مهمی از جمعیت کشور هستند که مقاومت آنان در برابر وضع مستقر و نارضایتی آنها از شرایط موجود، تا پیش از دی‌ماه تقریباً خاموش و پنهانی بود.**

# اتحاد دموکراسی خواهان ضرورت زمان

علی کشتگر



دو سال پیش از سقوط نظامی پادشاهی در ایران، علی اصغر حاج سیدجوادی در نامه ای سرگشاده به محمد رضا شاه پیشنهاد بازگشت به قانون اساسی مشروطه و پذیرش حقوق ملت را داد. او در آن نامه تاکید کرد که بدون انجام اصلاحات اساسی سقوط نظام حتمی است و هشدار داد که او از هم اکنون صدای ترک خوردن بنای نظام را می شنود. در آن زمان هنوز نظام حاکم از همه نظر از جمهوری اسلامی کنونی آسیب ناپذیرتر و با ثبات تر می نمود. کمتر از دو سال بعد، زمانی که سیل بنیان کن انقلاب همه کوچه و خیابانهای ایران را فراگرفته و بنای نظام پادشاهی در حال فروپاشی بود، شاه صدای انقلاب مردم را شنید.

اعتراضات دیماه ۹۶ نه نامه سرگشاده یک روشنفکر بلکه هشدار صدها هزار ایرانی بجان آمده از ستم و فساد دیکتاتوری به رهبر جمهوری اسلامی و هسته اصلی قدرت در ضرورت انجام فوری اصلاحات در ایران بود.

در این اعتراضات هزاران نفر از جوانان و زن و مرد معترض خواستار آن شدند که:

- ۱- جمهوری اسلامی حقوق حقه مردم را به رسمیت بشناسد.
- ۲- از استبداد دست بردارد.
- ۳- به غارت و رانت خواری از جیب ملت پایان دهد.
- ۴- امکانات و سرمایه های ملی را به جای هدر دادن در جنگهای منطقه ای در خدمت رونق اقتصادی کشور و اشتغال به کار گیرد.
- ۵- از تحقیر و فشار علیه زنان از جمله تحمیل حجاب اجباری دست بردارد
- ۶- و...

در این اعتراضات انگشت اتهام مردم به سوی روحانیون حاکم و شخص اول نظام نشانه رفت. پاسخ هسته اصلی قدرت اما به این مطالبات به حق سرکوب بود.

اینک پرسش این است که به راستی آیا جمهوری اسلامی به جز سرکوب و نسبت دادن اعتراضات به دشمن، کار دیگری می توانست انجام دهد؟

به باور من از جمهوری اسلامی هیچ کار دیگری به جز همان واکنشی که در قبال اعتراضات مردم نشان داد ساخته نبود و نیست. چرا؟ زیرا رعایت همین قانون اساسی ناقص الخلقه جمهوری اسلامی هم در ظرفیت حکومتی که تا خرخره غرق در فساد و تباهی و تکیه اش بر سرنیزه و زندان است، نیست. در این زمینه شرایط خامنه ای از آنچه شاه در سال ۵۶ بود نیز بدتر است.

اعتراضات دی ماه هم برای طیف اصلاح طلبان جمهوری اسلامی و هم برای اپوزیسیون دموکراسی خواه حاوی پیام مهمی بود.

اصلاح طلبان پیش از این اعتراضات هم چنان به ترمیم مناسبات خود با ولایت فقیه و تغییر رفتار رهبری امید بسته بودند و به عمق ناراضی و خشم عمومی و اوضاع انفجاری کشور کم اعتنا بودند، اما برآمد دی ماه دست کم به هوشمندترین آنان فهماند که فرصت ها از دست رفته و دوران راهبردهای گذشته دیری است به سر آمده است.

حالا برخی از اصلاح طلبان به شعار ضرورت اصلاح اصلاح طلبی بازگشته و به فکر تغییر گفتمان و رفتار اصلاح طلبان افتاده اند. می توان انتظار داشت که در طیف اصلاح طلبان شکاف بر سر گفتمان و روش های سیاست ورزی در قبال حاکمیت که از پیش نیز وجود داشت، عمیق تر و آشکارتر گردد و بخشی از آنان به روش های رادیکال تری در قبال دفاع از مطالبات عمومی و نقد حاکمیت روی آورند. به ویژه آن که می بینند چگونه احمدی نژادی ها در صدد آن هستند که از خلا پدید آمده از عدم حضور فعال اصلاح طلبان به سود خود بهره برداری کنند. در این اوضاع سکوت طولانی میرحسین موسوی برای نگارنده این سطور پرسش برانگیز است.

یکی از دیگر پیامدهای اعتراضات دی ماه ایجاد جنب و جوش در میان همه نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی است. این اعتراضات، جریانات اپوزیسیون را متوجه چشم انداز برآمدهای اعتراضی فراگیر و گسترده آینده ساخته است. امری که با توجه به وخامت اوضاع اقتصادی، تشدید بیکاری و افزایش گرانی و فقر اجتناب ناپذیر به نظر می رسد.

حتی اگر متغیر تعیین کننده ای مثل برجام را کنار بگذاریم و فرض کنیم که اقتصاد کشور با تحریم روبه رو نیست بازهم امیدی به گشایش اقتصادی و حل معضل رو به وخامت بیکاری و گرانی وجود ندارد. چرا که اقتصاد رانتهی و فساد نهادینه شده و هماغوش با نهادهای قدرت، ظرفیت هرگونه تغییر و تحول مثبت را از ساختار سیاسی کنونی سلب کرده است.

صندوق بازنشستگی و بسیاری از بانکهای کشور که برای بلعیدن ثروت های ملی و سپردن دلارهای نفتی به وابستگان به نهادهای قدرت پدید آمده بودند، عملاً ورشکسته اند، هرچند که هنوز رسماً اعلام ورشکستگی نکرده اند.

درآمدهای پیش بینی شده دولت برای بودجه سال ۹۷ حتی اگر تحریم های کنونی نیز تشدید نشوند، در موارد متعددی غیرواقعی و غیرقابل حصول بنظر می رسند.

وخامت شرایط زیست بوم کشور، نابودی دریاچه

خروج ایران از برجام و قطع رابطه با آژانس هسته ای، بمباران مراکز هسته ای ایران و آنگاه در صورت هرگونه واکنش دفاعی ایران، بمباران مراکز نظامی و مواصلاتی ایران و تشدید جنگ، حال اگر چنین سناریو خطرناکی در چشم انداز آینده محتمل است، اپوزیسیون دموکراسی خواه کدام راهبرد را در دستور کار دارد؟

حوادث دی ماه و وخامت روزافزون شرایط، چشم انداز اعتراضاتی به مراتب گسترده تر از پیش را در برابر ما قرار داده است. سناریوهای گوناگونی محتمل است از جمله تکرار اعتراضات و سرکوب خونین آنها. تشدید و گسترش اعتراضات و اعتصابات به حدی که رژیم از عهده سرکوب آن برنیاورد و شرایطی شبیه ماه های قبل از انقلاب بهمن ۵۷ را پدید آورد. بالا گرفتن خطر جنگ میان ایران و آمریکا و تحکیم بیش از پیش قدرت نظامیان و اعمال سرکوب های بیشتر با هدف جلوگیری از بروز اعتراضات و...

همه این چشم اندازهای محتمل نزدیکی و اتحاد نیروهای دموکراسی خواه و میهن پرست را می طلبد. بدون حضور فعال یک نیروی مورد اعتماد مردم که بتواند اعتراضات آینده را در مسیر سازگار با منافع و مصالح ملی رهبری کند، نه تنها هیچ سناریویی برای بهبود اوضاع کشور متصور نیست بلکه می تواند اوضاع نابسامان کشور را از آنچه امروز هست بدتر کند و بستری شود برای به خطر افتادن تمامیت ایران و یکه تاز شدن انواع جریانات افراطی و برعکس حضور فعال یک نیروی مورد اعتماد مردم در صحنه، ضامن هدایت و رهبری اعتراضات مردم در جهت حفظ منافع ملی و تحقق آرزوهای دیرینه مردم ایران است.

و اقتصاد بیمار ایران را کاملاً زمینگیر می سازد. اما پرسش این جا است که واکنش جمهوری اسلامی در برابر خروج آمریکا از برجام چه خواهد بود؟ دولت آمریکا و متحدان منطقه ای آن در همسایگی ایران (عربستان، امارات و اسرائیل) همگی امیدوارند که با از سرگرفته شدن تحریم، جمهوری اسلامی نیز از برجام خارج شود. خروج ایران از برجام یعنی توقف بازدیدهای آژانس هسته ای از تاسیسات آن، درست

ارومیه و بحران در حال فراگیر شدن آب که نتیجه مستقیم بی کفایتی جمهوری اسلامی در امر پیش بینی و برنامه ریزی است، به تنهایی بستر ساز التهابات و اعتراضات عمومی است.

خروج احتمالی آمریکا از برجام و از سرگرفتن تحریم های اقتصادی علیه ایران نیز عامل تعیین کننده ای در تعیین سمت و سوی تحولات آتی خواهد بود. خروج آمریکا از برجام که دلیل اصلی آن چسبیدن

**دو سال پیش از سقوط نظامی پادشاهی در ایران، علی اصغر حاج سیدجوادی در نامه ای سرگشاده به محمد رضا شاه پیشنهاد بازگشت به قانون اساسی مشروطه و پذیرش حقوق ملت را داد. او در آن نامه تاکید کرد که بدون انجام اصلاحات اساسی سقوط نظام حتمی است و هشدار داد که او از هم اکنون صدای ترک خوردن بنای نظام را می شنود. در آن زمان هنوز نظام حاکم از همه نظر از جمهوری اسلامی کنونی آسیب ناپذیر تر و با ثبات تر می نمود.**

همان هدفی است که متحدان منطقه ای آمریکا در کمین آن نشسته اند تا این کشور را به سوی جنگ با ایران سوق دهند. طبعاً با خروج ایران از برجام و قطع جریان کنترل مراکز هسته ای ایران، دولت ترامپ بهانه لازم برای بمباران مراکز هسته ای ایران که به ادعای او برای برنامه تولید سلاح اتمی بوجود آمده اند، را بدست می آورد. تحریم و جنگ دو انتخاب متفاوت نیستند بلکه این دو را باید به عنوان دو فاز از فرایند یک راهبرد علیه ایران تلقی کرد.

نقشه راه آنان چنین است؛ نخست تحریم و پس از

جمهوری اسلامی به شعار نابودی اسرائیل و جاه طلبی های منطقه ای و حضور آن در جنگهای نیابتی است، کشورهای اروپایی، چین، ژاپن، هند و کره جنوبی را مجبور به تبعیت از تحریم های اقتصادی آمریکا علیه ایران خواهد کرد. چرا که منافع اقتصادی و تجاری همه این دولت ها در گرو قربانی کردن مناسبات اقتصادی خود با ایران برای حفظ مبادلات اقتصادی و مالی خویش با بزرگترین و صاحب نفوذترین اقتصاد جهان است. بنابراین خروج آمریکا از برجام عملاً تحریم های پیش از برجام را علیه ایران احیاء می کند

ادامه از صفحه ۳۲

و با مضمون و رویکرد سیاسی و متکی بر نارضایتی و سرخوردگی از وضع نامطلوب مستقر و طغیان و واکنش خشمگینانه، بدون رهبری و هویت مشخص و برنامه جایگزین و سازمان آلترناتیو و ایدئولوژی معین.

اعتراض های خشم آلود و پرحاشیه ای که یکبارہ در دهها شهر کشور (از جمله مراکز استان ها و شهرهای کوچک) سربرکشید، کیفیت و کمیت متفاوتی با جنبش سبز داشت، اما همچون آن جنبش اعتراضی به منابهی نقطه عطفی غیرقابل اغماض خود را بر وضع سیاسی - اجتماعی ایران امروز ثبت کرده است.

از پس اعتراض های دی ماه ۹۶، این تنها حکومت و بازیگران مؤثر حقیقی و حقوقی آن نیستند که ناگزیر از در نظر داشتن یک پتانسیل اعتراضی جدی هستند؛ جمعیت ها و کنشگران سیاسی نیز با نیرو و وضعی مواجه شده اند که تا پیش از دی ماه - دست کم در ابعادی که متبلور شد - مورد توجه و اعتنا قرار نمی گرفت.

با اطمینان می توان گفت برای آن بخش از نیروهای سیاسی که رویکرد انتخابات محور دارند، قانع کردن طیف متکثر معترضان دی ماه و همدلان پنهان آنان (کسانی که خود به خیابان نیامدند اما اعتراض را در فضای آنلاین تکثیر یا با آن همراهی کردند) به حضور پای صندوق های رأی در انتخابات آتی (مجلس ۱۳۹۸ یا ریاست جمهوری ۱۴۰۰) کاری بس دشوار خواهد بود.

از سوی دیگر، برای کنشگران مدنی خشونت پرهیز و جامعه محور و باورمند به کنش گروهی و جنبش های اجتماعی نیز آسان نخواهد

بود که معترضان متکثر و خشمگین با مطالبات رادیکال را به همگامی صبورانه با راهبرد مطلوب خویش برای گذار به دموکراسی قانع سازند. به ویژه آن که ترکیب جمعیتی جوان معترضان (که بر مبنای گزارش وزارت کشور ۸۴ درصد آنان زیر ۳۵ سال سن داشته و فاقد سابقه امنیتی بوده اند) ای بسا زودخواهی و حداکثر طلبی را مبتنی بر شور و انرژی و احساسات غلیان یافته، مرجح بدانند.

افزون بر این ها، اعتراض های رادیکال دی ماه گذشته به شکل محسوس با واکنش های توأم با افراط و تفریط مواجه شده است. از یک سو اقتدارگرایان حاکم تهدید علیه فضای آنلاین و شبکه های اجتماعی و سرکوب را با شدت و عزم بیشتر در دستور کار قرار داده اند؛ از سوی دیگر، بخش مهمی از اصلاح طلبان متأثر از جو ارباب و امنیتی شدن فضای سیاسی، محافظه کاری بیشتری پیشه کرده اند؛ و از سوی، برخی لایه های اپوزیسیون - به خصوص در خارج از ایران - بی اعتنا به توازن قوا و نیروهای سیاسی، رویکردهای تند و سوگیری های کرداری و گفتاری رادیکال تری در پیش گرفته اند.

**حکایت همچنان باقی است...**

آنچه ذکر شد نشان می دهد که اعتراض ها، در سطحی فراتر از غلیان چند روزه، واجد پیامدهای مهمی بوده است. نتایجی که وقتی در کنار برخی مؤلفه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نیز شرایط عمومی کشور مورد تأمل قرار گیرد، بیشتر اهمیت می یابد؛ از آن جمله است:

ناکارآمدی حکومت و فساد ساختاری، کنش یافتن بحران اقتصادی در کشور، افزایش نرخ ارز و سکه، مداوم تعلیق و تشکیک در سرمایه گذاری خارجی و

مناسبات اقتصادی مرتبط با پسا برجام، تردید در ماندگاری برجام با برنامه های نامعلوم کاخ سفید، مداوم مطالبات اقتصادی و اجتماعی لشکر بیکاران و به ویژه فارغ التحصیلان دانشگاه، تنافر سبک زندگی بخش مهمی از جامعه با ایدئولوژی رسمی، بی اعتنایی هسته اصلی قدرت به خواسته های سیاسی و مدنی اکثریت شهروندان، تشدید سرکوب و تهدید «غیرخودی» ها و بسط و تعمیق اختناق (چنان که در پرونده کنشگران طبیعت یا دراویش یا دختران خیابان انقلاب و نیز رفتار دستگاه قضایی مشهود است)، و نیز خودکامگی و اقتدارگرایی مستقر در کانون مرکزی قدرت، و پرهیز آن از مصالحه و آشتی جویی با منتقدان و غیرخودی ها و مخالفان (که خود را از جمله در تداوم حصر رهبران جنبش سبز یا اعمال محدودیت علیه خاتمی و جمعیت های سیاسی اپوزیسیون و نهادهای صنفی مستقل، محسوس کرده).

تأمل در فاکتورهای مهم و اثرگذار مزبور در کنار ویژگی های «جامعه جنبشی» امروز ایران و نیز بستری که تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات فراهم آورده، و همچنین تحلیل آنها هم زمان با «باز شدن فزاینده ای پای شهروندان معترض به خیابان»، اهمیت اعتراض های دی ماه ۹۶ را به منابهی یک «نقطه عطف» بهتر و بیشتر توضیح می دهد.

اگرچه اعتراض های دی ماه گذشته با سرکوب مهار و کنترل شد، اما عدم مواجهه مدبرانه و خردمندانه هسته اصلی قدرت با ریشه های آن، از باقی بودن حکایت «اعتراض پیدا و پنهان اکثریت به وضع نامطلوب مستقر» نشانه ها دارد؛ حکایتی که با «گذار به دموکراسی» و لوازم «حکمرانی خوب» پیوند خورده است.



# اصلاح طلبان و سال دشوار ۹۷

فرخ نگهدار



سال ۹۶ به لحاظ سیاسی دو مشخصه عمده داشت: ۱- بازگشت فشارهای سنگین ضد ایرانی به کاخ سفید.

۲- وخامت وضعیت اقتصادی و اوج گیری ناآرامی ها و تشدید نارضایی مردم.

در بهار ۹۶، وقتی انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری برگزار می شد، امید به تغییر از طریق صندوق رای در اوج بود و امید به کارآیی تحریم انتخابات در حلیض.

در زمستان ۹۶ موج تظاهرات اعتراضی مردمی علیه کلیت نظام در بیش از ۸۰ شهر به پا خاست و به صدها زخمی، از هر دو طرف، و مرگ دست کم ۲۱ تظاهرکننده منجر شد. اعتراضات مردم به وضع بد اقتصادی، و علیه تمام سران نظام بود. علیرغم فروکش کردن اعتراضات دی ماه، قابل پیش بینی است که در سال ۹۷ هم فشار تحریم ها و اقدامات ایالات متحده سنگین تر شود، و هم سطح نارضایی، نگرانی و اعتراض مردم نیز در جای جای کشور افزایش یابد. و سوال مهم این است که گرایش های سیاسی کشور، اعم از حاکم یا غیرحاکم، برای مواجهه با سال دشوار ۹۷ کدام تدابیر را در چیده اند؟

نوشته حاضر در چهار قسمت تنظیم شده. ابتدا در باره خطوط کلی مشی نخله های سیاسی گمانه زنی می شود. و از پی دو مقدمه - درباره ماهیت امریکا و درباره مضمون صف بندی ها - پیشنهادهایی برای به روز کردن نقشه راهبردی اصلاح طلبانه عرضه می کند.

## بازیگران صحنه رفتار حاکمان

پس از موج اعتراضات مردمی دی ماه ۹۶ ما هنوز تا اینجا شاهد تغییرات عمده در رفتارها و سیاست های کلان حکومت نیستیم. فقط در رفتار عمومی حکومت نوعی احتیاط یا واکنش خوددارانه قابل مشاهده است. از دی ماه به این سو اجتماعات کارگران، مال باختگان، بازنشستگان، اعتراضات مربوط به آب، اعتراض علنی به حجاب اجباری، و بسیاری موارد دیگر تقریباً روزمره بوده است. این رویدادها عمدتاً

مسالمت آمیز بوده و یا کمتر از گذشته با هجوم خشن عوامل حکومتی مواجه شده است. در همین دوره نشست های سیاسی و کارشناسی برای بررسی مسایل کشور توسط صاحب نظران، علیرغم مزاحمت ها، به صورت حضوری یا مجازی، امری روزمره است.

حکومت در برابر شهامت و مقاومت زنان در عدم رعایت حجاب اجباری عملاً عقب نشسته و تا اینجا از تحمیل

«شرعیت» [۱] حجاب در خیابان دست برداشته است. برخی ناظران از بازتر شدن فضای رسانه ای و کاهش درجه ناامنی روزنامه نگاران نیز صحبت می کنند. اما به نظر هنوز فاکت ها در این مورد قانع کننده نیست. به علاوه علیرغم ادعاهای مسئولان در مورد آزادی حق اعتراض و انتقاد، اجتماعات و اعتراضات سیاسی خیابانی همچنان غیرمجاز، و به علت حضور گسترده نیروهای حکومتی، همچنان غیرعملی است.

## رفتار مخالفان نظام

اما ناآرامی های گسترده دی ماه و تمایل امریکا به پیشبرد سیاست تغییر رژیم در تحلیل ها، رفتارها، و صف بندی های مخالفان نظام تغییرات فاحش پدید آورده. هرگاه جریان هایی که پروژه ای برای تغییر نظام را دنبال می کنند، به دو گرایش سرنگونی طلب و تحول طلب تقسیم کنیم، در وضعیت و رفتار آنها مختصات زیر قابل ملاحظه است:

سرنگونی طلبان امروز بسیار امیدوارترند و تحرکات تازه ای برای شکل دهی «آلترناتیو جمهوری اسلامی» و «مدیریت گذار» را آغاز کرده اند. راهبرد مرکزی آنها تکیه بر اعتراضات خیابانی و، به استثنای چپ ها، تکیه بر حمایت خارجی است. با این همه وزن سرنگونی طلبان چنان نیست که امکان هدایت و کنترل اعتراضات مردمی را داشته باشند. حتی شاهزاده

رضا پهلوی هم - که به لحاظ شمار هواداران، تریبون ها، و حمایت خارجی در میان سرنگونی طلبان وزنه اصلی است - فاقد تشکیلات سیاسی، فعالان میدانی، و شبکه مردمی کارآمد در داخل و خارج کشور است. سرنگونی طلبان نه توان سازمانگری و هدایت اعتراضات مردمی را دارند و نه توان یارگیری از نیروهای درون نظام را. امید آنها عملاً به حوادث است.

تحول طلبان اساس استراتژی خود را هم چنان «گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی با اتکا بر نافرمانی مدنی» قرار داده اند. آنها، بعد از ناآرامی های دی ماه، دو باره بحث «بهبودگی انتخابات»، «عبث بودن اصلاح طلبی» را پیش کشیده اند. بسیاری از آنها اعتراضات دی ماه را نوعی نافرمانی مدنی دیده و مردم را به دل کندن از انتخابات و مشارکت در اعتراضات خیابانی دعوت می کنند.

سمت انتقاد تحول طلبان کمتر علیه جناح حاکم، و بیشتر علیه اصلاح طلبان است. تحول طلبان قبلاً هم برای معرفی خود به مثابه نیروی سوم (نه اصلاح طلب و نه سرنگونی طلب) خیز برداشته بودند. اما توفیق کمی داشتند. بسیاری از آنها بعد اعتراضات دی ماه باور دارند شعار «فرانگشاد» و «نه به جمهوری اسلامی» بسیج کننده و راهگشاست. آنها فکر می کنند با افزایش نارضایی عمومی، و

گشایش محسوس فضای سیاسی، زمینه تولد نیروی سوم، و مرزبندی محکم تر با اصلاح طلبی، مساعدتر شده است. اما حتی خود تحول طلبان و سرنگونی طلبان هم معتقد نیستند که - با حمایت خارجی و یا بدون آن - قادرند حکومت را بردارند و خود قدرت سیاسی را به دست گیرند. امید و انتظار هر دو جریان از معرفی خویش و جمع آوری نیرو و پایگاه فراتر نمی رود. امید تحول خواهان و سرنگونی طلبان به ریزش بخشی از آرای اصلاح طلبان و جذب آن است، امری که ممکن است به احیای وضعیت ۸۴ در کشور منجر شود.

در تناسب قوای فعلی بعید است تضعیف اصلاح طلبان، یا تلاش ترامپ برای «تغییر رژیم»، به تغییر رژیم، یا به سوره ای شدن ایران منجر شود. اما تقویت سلطه راست افراطی و چند سال بازگشت به عقب البته محتمل است.

### وضعیت اصلاح طلبان

هنوز نمی توان گفت رفتار و عمل سیاسی اصلاح طلبان با شرایط ۹۷ تطبیق یافته است. نشست های هم اندیشی اصلاح طلبان برای هماهنگ سازی رفتار

و در سراسر جهان، به جز اسرائیل و عربستان، است. هیچ یک از گرایش های سیاسی عمده در کشور، به شمول اصلاح طلبان، نمی توانند و نباید بدون سنجش دقیق سیر تحول اوضاع سیاسی در امریکا سیاست گذاری کنند. آنها برای طراحی راهبردهای خود باید به یک سوال کلیدی پاسخ دهند: راست افراطی، و سایه سنگین سیاست ضدایرانی، تا کی در امریکا مسلط خواهد ماند؟

اگر گمانه زنی این باشد که افراطی گری ترامپیستی در امریکا در آینده قابل پیش بینی تضعیف یا مغلوب می شود، آنگاه سیاست گذاری ها و موضع گیری ها باید برای بسط همکاری تنگاتنگ با نیروهای مخالف ترامپ در امریکا و اروپا بستر سازی کند، از هرگونه تنش افزایی و رویارویی منطقه ای، که به اعتماد آنان لطمه زند، اجتناب شود و تا بازگشت آنان به قدرت زمان خریداری شود. اگر چنین مسیری تحقق پذیر شود، آنگاه هیچ بدیلی در ایران بیش از اصلاح طلبی نوع روحانی-خاتمی شانس نخواهد داشت.

اما اگر ارزیابی ها این باشد که افراطی گری و میلیتاریسم، و به ویژه ایران ستیزی، در امریکا دوام

دوم در ذهن لایه های بالایی قدرت در ایران، به شمول آقای خامنه ای، پرخریدار است. حتی بخشی از الیت سیاسی در ایران، به شمول حاملان نگاه لینی به سرمایه داری معاصر، نیز فکر می کنند ترامپ صورتگر راستین سرمایه داری معاصر است. آنها ترامپ را «امریکای عریان شده» و اوپاما، حتی سندرز راه همان ترامپ با روکش مخملی می بینند.

نگرانی من این است که نیروی مسلط بر حکومت در ایران به تفاوت میان دو گرایش لیبرال و غیرلیبرال در امریکا، و تاثیر آن بر سرنوشت جهان و ایران کم بها می دهند. آنها سرمایه داری را اصلاح ناپذیر و گنبدیده دیده و عقب راندن آن، در سمت سوسیال دموکراسی (سرمایه داری نوع اسکاندیناویایی) ناممکن و یا بیهوده می پندارند [۱۲].

در وضع فعلی هر طرح و نقشه راهبردی برای تاثیرگذاری بر توازن قدرت در ایران طراحی شود، و بر فرض یگانه پنداری ترامپیسم و ماهیت امریکا مبتنی باشد، طرحی است که به ظرفیت های مثبت در ایران و جهان کم بها می دهد. چنین نگاهی در عمل شرایط را برای تعامل با غرب نامساعد یا ناممکن دیده عملاً به نقش رهبری کننده (هژمونیک) نیروهایی تن خواهد داد که مقابله و تداوم ستیز با امریکا را پی می گیرند. اصلاح طلبی ایران، برای تدوین هر نقشه راهبردی، در عرصه تحلیلی-نظری-پیکاری سترگ پیش رو دارد.

### مضمون صف بندی ها

دوگانه «اصلاح طلب- اصولگرا» محصول کشاکش های بعد از ۲ خرداد ۷۶ و موضوع آن سهم ولایت و جمهوریت در تشکیل قدرت سیاسی بود.

با پیروزی روحانی در سال ۹۲ صحنه سیاسی کشور بیش از همه تحت الشعاع حرکت افراط گرایی و اعتدال گرایی قرار گرفت و همین دوگانه بود که حکومت را به مدافعان و مخالفان توافق هسته ای تقسیم کرد و برجام را ممکن ساخت.

اما با چشم اندازی که پیشروی کشور قرار دارد، نه مفاهیم اصول گرایی و اصلاح طلبی، و نه عناوین افراط گرایی و اعتدال گرایی، به اندازه کافی موضوع اصلی مورد اختلاف در حکومت را توصیف نمی کنند. کمی توضیح می دهم:

در عرصه سیاست خارجی طرز فکر دولت روحانی خواهان آنست که در روندهای آتی چنان رفتار کنیم که اعتماد و مناسبات با دموکرات ها در امریکا و اتحادیه اروپا لطمه نبیند و مستحکم شود. این دیدگاه اصرار دارد تا زمانی که ترامپ هست، ما باید در سیاست منطقه ای خود، به خصوص در قبال عربستان و اسرائیل، کمترین اصطکاک را با غرب تولید کنیم. در حالی که در لایه های بالایی قدرت نگاهی وجود دارد که انتظار ندارد با رفتن یا ماندن ترامپ تغییر عمده ای در رفتار غرب با ایران حاصل شود. آنها معتقدند ایران چاره ای ندارد جز مقابله با مطامع غرب. آنها باور دارند که تا امریکا امریکاست براندازی جمهوری

**در بهار ۹۶، وقتی انتخابات دوازدهمین دوره ریاست جمهوری برگزار می شد، امید به تغییر از طریق صندوق رای در اوج بود و امید به کارآیی تحریم انتخابات در حلیض. در زمستان ۹۶ موج تظاهرات اعتراضی مردمی علیه کلیت نظام در بیش از ۸۰ شهر به پا خاست و به صدها زخمی، از هر دو طرف، و مرگ دست کم ۲۱ تظاهرکننده منجر شد. اعتراضات مردم به وضع بد اقتصادی، و علیه تمام سران نظام بود. علیرغم فروکش کردن اعتراضات دی ماه، قابل پیش بینی است که در سال ۹۷ هم فشار تحریم ها و اقدامات ایالات متحده سنگین تر شود، و هم سطح نارضایی، نگرانی و اعتراض مردم نیز در جای جای کشور افزایش یابد.**

خود با شرایط تازه هم چنان ادامه دارد. بحث «چه باید کرد» همچنان در فضاهای حقیقی و مجازی در گردش است.

اصلاح طلبان، در انتخابات ۹۲ با درس گیری از حوادث ۸۸، خط مشی خود را ترسیم کردند و موفقیت بزرگی به دست آوردند. آنها از آن زمان تا کنون در قبال مسائل کشور خط مشی نسبتاً روشنی داشته اند. اما آیا در چشم اندازهای آتی همان خط مشی را ادامه خواهند داد؟ پاسخ به این سوال در گرو پاسخ به یک پرسش کلیدی است.

### پرسش کلیدی

در وضع فعلی در کشور ما پاسخ به «چه باید کرد» بدون تخمین سرنوشت روند سیاسی جاری در ایالات متحده امریکا ناممکن است. چشم انداز وضعیت سیاسی در بسیاری کشورهای جهان، و بیش از همه در ایران، منوط به آن است که در ایالات متحده امریکا کدام نیرو دست بالا را خواهد داشت. دو روند در امریکا همزمان در حال گسترش است:

روند اول نمایانگر سیر افزایش نفوذ و موقعیت گرایش های به شدت سلطه جو، تهاجمی، نظامی گرا، متفرغ و دارای تمایلات بارز نژاد پرستانه و شبه فاشیستی، و مشخصاً ضد ایرانی، در راس حاکمیت در امریکاست.

روند دوم سیر تضعیف موقعیت ترامپ و طرز فکر او در میان رای دهندگان امریکایی، در اتحادیه اروپا

**در قبال اعتراضات مردمی، اصلاح طلبی باید حکومت را به مدارا، آسیب شناسی، و درمان دعوت کنند. عیادت فعالین اصلاح طلب از خانواده های آسیب دیده و دستگیر شدگان وظیفه ای مبرم است. اصلاح طلبان نه رهبر و سازمان گر اعتراضات خیابانی هستند و نه در مقابل آن. کار آنها میانجی گری میان مردم و حکومت و ترجمه مطالبات به زبان قانون است.**

قدرت های بزرگ قادر نیست در دنیایی جهانی شده از منافع خود پاسداری کند.

اسلامی هم هدف استراتژیک آنهاست و تعامل با غرب، کشور ما را با سرنوشت لیبی دچار خواهد کرد. این همان دیدگاهی است که بر موشک ها می نویسد برای نابودی اسرائیل، همان دیدگاهی که سفارت عربستان را به آتش می کشد و مصون می ماند.

**هسته اصلی اصلاح طلبی بجاست از یک سیاست تعاملی با دستگاه رهبری پیروی کند. این سیاست وقتی موفق است که معطوف به فاصله گذاری میان دستگاه رهبری و محافل تندرو (مقابله جو)، و در جهت تضعیف، انزوا، و طرد تقابل گرایان از راس نظام باشد. میزان اصلاح پذیری نظام با میزان موفقیت در این سیاست گره خورده است. اصلاح طلبان پیشرو در همه جا مروج پاسخگو بودن مسئولان باشند. آنها شایسته است از صاحبان قدرت، به ویژه از دستگاه رهبری، بخواهند به نقدها و پرسش هایی پاسخ دهند که متوجه رفتار ایشان است.**

از رویارویی با رهبری نظام، و تفاوت گذاری بین او و اصول گرایان تندرو.

اما در آن سال ها آمریکا خواهان کاهش تنش با ایران بود و از تظاهرات مردمی علیه نظام هم خبری نبود. حالا، با این دو تحول مهمی که در اوضاع سیاسی پدید آمده کدام تغییرات باید در خط مشی اصلاح طلبانه به وجود آید؟

زمان آن است که هسته مرکزی اصلاح طلبی [۸] در قبال چالش های عمده ای که در سال دشوار ۹۷ پیشروی کشور است طرح راهبردی خود را روزآمد کند:

بدین منظور قبل از همه ضروری است که این هسته بر اساس رویکرد هر نیرو در قبال شکاف های عمده در کشور برای تشکیل طیف متحدین خود در سال ۹۷ یارگیری کند. محافل، گروه ها و شخصیت هایی که به گفتگو و همکاری حکومت با جامعه مدنی، و به امکان همکاری ایران با غرب، به ویژه با آمریکا (در دوران پساترamp) اعتقاد دارند، تعامل گرا هستند و در عبور از سال دشوار ۹۷ متحد طبیعی اصلاح طلبی، محسوب می شوند.

بنابراین هسته مرکزی اصلاح طلبی شایسته است در همه جا بمبشر این نظریه باشد:

که بدون تعامل گسترده با ایالات متحده آمریکا هیچ کشوری قادر نیست با بقیه جهان همکاری های اقتصادی گسترده داشته باشد و از رشد اقتصادی شایسته برخوردار گردد.

که تا زمانی که ایران در قبال اسرائیل از سیاستی براندازانه پیروی می کند، و تا زمانی که مناسبات با عربستان خصمانه بماند، نه تعامل گسترده با ایالات متحده رخ خواهد داد و نه همکاری های اقتصادی گسترده با بقیه جهان. سیاست کشور در قبال اسرائیل باید کاملا خوددارانه و تدافعی و در قبال عربستان سعودی باید بر تشنج زدایی و دعوت به همکاری استوار باشد.

هسته اصلی اصلاح طلبی بجاست از یک سیاست تعاملی با دستگاه رهبری پیروی کند. این سیاست وقتی موفق است که معطوف به فاصله گذاری میان دستگاه رهبری و محافل تندرو (مقابله جو)، و در جهت تضعیف، انزوا، و طرد تقابل گرایان از راس نظام باشد. میزان اصلاح پذیری نظام با میزان موفقیت در این سیاست گره خورده است.

اصلاح طلبان پیشرو در همه جا مروج پاسخگو بودن مسئولان باشند. آنها شایسته است از صاحبان قدرت، به ویژه از دستگاه رهبری، بخواهند به نقدها و

آنها کاهش شکاف حکومت- ملت را ممکن شمرده و راه آن را افزایش ظرفیت انتخابات و فعال شدن تشکل های مدنی می دانند. از نظر آنها کاهش شکاف حکومت- ملت مهم ترین ضامن دفاع از کشور و پشتوانه اصلی بنیه نظامی است.

آنها بر این باورند که شکاف های درون نظام می تواند و باید بازتاب دهنده گرایش های اجتماعی شود، از توسل به زور برای حذف اجتناب شود، و رقابت میان آنها به رای مردم متکی گردد.

به این ترتیب می بینیم که در هر سه شکاف مفاهیم «تقابل گرای» و «تعامل گرای» بهتر از «اصلاح طلبی» و «اصول گرای» [۵] مضمون صف بندی های جاری در حکومت را توضیح می دهد.

بخش عمده ای از جامعه ی مدنی، اکثریت بزرگ اصلاح طلبان، اصول گرایی که از دولت روحانی حمایت می کنند کمابیش نماد و نماینده «تعامل گرای» در حکومت و در جامعه هستند.

و در سوی دیگر، در اکثر نهادهای غیرانتخابی در حکومت، به ویژه در بسیج و سپاه، در دستگاه رهبری، و در اکثر موسساتی که زیر نظر «بیت» اداره می شوند «تقابل گرای» بیش از تعامل گرای مورد استقبال است. [۶]

البته معرفی این «دوگانه» به معنای آن نیست که عناوین اصلاح طلب و اصول گرا کهنه شده اند. این عناوین ماندگارند و هم چنان کاربرد خواهند داشت. زیرا بر هویت تاریخی، بر یارگیری ها و وفاداری های جناحی استوارند.

**برای روزآمد کردن اصلاح طلبی**

از سال ۹۰ تا پایان ۹۶ فضای سیاسی کشور با دوگانه افراط گرایی در مقابل اعتدال گرایی [۷] خوانایی داشت. در این سال ها اساس استراتژی سیاسی اصلاح طلب چنین بود: «تقسیم اصول گرایان

در عرصه سیاست داخلی این دیدگاه هر تشکل مدنی، هر فعالیت مستقل فرهنگی، هر اجتماع مطالباتی، حتی هر ارتباط دانشگاهی با خارج، را یک پایگاه دشمن و یک مرکز جاسوسی می انگارد.

وقتی در ۸۰ شهر کشور علیه نظام تظاهرات رخ داد نگاه حاکم بر حکومت، از جمله آقای خامنه ای، دست بیگانه را دخیل دید. حال آنکه طیف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور، به شمول آقای روحانی، به روشنی این اعتراضات را درون زا دانستند و تضمین حق اعتراض مسالمت آمیز، و ارتباط فعال تر میان جامعه معترض و حکومت را چاره ساز یافتند. جالب است که هم در طیف اصول گرا و هم در طیف اصلاح طلب ما عناصر تقابل گرا و تعامل گرا را می بینیم. منتها در طیف اصول گرایان تقابل گرایان کاملا تسلط دارند و در طیف اصلاح طلبان درست برعکس.

هرگاه برای تحلیل وضعیت سیاسی کشور مدل سه بُنی «شکاف حکومت- ملت»، «شکاف میان حکومت و دیگر حکومت ها» و «شکاف درون حکومت» را انتخاب کنیم آنگاه خواهیم دید که شکاف های درون حکومت خود تابعی از دو شکاف دیگر است:

یعنی ما در حکومت در یک طرف عناصری [۳] را می بینیم که وجود هر نیرویی، جز خود، را تهدیدی علیه کشور تصور می کنند:

آنها در اعتراضات مردمی دست خارجی می بینند، آنها نسبت به فعالیت مدنی [۴] مشکوک اند. آنها مطبوعات و رسانه های مستقل را «پایگاه دشمن» می انگازند. آنها مقابله با مردم و مرعوب کردن ملت راه تامین "وحدت ملی" معرفی می کنند.

آنها به همکاری جناح های سیاسی برای پاسداری از منافع کشور اعتقادی ندارند. در نظر آنها یگانه راه حفظ وحدت در حکومت حذف «بقیه» از راه به کار بردن زور است. آنها با همه جناح های سیاسی مقابله و برای حذف آنها از حکومت تلاش می کنند.

آنها در مسائل بین المللی به توانمندی دیپلماسی و بازی برد- برد اعتقادی ندارند. آنها تقویت بنیه نظامی و مقابله را «راه واقع بینانه» در دفاع از کشور می پندارند.

در سوی دیگر ما شاهد نگرش دیگری در حکومت جمهوری اسلامی هم هستیم که: در سیاست خارجی وضعیت برد- برد را میسر می بینند و باور دارند که ایران بدون بسط مناسبات با

**هسته اصلی اصلاح طلبی بجاست از یک سیاست تعاملی با دستگاه رهبری پیروی کند. این سیاست وقتی موفق است که معطوف به فاصله گذاری میان دستگاه رهبری و محافل تندرو (مقابله جو)، و در جهت تضعیف، انزوا، و طرد تقابل گرایان از راس نظام باشد. میزان اصلاح پذیری نظام با میزان موفقیت در این سیاست گره خورده است.**

هسته اصلی اصلاح طلبی بجاست از یک سیاست تعاملی با دستگاه رهبری پیروی کند. این سیاست وقتی موفق است که معطوف به فاصله گذاری میان دستگاه رهبری و محافل تندرو (مقابله جو)، و در جهت تضعیف، انزوا، و طرد تقابل گرایان از راس نظام باشد. میزان اصلاح پذیری نظام با میزان موفقیت در این سیاست گره خورده است.

**هسته اصلی اصلاح طلبی بجاست از یک سیاست تعاملی با دستگاه رهبری پیروی کند. این سیاست وقتی موفق است که معطوف به فاصله گذاری میان دستگاه رهبری و محافل تندرو (مقابله جو)، و در جهت تضعیف، انزوا، و طرد تقابل گرایان از راس نظام باشد. میزان اصلاح پذیری نظام با میزان موفقیت در این سیاست گره خورده است.**

استصوابی)، تضمین آزادی تشکل های مدنی (به ویژه سندیکایی)، حفاظت از اجتماعات قانونی، همگانی کردن رسانه ملی، نظارت اکید بر رعایت حقوق مخالفان، بویژه زندانیان سیاسی، را در راس مطالبات خود از دولت و مجلس قرار دهد. اصلاح طلبی باید از دولت و مجلس بخواهد این مطالبات در ارتباط با نهاد رهبری و زیر مجموعه های آن پیگیری شوند. تولید ظرفیت اجتماعی برای این پیگیری مطلقا ضروری است.

# «در غرب خبری نیست»؛ چه پیش و چه پس از دی ماه ۹۶

محسن یلفانی



اندک زمانی پس از تظاهرات دی ماه سال پیش آقای روحانی رئیس جمهور در یک سخنرانی، به نحوی نه چندان روشن، پیشنهاد کرد که به منظور رفع اختلاف میان اصحاب حکومت بر سر مسائل گوناگون اداره مملکت همه پرسای برگزار شود. در پی این پیشنهاد، که پیدا بود نه برای خود رئیس جمهور و اطرافیان وی و نه برای رقیبانش در جناح مخالف چندان جدی نیست، پانزده تن از شخصیت‌های مخالف و منتقد نظام در داخل و خارج کشور آن را فرصت مناسبی برای طرح درخواست یک همه‌پرسی بر سر مسائلی اساسی‌تر دانستند. جمهوری اسلامی را اصلاح‌ناپذیر اعلام کردند و پیشنهاد کردند که برای گذار مسالمت‌آمیز از این نظام «به یک دموکراسی سکولار پارلمانی مبتنی بر آرای آزاد مردم، رعایت کامل حقوق بشر و رفع همه تبعیض‌های نهادینه...» یک همه‌پرسی زیر نظر سازمان ملل برگزار شود.

این بیانیه بیشتر با انتقادات و ایرادهای دیگر مخالفان و منتقدان مواجه شد تا با تأیید یا همدلی آنها. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، کمتر کسی بر این دو نکته انگشت گذاشت که برای اولین بار عده‌ای از شخصیت‌های داخل و خارج کشور همراه با هم مخالفتشان را با رژیم اسلامی ابراز داشته، و برخی شخصیت‌های مذهبی صراحتاً بر لزوم جدائی دین از حکومت تأکید کرده بودند.

از ایرادهائی که بر این بیانیه گرفتند یکی هم «آرمانی» بودن آن بود، و نیز موانع عملی آن - از جمله عدم صلاحیت سازمان ملل در دخالت در چنین اموری. حال آنکه آشکار بود این پانزده شخصیت به اندازه کافی به دشواری‌های قانونی و موانع عملی پیشنهاد خود آگاه بودند و منظورشان بیش از هر چیز این بود که تا هدفهائی که در نامه آمده بود تأمین نشود، نمی‌توان به حل مشکلاتی که تظاهرات دی‌ماه از جمله بروزات آن بود، امید داشت.

باز در پی تظاهرات دی‌ماه، رئیس جمهور و برخی دیگر از مسئولان جمهوری اسلامی، اعلام کردند که تظاهرات حق مسلم مردم است و مردم می‌توانند هرگاه مایل‌اند و لازم می‌دانند، آزادانه دست به تظاهرات

نمایندگان و فعالان اصلاح‌طلب که همچنان به مأموریت خود پای‌بند مانده و در راه تحقق آن می‌کوشند، کافی است. واقعیت انکارناپذیر و نامیدکننده این است که، پس از آنچه که طی نزدیک به بیست سال اول پس از استقرار رژیم اسلامی گذشت، حرکت اصلاح‌طلبی، که باید به تأکید یادآوری کرد که نیروی محرکه و الهام‌بخش آن خواست و اراده مردم بود - واقعیتی که بعدها با جنبش سبز بیشتر آشکار شد - می‌بایست و می‌توانست عنوان «پوزیسیون» را اختیار کند و تا حدودی هم کرد.

حرکت اصلاح‌طلبی توانست بخشی از حاکمیت اسلامی را به دنبال خود بکشد، و دیگر نیروها یا گرایش‌های مخالف و منتقد را - شاید بجز آنها که همچنان به شیوه‌های انقلابی و افراطی بیست ساله اول پای‌بند مانده بودند - در خود جذب کند یا در اطراف خود گردآورد. اما این حرکت در چند مرحله توش و توان خود را از دست داد: بخش بزرگی از آن به جای اصلاحات راه‌ساز را در پیش گرفت، بخشی دیگر به اعتدال دل خوش کرد - که در عمل حتی از به عمل درآوردن آن هم باز ماند، و بخشی دیگر، که تا پای تحمل سرکوب و زندان هم پیش رفت، در انزوای خودخواسته ناشی از وحشت نزدیکی با دیگر نیروهای خارج از حاکمیت تحلیل رفت.

اغراق نخواهد بود اگر بگوئیم که مخالفان و منتقدان

قانون اساسی، تصمیم دارد که به منظور اعلام نظرات خود در این برهه حساس از تاریخ کشور، از مردم تهران دعوت کند که برای استماع نظرات و پیشنهادات جبهه ملی در یک تجمع عمومی شرکت کنند. «جبهه ملی روز چهارده اسفند - سالگرد درگذشت دکتر مصدق - را برای این گردهم‌آیی پیشنهاد کرد و خواستار آن شد که تعیین محل برگزاری گردهم‌آیی و امنیت آن را خود وزارت کشور به عهده گیرد.

بی‌پاسخ ماندن درخواست جبهه ملی ایران از جانب وزارت کشور جمهوری اسلامی همانقدر قابل پیش‌بینی و عادی بود که بی‌اعتنائی و نادیده‌گرفتن تحقیرآمیز آن از جانب اکثریت قریب به اتفاق مخالفان و منتقدان. اگر گردهم‌آیی چهارده اسفند به دعوت جبهه ملی برگزار می‌شد نه ارکان رژیم به لرزه درمی‌آمد و نه «هژمونی» جبهه در عرصه مبارزات سیاسی ثابت و مسلم می‌شد. تنها کمک می‌کرد که، در این فضای تیره و تار و مبهمی که بر سیاست مملکت ما حاکم است، برآورد روشن‌تری از موقعیت و اهمیت این قدیمی‌ترین و سالم‌ترین هیئت یا تأسیس تاریخ سیاسی معاصر ایران فراهم شود.

اشاره به این دو نمونه برای دریافت درجه آشفتنگی، بی‌اعتمادی و پراکندگی مخالفان و منتقدان حکومت، با گسترش دادن گریزناپذیر این طیف تا آن گروه از



ادامه از صفحه ۲۸

فردا ممکن.

[۱] یعنی برای دیده شدن مو زیر روسری در خیابان ها کمتر مزاحمت ایجاد می کنند. اما حجاب شرعی (مقنعه یا شبیه به آن) در فضاهای حکومتی هم چنان تحمیل می شود. در بیت رهبری «حجاب برتر» یعنی چادر سیاه جزو مقررات dress code است.

[۲]- توجه کنیم که حتی در صورت پیروزی حامیان سرمایه داری لیبرال، یا با تاثیرگذار شدن حامیان سوسیال دموکراسی، در امریکا (مثل ساندرز) سرمایه داری غیرلیبرال و دارای تمایلات فاشیستی فلج و یا کم خواهد شد. با پیروزی لیبرال ها در انتخابات مقاومت در راه اصلاحات هم چنان سنگین و «وتوکراسی» پدیده ی رایج خواهد بود. تحلیل فوکویاما در آخرین کتابش، Political Oder and Political Decay، از ساختار قدرت در امریکا واقع بینانه است. عدم همکاری بانک ها با اجرای کامل برجام در دوران اوپاما، سرنوشت قانون درمانی اوپاما آخرین نمونه ها هستند. قدرت AIPAC، لابی نیرومند اسرائیلی در امریکا، یا قدرت NRA لابی نیرومند مدافع حمل سلاح، نمونه های دیگرند. در امریکا، و در سراسر جهان، نبردی سخت و سنگین، اما با چشم اندازی روشن در جریان است. تصویری که Steven Pinker در آخرین کتاب خود، روشننگری، همین حالا Enlightenment Now از تعادل قدرت در جهان معاصر ارایه می دهد از تیره بینی های بلوک حاکم در ایران بس مستندتر است.

[۳] از قبیل حسین شریعتمداری، حسن تائب، حیدر مصلحی، غلامحسین غیب پرور و ...

[۴] از قبیل دستگیری حامیان حیات وحش به اتهام جاسوسی، یا انتشار انیمیشنی در تلویزیون حکومتی که مرادوات بین المللی دانشگاهی را راه نفوذ دشمن و مجرای جاسوسی معرفی می کند.

[۵] اصول گرای به معنای تقدم ولایت گرای بر جمهوریت خواهی و اصلاح طلبی به معنای تقدم جمهوریت خواهی بر ولایت گرای.

[۶] در تحلیلی که در جریان اعتراضات مردمی دی ماه تحت عنوان «اعتراضات مردمی: فرصت ها و تهدیدها» انتشار یافت عناوین «تعامل گرا» و «تقابل گرا» را برای توصیف رفتار جناح های سیاسی عمده در کشور پیشنهاد شد.

[۷] افراط گرا به معنای حذف هرگونه تفاوت نظر با رهبر و اعتدال گرا به معنای حفظ نیروهای معتقد به نظام.

[۸] منظور نوعی از اصلاح طلبی است که با روش و منش آقای خاتمی همخوانی دارد. چون طرز فکر او در طیف اصلاح طلبان هژمون است.

[۹] در این جا:

سرنوشتی طلبان نیروهائی هستند که تغییر رژیم به روش خشونت آمیز و (به جز چپ ها) تکیه بر منابع خارجی را مجاز می شناسند.

تحول طلبان نیروهائی هستند که در مبارزه برای تغییر رژیم صرفاً روش های مسالمت آمیز و تکیه بر منابع داخلی را مجاز می شناسند.

[۱۰] تدابیر مبسوط در این زمینه توسط محمدرضا جلابی پور، روزنامه سازندگی، ۱۶ اسفند ۹۶، تحت عنوان «اصلاح طلبی اصلاح شده» تنظیم شده که برخی اقدامات تشکیلاتی را هم شامل می شود.

پرسش هایی پاسخ دهند که متوجه رفتار ایشان است.

هسته اصلی اصلاح طلبی بجاست بین سرنوشتی طلبی و تحول طلبی [۹] تمایز روشن قائل شود. روش گروه اول نقد و تقبیح گردد، و از حق موجودیت تحول طلبان، به ویژه از طریق دیدار و گفتگو با آنان، دفاع شود. سرنوشت بسیاری از تحول طلبان، در دوران پسا ترامپ، بازگشت به اصلاح طلبی است. هسته اصلی اصلاح طلبی بجاست اصلاح قانون انتخابات (رفع نظارت استصوابی)، تضمین آزادی تشکل های مدنی (به ویژه سندیکایی)، حفاظت از اجتماعات قانونی، همگانی کردن رسانه ملی، نظارت اکید بر رعایت حقوق مخالفان، بویژه زندانیان سیاسی، را در راس مطالبات خود از دولت و مجلس قرار دهد [۱۰]. اصلاح طلبی باید از دولت و مجلس بخواهد این مطالبات در ارتباط با نهاد رهبری و زیر مجموعه های آن پیگیری شوند. تولید ظرفیت اجتماعی برای این پیگیری مطلقاً ضروری است.

حفظ و تقویت پیوند با جامعه مدنی و توده های مردم مهم ترین وظیفه اصلاح طلبی است. بدون این پیوند اصلاح طلبی، به مثابه یک نیروی سیاسی، وجود خارجی نخواهد داشت. برای حفظ این پیوند و حراست از اعتماد رای دهندگان ابتکارهای ذیل باری رسان است:

در قبال اعتراضات مردمی، اصلاح طلبی باید حکومت را به مدارا، آسیب شناسی، و درمان دعوت کنند. عیادت فعالین اصلاح طلب از خانواده های آسیب دیده و دستگیر شدگان وظیفه ای مبرم است. اصلاح طلبان نه رهبر و سازمان گر اعتراضات خیابانی هستند و نه در مقابل آن. کار آنها میانجی گری میان مردم و حکومت و ترجمه مطالبات به زبان قانون است.

اصلاح طلبی در قبال فساد گسترده و ریشه دار در سرتاپای نظام باید پرچم دار مبارزه باشد. اصلاح طلبی باید بیشتر این فکر در جامعه باشد که «مقامی که پاسخگو نیست، فساد ناپذیر نیست». اصلاح طلبان باید در زمینه پاکدستی، شفافیت و پاسخگویی سرمشق باشند. به خصوص در زمینه انتخاب نامزدها، معرفی کادرها، ثروت شخصی، وضعیت فرزندان و غیره.

در قبال رشد شتابنده شکاف طبقاتی، اصلاح طلبی لازم است مستمراً و به هر وسیله درد طبقات محروم کشور را بازتاب دهد. اصلاح طلبی نباید عدالت را زیر بال آزادی معرفی یا تصور کند. باور مردم به عدالت خواهی اصلاح طلبی تنها به حرف نیست. در هسته اصلی اصلاح طلبی باید چهره هایی حضور یابند که از نظر طبقات محروم مدافعان صادق زحمتکشان شناخته می شوند.

هسته مرکزی اصلاح طلبی هنوز تماماً از مبارزان قبل از انقلاب تشکیل شده است. این وضعیت سرنوشت نیروهای چپ قبل از انقلاب را تکرار می کند. تا وقتی در شعسا اکثریت از نسل بعد از انقلاب نیست، تا وقتی در لیست های چند صد نفری نامزدهای نمایندگی شمار متولدین بعد از انقلاب هنوز انگشت شمار است، سیر دوری و بیگانگی نسل های بعد از انقلاب (زیر ۴۰ ساله ها) با اصلاح طلبان شتابناک خواهد ماند. بدون هوای تازه نه ترکیب جنسیتی قابل دست کاری است، نه روش های نوین سیاست ورزی رواج پذیر است، و نه فهمیدن جهان

رژیم، چه در داخل و چه در خارج کشور، یعنی در «غرب»، در برابر رویداد تظاهرات دی ماه همان قدر حیرت زده و دستپاچه شدند که مسئولان و سرکردگان رژیم. برای فهمیدن و پذیرفتن این حیرت زدگی لازم نیست راه دوری برویم و، برای مثال، دلایل و انگیزه های این تظاهرات را در پژوهش ها یا نظریات فلان عالم علوم اجتماعی و تاریخی جستجو کنیم. در شعارهای خودانگیخته و از دل برآمده تظاهرکنندگان دی ماه نه تنها اثری از این به اصطلاح اپوزیسیون نبود، در مواردی هم در کنار «اصول گرایان» رژیم گذاشته شدند و همراه با آنان طرد گردیدند.

### در این شرایط آیا حداقل

نمی توان پذیرفت که همکاری و اعتماد متقابل، تنها به منظور ایجاد نوعی نشانه یا مرجع، و نه لزوماً برای ایجاد تخته پرشی که با اطمینان کافی شرایط رسیدن به هدف را تأمین می کند، شرط لازم و اجتناب ناپذیر هر گونه تلاش و دخالت اجتماعی و سیاسی بامعنی است؟ بدون پذیرفتن این شرط، و طبعاً بدون تلاش متضمن اراده و تصمیم برای تحقق آن، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، کارکرد و نقش سیاسی و اجتماعی خود را از دست می دهیم و به افرادی پراکنده و منزوی و مالیخولیائی تبدیل می شویم.

سندرم «اتحاد مرتجعان و افتراق آزادی خواهان»، یکی از عارضه های تاریخی ملت ماست که ظاهراً حتی در برابر چشم انداز به خطر افتادن مملکت و ازهم پاشیدن ملت هم تاب می آورد. در توضیح این عارضه شاید باید به نظریه «خرده فرهنگ ها» که به عنوان معضلی چاره ناپذیر سال هاست بوسیله یکی از صاحب نظران مطرح و تبلیغ می شود، متوسل شد.

در این شرایط آیا حداقل نمی توان پذیرفت که همکاری و اعتماد متقابل، تنها به منظور ایجاد نوعی نشانه یا مرجع، و نه لزوماً برای ایجاد تخته پرشی که با اطمینان کافی شرایط رسیدن به هدف را تأمین می کند، شرط لازم و اجتناب ناپذیر هر گونه تلاش و دخالت اجتماعی و سیاسی بامعنی است؟ بدون پذیرفتن این شرط، و طبعاً بدون تلاش متضمن اراده و تصمیم برای تحقق آن، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، کارکرد و نقش سیاسی و اجتماعی خود را از دست می دهیم و به افرادی پراکنده و منزوی و مالیخولیائی تبدیل می شویم که گاه با افزایش فشار و مصیبت به ناامیدی و خستگی بیشتر گرفتار می آیم و گاه بر اثر رویدادی نظیر تظاهرات دی ماه نیمه جانی می گیریم تا دوره ای دیگر از افسردگی و خوددگی را با تدارک بیشتری آغاز کنیم و در نهایت برای، نه رودروئی، که تنها مشاهده فاجعه بزرگ آماده شویم که کوچک ترین قدمی برای پیش گیری از آن برنداشته ایم.

# خیزش‌های اجتماعی آینده و بایسته‌های ملی

حسن یوسفی اشکوری



## درآمد

خیزش اقتصادی - سیاسی دی ماه ۱۳۹۶ نه تنها مهم‌ترین رخداد این سال بلکه از جهاتی مهم‌ترین واقعه تاریخ چهل ساله نظام جمهوری اسلامی است. از همان دی ماه تا کنون، در این باب و از منظرهای مختلف سخن گفته شده و تحلیل‌ها و تفسیرهای بسیار متنوع ارائه شده و هنوز نیز ادامه دارد. آنچه در این نوشتار کوتاه خواهد آمد، در آغاز تحلیلی است کوتاه از این واقعه و بعد اشارتی به پیامدها و بایسته‌های ملی برای نحوه مواجهه با این خیزش‌های اجتماعی در آینده.

## الف. تحلیلی از رخداد خیزش دی ماه

برای سهولت در جمع بندی و ارائه طبقه بندی روشن تر در باب تحلیل دی ماه می‌توان به این نکات اشاره کرد:

### ویژگی‌های عمومی خیزش دی ماه

خیزش دی ماه شش ویژگی شاخص داشت: خیلی زود و بیش از حد انتظار اوج گرفت، خیلی زودتر از حد انتظار فروکش کرد و پایان یافت، خیلی زود سراسری شد و تقریباً اکثر شهرهای بزرگ و کوچک ایران را در نوردید، خیلی زود و بیش از حد معمول رادیکال شد و شعارهای مختلف و ظاهراً غیر سازماندهی شده رأس نظام را نشانه گرفت و آشکارا به تصریح و به تلویح خواسته تغییر رژیم را اعلام کرد، حاملان خیزش عمدتاً جوانانی بودند که نسل دوم پس از انقلاب بودند و طبقات شهری و متوسط و به ویژه شهرهایی چون تهران چندان حضور پررنگی نداشتند

و در نهایت خیزش شعله آسای دی ماه از رهبری مشخص و حداقل شناخته شده ای برخوردار نبوده و احتمالاً به همین دلیل شعارهای واحد و سراسری پیروی نمی‌کرد و حتی گاه همزمان جوانان پر شور و خشمگین شعارهای متضاد سر می‌دادند.

اگر این شاخص‌ها را با شاخص‌های جنبش بزرگ شهری ۸۸ (جنبش سبز) مقایسه کنیم، تفاوت‌های مهم این دو خیزش را به عیان می‌بینیم. تحلیل

چرایی این تفاوت‌ها از این مجال بیرون است.

## انگیزه‌ها

غالباً این پرسش مطرح می‌شود که انگیزه‌های اصلی خیزش دی ماه ۹۶ چه بوده است؟ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و یا فرهنگی؟ چنین می‌نماید که پاسخ همه موارد است. بدین معنا که حداقل در ایران که اصولاً در ذهن و زبان عموم مردم مفاهیم و واقعیات جاری و روزمره طبقه بندی نشده‌اند، چنین تفکیکی در

عالم واقع وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. از قضا نشانه مهم این عدم تفکیک و به یک معنا حضور تمام انگیزه‌ها و عوامل در حرکت و خیزش مردمی دی ماه، تنوع آشکار و حتی گاه متعارض شعارهای مردمان ایران در نواحی مختلف و در شهرهای گوناگون و پر شمار کشور بوده است. از شعارهای سیاسی تند و رادیکال مرگ بر استبداد و حتی مرگ خواهی برای رهبر نظام به مثابه نماد دیکتاتوری و استبداد گرفته تا طرح شعارهای اقتصادی و حتی شعار طنزآمیز «مرگ بر گرانی» و مخالفت با سیاست خارجی نظام و از جمله مداخله در سوریه و لبنان و فلسطین و مانند آنها. هریک از این شعارها، دارای ابعاد درهم تنیده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی است.

## زمینه‌ها

نکته دیگر زمینه هاست. از آنجا که رخدادهای اجتماعی در تمام جوامع انسانی و در هر سطحی نمی‌توانند بدون زمینه‌های ذهنی و عینی ملموس و مشخصی رخ دهند، روشن است که خیزش طوفانی دی ماه، نیز بدون زمینه‌های مشخص اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نبوده است.

شاید به یک معنا می‌توان ریشه‌ها و زمینه‌ها را تا مقطع انقلاب ایران در حدود چهل سال پیش به عقب برد. انقلاب ایران با سخنگویی رهبر روحانی و دیگر

رهبران دینی و غیر دینی آن، بارها و بارها، به تصریح و به تلویح، وعده آزادی و عدالت و رفاه و استقلال و تأمین کرامت انسان و از جمله کرامت شهروندان ایرانی در جهان و در منطقه داده و رهبری انقلاب وعده داد که به زودی تمام آنها در «مدینه فاضله نظام اسلامی» محقق خواهد شد. این اهداف و آرمانها نیز در اصول متعدد قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی بازتاب یافته است.

اما و اما هزار اما در طول این چهل سال، این اهداف (به هر دلیل) نه تنها تحقق پیدا نکرده بلکه غالباً به گونه‌ای وارونه محقق شده‌اند. البته این بدان معنا نیست که هیچ کاری صورت نگرفته و هیچ گام مثبتی در جهت رفاه و امنیت مردم برداشته نشده اما در این چهار دهه سیر تحولات به سوی بدتر شدن شرایط زیست انسانی شهروندان ایرانی و تضییع حقوق ملی ایرانیان بوده است.

به عبارت دیگر اگر مفهوم «عدالت» به مثابه برابری را در معنای عام آن در نظر بگیریم، به روشنی می‌توان نشان داد هر روز دایره عدالت تنگ تر شده و به جای تأمین عدالت نابرابری نشسته و به جای بهبود، ویرانی بیشتر نصیب مردم و کشور شده است. با تمام شاخص‌های توسعه انسانی و حتی وفق اسناد و آمار که بارها به وسیله نهادهای رسمی دولت ایران ارائه شده، در این چهل سال مرتب بر فاصله طبقاتی و فقر و فاقه

بود و من می پنداشتم فیلم های دوران انقلاب را تماشا می کنم. به یاد داریم که پس از واقعه هفده شهریور ۵۷، خشم و خشونت همه را فرا گرفت و شعارها تندتر

خیزش عمومی و سراسری در جمهوری اسلامی است و می توان آن را نقطه عطفی قابل توجه در تحولات اجتماعی و سیاسی ایران معاصر دانست. هرچند

مردم و شکاف های قومی و جنسیتی و دینی افزوده شده و سرمایه های ملی (از جمله اعتماد عمومی و اخلاق انسانی و پیوندهای ملی) به سستی و تباهی گراییده است.

مروری بر تاریخ چهل ساله جمهوری اسلامی نشان می دهد که از همان روزهای نخست، افراد و جریانهای سیاسی و قومی و جنسیتی و یا اجتماعی مختلف نسبت به این نابرابری ها و ستم ها واکنش نشان داده و در اشکال مختلف اعتراضات و مطالبات خود را عیان کرده اند. جدای از اقدامات مسلحانه در دهه شصت (که البته اهداف و ماهیت متفاوتی نیز داشته است) در این چهار دهه، انواع شورش های اعتراضی در نقاط مختلف و بیشتر در حواشی شهرهای بزرگ رخ داده که البته عموماً با اعمال انواع خشونت و سرکوب حاکمیت مواجه شده و در نهایت فروکش کرده و خاموش شده اند. به ویژه پس از پایان جنگ و در دوران آزادسازی اقتصادی دولت اول هاشمی رفسنجانی در دهه هفتاد این خیزش های اعتراضی به صورت آشکارتری خود را نشان دادند. از خیزش حاشیه نشینان اسلام شهر تهران گرفته تا خیزش حواشی کلان شهر مشهد. در دوران اصلاحات نیز، همین جنبش ها البته با سبک و سیاقی متفاوت ادامه یافت. بعدتر در جنبش سبز در سال ۸۸ سطح مطالبات به وسیله حاملان شهری و بیشتر تهرانی آن، ارتقا پیدا کرد.

#### اصالت مردمی خیزش ها

هرچند حاکمان ایران در طول این چهار دهه و در ارتباط با خیزش های عمومی بزرگ و کوچک، یا آنها را نادیده گرفته و حتی تلاش می کنند تا پنهان بماند و یا چنین اعتراضاتی را بی اهمیت و کم اهمیت نشان می دهند و یا غالباً همزمان به صورت کلیشه ای به دست های بیگانگان و به اصطلاح مشهور رهبر جمهوری اسلامی «دشمنان» در خلق چنین خیزش های اعتراضی اشاره می کنند؛ اما جای شک و شبهه نیست که تمام اعتراضات خرد و کلان مردمی در ایران (مانند دیگر نقاط جهان) دارای انگیزه ها و زمینه های داخلی است و در واقع عوامل ساختاری درونی موجبات ناخرسندی و خشم توده های متنوع مردمی شده و آن ها را در سطوح مختلف اجتماعی به اعتراض وادار کرده و می کند.

اصولاً منطق امور و تحلیل جامعه شناختی خیزش های اجتماعی و حتی انقلاب سیاسی آشکار می کند که تمام رخدادهای اجتماعی و شورشهای مردمی ریشه در داخل یک کشور دارد؛ هرچند ممکن است که گاه بیگانگان نیز به دلایل سیاسی مشخص و برای تحقق مطامع کم و بیش شناخته شده خود از وضعیت مساعد داخلی برای تحقق اغراض خاص خود بهره برداری کنند و این البته هیچ خللی بر اصالت و اعتبار مردمی جنبش های خودجوش وارد نمی کند. چنان که در جنبش مشروطه خواهی ایران و هم بعدتر در انقلاب سال ۵۷ نیز کوشش هایی از سوی بیگانگان برای اثرگذاری بر تحولات درونی جامعه ایرانی صورت گرفت. در وضعیت کنونی ایران و شرایط خودخواسته نامساعد جهانی جمهوری اسلامی، طبیعی می نماید که دشمنان جمهوری اسلامی (و البته نه لزوماً دشمنان ایران) بخواهند از آب گل آلود ماهی مقصود صید کنند ولی این همه هیچ از اصالت خیزش هایی چون خیزش دی ماه و مانند آن نمی کاهد.

#### ب. پیامدها

چنان که گفته شد، خیزش دی ماه ۹۶، مهم ترین

**ویژگی های عمومی خیزش دی ماه: خیلی زود و بیش از حد انتظار اوج گرفت؛ خیلی زودتر از حد انتظار فروکش کرد؛ خیلی زود سراسری شد؛ خیلی زود و بیش از حد معمول رادیکال شد و شعارهای مختلف و ظاهراً غیر سازماندهی شده رأس نظام را نشانه گرفت و به تصریح و به تلویح خواسته تغییر رژیم را اعلام کرد؛ حاملان خیزش عمدتاً جوانانی بودند که نسل دوم پس از انقلاب بودند و طبقات شهری و متوسط و به ویژه شهرهایی چون تهران چندان حضور پر رنگی نداشتند و در نهایت خیزش شعله آسای دی ماه از رهبری مشخص و حداقل شناخته شده ای برخوردار نبوده و احتمالاً به همین دلیل شعارهای واحد و سراسری پیروی نمی کرد و حتی گاه همزمان جوانان پر شور و خشمگین شعارهای متضاد سر می دادند.**

و تندتر شد و «مرگ بر شاه» شعار روز در سراسر ایران شد.

#### د. بایسته های ملی

اکنون این پرسش مطرح می شود که چه باید کرد؟ و در واقع چه می توان کرد؟

بگذارید برای سهولت بحث، یک طبقه بندی موقت از جریانهای اثرگذار در جامعه ایران و به ویژه در سیر تحولات آینده، ارائه دهم. این طبقه بندی چه باید کرد هر جریانی را در برابر تحولات تا حدودی روشن خواهد کرده و حداقل رفتارهای شان را قابل پیش بینی می کند.

می توان جریانهای اثرگذار کنونی ایران را در چهار گروه تعریف کرد:

اول: جناح اقتدارگرا و افراطی نظام

دوم: جناح اعتدالی و اصلاح طلب نظام

سوم جریان های اپوزیسیون سخت کیش نظام و برانداز و نیروهایی که جز به اسقاط رژیم به هیچ چیز قانع نیستند.

چهارم: جریان گسترده تحول خواه و اصلاح طلب در عرصه جامعه سیاسی و یا جامعه مدنی.

جریان اقتدارگرای افراطی، که دیری است حول رهبری نظام و بیت وی جمع شده اند، مانند گذشته با تمام قدرت و با استفاده از تمام ابزارهای مادی و معنوی به مهار خیزش های اعتراضی اقدام خواهند کرد و در صورت لزوم و احساس خطر جدی از هیچ خشونت و کشتاری ابا نخواهند داشت. هنوز ظرفیت های فراوانی برای کنترل و سرکوبی در اختیار این جریان حاکم است و در چشم انداز کوتاه مدت و حتی میان مدت این ظرفیت وجود خواهد داشت.

جریان اصلاح طلب برآمده از دوم خرداد ۷۶، که به هر تقدیر (هرچند در سطح محدود) شریک در قدرت است، به مواضع و یا اقدامات مصلحانه خود ادامه خواهد داد. اما این جریان نیز فعلاً در شرایط چندان مساعدی قرار ندارد و احتمالاً اثرگذاری شان در تغییرات اصلاحی درونی ساختار قدرت در آینده کمتر خواهد شد. به ویژه اگر خیزش رادیکال به عرصه بیاید و شعارشان این باشد که: «... دیگه تمومه ماجرا». این اصلاح طلبان حاضر در بدنه حاکمیت به احتمال زیاد حفظ نظام را از اوجب واجبات خواهند شمرد و به نوعی از مردم فاصله بیشتری خواهند

تا کنون تمام پیامدهای مستقیم و غیر مستقیم آن آشکار و یا محاسبه و ارزیابی نشده ولی یکی از پیامدهای آن را می توان ارتقای سطح رویکردهای انتقادی نسبت به اختناق حاکم در این چهل دهه دانست و دیگری ارتقای سطح جنبش مدنی و برابری طلبانه زنان. پس از این رخداد بود که انتقاد از رهبر خودکامه نظام علنی تر و جدی تر شد و موضوعاتی چون تغییر قانون اساسی و حتی فراندوم برای بقا و عدم بقای نظام حاکم بیش از پیش مطرح شد. هرچند چنین رویکردهایی پیش از این در جنبش سبز سابقه داشت. پدیده مهم و نوظهور «دختران خیابان انقلاب» نیز در بستر خیزش دی ماه ممکن شد. حتی اصلاح طلبان نیز اندکی از لاک خود خارج شده و سطح مطالبات خود را کمی ارتقا دادند.

با توجه به قانونمندی تحولات اجتماعی و به ویژه منحنی تغییرات اجتماعی و سیاسی در ایران معاصر، می توان با اطمینانی معقول گفت که خیزش دی ماه به زودی (بدون این که بتوان زمانی برای مرحله و یا مراحل بعد تعیین کرد) تکرار خواهد شد. اگر مفروض باشد که اولاً، جمهوری اسلامی در تحقق وعده هایش در مجموع کامیاب نبوده و مردم عموماً و هر فرد و یا گروه اجتماعی به دلایل خاص خود از وضعیت موجود ناخرسندند و ثانیاً، ناخرسندی مردم به مرحله خطرناک نومیبدی و حتی استیصال رسیده است و ثالثاً، عدم رضایت از طبقات متوسط شهری و نخبگان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی عبور کرده و بخش قابل توجهی از فرودستان جامعه (کشاورزان، کارگران، معلمان، کارمندان و...) را در بر گرفته است و رابعاً، نظام حاکم با نوع مدیریت چهل ساله نمی تواند و یا نمی خواهد به مطالبات مردم پاسخ مثبت دهد و در هر حال از اقدامات مؤثری ناتوان است؛ در این صورت، جنبش های اعتراضی در اشکال مختلف (از جمله اعتراضات خیابانی و یا اعتصابات گسترده) ادامه خواهد یافت.

اما نکته آن است که اگر این روند تداوم یابد و سیر تصاعدی داشته باشد، طبعاً به قهر و خشونت بیشتر کشیده خواهد شد و در نهایت ناگزیر به تقابل فیصله بخش مردم و حاکمیت منتهی می شود. آنچه در دی ماه شاهد بودیم و آنچه دیدیم و شنیدیم، یادآور خیزش های خیابانی شش ماه آخر سال انقلاب (۵۷)

نویسنده ای گفته بود هر نظامی اصلاح پذیر است به شرط آن که مردم بخوانند و من بر این نظرم که مردم ایران تا کنون به طور آشکاری سنگر به سنگر جلو می روند و تا کنون موفقیت های بزرگی به دست آورده اند و من با استناد به منطق تغییرات اجتماعی به موفقیت نهایی مردم یقین دارم.

اما بایسته هایم؛

می توانم به دو نکته مهم اشاره کنم:

اولین بایسته این است که جریان تحول خواه باید قاطعانه و بی ملاحظه از تمام خیزش های مردمی دفاع و حمایت کند و بدین ترتیب در کنار مردم قرار بگیرد. اما برای یک گفتگوی ملی بکوشد. از یک سو با حاکمیت وارد گفتگو شود و مخاطرات را به یاد بیورد و پیشنهادی معقول و قابل اجرا برای حل معضلات ارائه بدهد و از سوی دیگر با مردم و معترضان سخن بگوید و راه حل نشان دهد و گروه های معترض و خشمگین را به صلاح و اعتدال و رعایت مصالح بالاتر ملی توجه دهد.

از مخرب ترین رفتار برای روشنفکران و اهالی سیاست، مقلد توده و در واقع عوام زده بودن شان است. باید با خواسته ها و شعارهای ضد ملی و غلط مخالفت و توده های به حرکت در آمده و در نیامده را نسبت به عواقب آنها هشیار کرد. از جمله روشنفکران و سیاست ورزان ملی، لازم است زبان های مرگبار دخالت های خارجی و خدای ناکرده حمله نظامی را برای مردمان مستأصلی که برای راهی حاضرند به هر کاری دست بزنند توضیح دهند. گاهی برخی جاهلانه و یا مغرضانه سفسطه می کنند و می گویند تحریم و یا حمله نظامی بر ضد رژیم است و نه بر ضد مردم! مگر می توان در نظام های مستقر و به ویژه در نظام های دیکتاتوری بین مصالح و منافع حکومت و مردم دیوار چین کشید و اسقاط رژیم را بدون آسیب دیدن کشور و مردم محقق کرد؟

دومین بایسته این است که هرچند تحول خواهان، اصلاح طلب به معنای سیاسی و رایج آن، نیستند ولی از آنجا که به مشی تغییرات تدریجی باور دارند، با جریان اصلاح طلبان موجود معارض نبوده و نیستند. اگر اصلاح طلبان با ابزارهایی که دارند و یا می توانند داشته باشند بخوانند از طریق انتخابات (ولو محدود و کنترل شده) در روند تغییرات مثبت اثر بگذارند، منطق سیاست ایجاب می کند که از آنان حمایت شود. همین طور استفاده از امکانات بالقوه و بالفعل دیگر (مانند اعتراضات و اعتصابات و ایجاد تشکل های مدنی و مردمی و یا تأسیس احزاب و مطبوعات ولو کنترل شده) لازم است. در صورت گفتگو و همدلی و رای زنی، می توان در این زمینه موفقیت هایی کسب کرد. چنان که در این بیست سال با فراز و فرودهایش چنین بوده و در مجموع جامعه ایران رو به جلو بوده است.

در پایان بگذارید با صراحت به یک نکته مهم اشاره کنم و آن این که شعار پایان اصلاح طلبی (اصلاح طلبی به مثابه یک راهبرد) شعاری است ضد ملی و نادرست و در نهایت ثمری جز بازی کردن در زمین مثلث ترامپ، بن سلمان و نتانیاهو ندارد. پایان اصلاح طلبی عملاً یا انفعال و تسلیم در برابر حاکمیت افراطیون داخلی است و یا همراه شدن با سیاست های نمونه دیگر افراطیون در آن سوی مرزها و در هر حال پیامدهای آن جز ویرانی ایران نبوده و نخواهد بود.

فراموش نکنیم که به گفته درست دکتر شریعتی در تغییرات اجتماعی، مطمئن ترین راه مهم است و نه لزوماً کوتاه ترین راه.

و جریانهای تحول خواه سکولار و یا چپ دموکرات در داخل و در خارج از کشور) و یا شخصیت های منفرد سیاسی و فرهنگی و دانشگاهی و ارباب رسانه بخش اصلی این طیف را تشکیل می دهند. اینان همزمان تحول خواه اند یعنی برای تغییرات اساسی و بنیادین (از جمله اصلاح و تغییر قانون اساسی) می کوشند و در عین حال (به هر دلیل) فروپاشی و اسقاط ماشین بوروکراسی کشور یعنی نظام سیاسی را نه ممکن می دانند و نه (حداقل در چشم انداز میان مدت) مفید. چنین تحلیلی برآمده از شرایط خاص ایران کنونی و اوضاع جهان و منطقه است. با توجه به چنین ملاحظاتی است که اینان همچنان به ایده و مشی اصلاح طلبی به مثابه یک راهبرد معتقد و وفادارند ولی معیار تصمیم گیری برای اینان حفظ منافع ملی و تمامیت ارضی کشور و در نهایت گذر از نظام استبدادی به نظام دموکراتیک و جدایی دین و دولت و التزام به اعلامیه جهانی حقوق بشر است و نه هیچ چیز دیگر.

من خود را در این جریان تعریف می کنم و فکر می کنم در شرایط کنونی و در قبال خیزش های احتمالی و یا قطعی دور و نزدیک، معقول ترین و ملی ترین و تا حدودی مطمئن ترین راهبرد ملی برای تحقق فردایی بهتر همین اندیشه و راهبرد است.

البته پیش فرض هایم این است که:

اولاً، تا اطلاع ثانوی ایران در «وضعیت» انقلابی نیست. (البته انقلابی به معنای درست و مردمی آن به گونه ای که در سال ۵۷ رخ داد)؛

ثانیاً، بر فرض فضا برای انقلاب زیر و زبر کننده در راه باشد، هیچ تضمینی وجود ندارد که تجربه انقلاب

گرفت. البته محتمل است که برخی چهره های جدی تر و یا رادیکال تر به طیف مردم معترض بپیوندند و در آن صورت موفقیت اصلاح طلبی به معنای سیاسی و اکنونی اش را از دست خواهند داد. این نیز گفتنی است که جریان اصولگرایان معتدل تا اطلاع ثانوی کم و بیش در چهار چوب دولت روحانی در طیف اصلاح طلبان تعریف می شوند؛ هرچند سوابق و ماهیت شان متفاوت است.

اما جریان برانداز و اسقاط گرا؛ می دانیم که از همان آغاز تأسیس نظام جمهوری اسلامی (به هر دلیل) گروه هایی به مقابله براندازانه و حتی مسلحانه با جمهوری اسلامی باور داشته و در این راه نیز کم و بیش کوشیده اند و برخی از آنان هنوز نیز بر همین سبیل سلوک می کنند. گروه شاخص آن سازمان مجاهدین خلق است که به رغم ادعای کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه از مقطع تسخیر عراق در سال ۲۰۰۳ به بعد، هنوز هم عملاً همان راه و روش را ادامه می دهد. در هر حال می توان به اطمینان گفت این گروه ها، در برابرشورش های رادیکال موضع حمایتی قاطع خواهند داشت و از شعار اسقاط رژیم به هر قیمت دفاع خواهند کرد. پس از به قدرت رسیدن دونالد ترامپ در آمریکا و تغییر سیاسی روشن دولت آمریکا در قبال ایران، هم موضع براندازان قوی تر شده و هم برای حصول به مقصد و نیل به مقصود امیدواری بیشتری یافته اند.

به طور کلی در حال حاضر با تشکیل مثلث آمریکا، عربستان و اسرائیل بر ضد ایران، جبهه اسقاط گرایان نیرومندتر شده و بی پروا تر از گذشته برای تغییر رژیم ایران تلاش می کنند. قاعدتا تمام و یا بسیاری از اینان تلویحاً و به موقع تصریحاً از حمله نظامی و اشغال ایران

**اگر مفروض باشد که اولاً، جمهوری اسلامی در تحقق وعده هایم در مجموع کامیاب نبوده و مردم عموماً و هر فرد و یا گروه اجتماعی به دلایل خاص خود از وضعیت موجود ناخرسندند و ثانیاً، ناخرسندی مردم به مرحله خطرناک نومیدی و حتی استیصال رسیده است و ثالثاً، عدم رضایت از طبقات متوسط شهری و نخبگان سیاسی و فرهنگی و اجتماعی عبور کرده و بخش قابل توجهی از فرودستان جامعه (کشاورزان، کارگران، معلمان، کارمندان و . . .) را در بر گرفته است و رابعاً، نظام حاکم با نوع مدیریت چهل ساله نمی تواند و یا نمی خواهد به به مطالبات مردم پاسخ مثبت دهد و در هر حال از اقدامات مؤثری ناتوان است؛ در این صورت، جنبش های اعتراضی در اشکال مختلف (از جمله اعتراضات خیابانی و یا اعتصابات گسترده) ادامه خواهد یافت. اما نکته آن است که اگر این روند تداوم یابد و سیر تصاعدی داشته باشد، طبعاً به قهر و خشونت بیشتر کشیده خواهد شد و در نهایت ناگزیر به تقابل فیصله بخش مردم و حاکمیت منتهی می شود.**

نیز حمایت خواهند کرد.

در این میان مهم ترین موضع و حساس ترین مسئولیت از آن تحول خواهان اصلاح طلب است. اینان عملاً بخش اصلی مردم ایران و به ویژه بدنه روشنفکری و نخبگان سیاسی و فرهنگی و تکنوکراتیک و بوروکراتیک ایران و به یک معنا طبقات متوسط شهری را تشکیل می دهند. این طیف گسترده عملاً در منطقه خاکستری قرار گرفته اند. جمعیت های سیاسی و جامعه مدنی و فرهنگی (از جمله جبهه ملی، نهضت آزادی، ملی - مذهبی ها، جنبش زنان

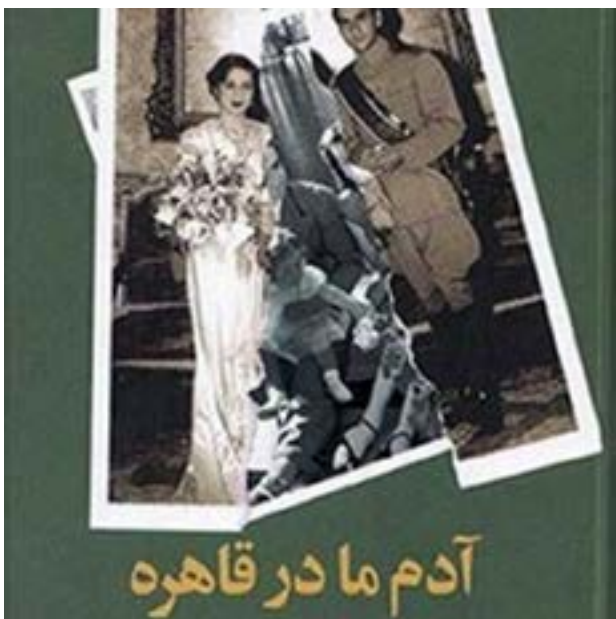
۵۷ تکرار نشود. تجربه نشان می دهد که از درون هیچ انقلابی (حداقل مستقیم) دموکراسی در نمی آید. در هر حال براساس قاعده هزینه / فایده، انقلابات در بهترین حالتش پر هزینه است و تا آنجا که به کنشگران عرصه اندیشه و سیاست بستگی دارد، باید از آن پرهیز کرد.

ثالثاً، دعوی مطلق «اصلاح ناپذیری نظام» به لحاظ نظری و عملی نادرست و غیر علمی است. به گمانم چنین ادعای بزرگی یا ناشی از جهالت علمی و تاریخی است و یا نشانه استیصال در اندیشه و تصمیم گیری.



# آستانه ۲۰ (تازه‌های ادبیات فارسی)

شمعانه اصفهانی



بی‌هیچ تأثیر مشهودی بر وقایع انگار مقدر، با احساس عمیق افسردگی و اندوه و ناامیدی راهش را می‌کشد و می‌رود. قائد در پایان این پیش‌درآمد پنجاه‌چند صفحه‌ای نوشته است: "هدف مهمتر این بازنویسی، سرگرمی و داستان‌پردازی است، آن هم داستانی که از شدت رئالیسم ممکن است باورکردنی به نظر برسد: پزشک دیپلمات و ادیب قرآن‌پژوه و حافظ‌پژوه را که آمریکا در جوار گرل‌فرندش به

در این شماره به معرفی دو تالیف و دو ترجمه در بازار ادبیات ایران می‌پردازیم: آدم ما در قاهره - محمد قائد کتاب "آدم ما در قاهره" پیراسته و ویراسته‌ی یادداشت‌های قاسم غنی از ۶ مهر ۱۳۲۶ تا ۶ آبان ۱۳۲۷ به صورت روزنگار است. قاسم غنی، پزشک و ادیب، دوران پهلوی بوده که محمدرضا شاه او را به سفارت ایران در قاهره می‌فرستد تا ملکه فوزیه (که بدون دخترش به مصر بازگشته بوده) را همراه با جواهراتی که هنگام ازدواج با ولیعهد ایران به او هدیه داده بودند و همچنین شمشیر جواهرنشان رضا شاه (که ملک فاروق خیال نداشته همراه جسد او به ایران بفرستد)، را برگرداند.

این کتاب شامل یادداشت‌های غنی و شرح تلاش بی‌نتیجه‌ی ۱۳ ماهه‌ی اوست برای فیصله‌دادن به طلاق، ملاقات‌های روزانه او، نامه‌های محرمانه و خصوصی شاه به ملک فاروق درباره برخی روابط فوزیه با لقب عروس فراری که عینا قاسم غنی رونویسی کرده و معلوم نیست چرا روی کاغذ می‌نویسد و مخاطب آن‌ها قرار بوده چه کسی باشد.

همچنین نوشته‌هایی از دیدارهایش دارد که گاهی مثلاً در ستایش زنان بسیار زیبا و گاهی تحقیر زنان کمتر زیبا، و مطالبی محرمانه از قبیل دیدار با پریچهره‌ای که از او با نام مستعار و عنوان عجیب "بگم سکینه والی (خانم امریکائی، زن ولی‌خان هندی)" یاد می‌کند.

محمد قائد ۵۷ صفحه‌ی ابتدای کتاب را به پیش‌درآمدی اختصاص می‌دهد که خالی از لطف نیست خواندنی. او در پیش‌درآمد می‌نویسد: "این متن بازنویسه‌ی سیر انفسی است در سیاحت افق آدمی حین ماموریتی دشوار از سوی ولی نعمت تاجدارش. مانند کسی دور مانده از سرزمین و وصل محبوب خویش، آمریکای دوست‌داشتنی و کاترین نازنین را ناچار رها می‌کند و در جایی نادلیپذیر با مردمانی نامطبوع بیپه‌ی می‌کوشد بفهمد چرا همسر متواری در محل نگذاشتن به شوهرش تا این اندازه سرسخت است و چرا شوی تاجدار پافشاری می‌کند که طلاق نخواهد داد. پس از سیزده ماه چک‌وچانه و واسطه تراشیدن در قاهره،

داغ و سرخ و گداخته کرده؛ تا مرز ذوب و واپاشی؛ اما چه بوده‌اند - چه هستند - آن دو شمایل؟ و چگونه گلسا و ستاره را مثل دو مهره‌ی شطرنج از یک سپاه کنار هم چیده‌اند... شاه و وزیر... اسب و رخ... بهروز، چه طور باید بگویم همه‌ی این سال‌ها تو را بی‌اندازه دوست داشته‌ام..."

"شاهراه" سومین رمان سینا دادخواه است که پس از "یوسف آباد خیابان سی و سوم" (رمانی که در نیمه‌ی دوم هشتاد با بازتاب‌های فراوانی روبرو شد) و "زیباتر" به تازگی منتشر شده است. قهرمان این رمان پسری است که گذشته‌ی خود را از دوران کودکی، نوجوانی و جوانی به یاد می‌آورد. گذشته‌ای که بخشی از آن با پدری خاص (بهروز) و مکان‌هایی که او دوست داشته گره خورده است.

مفهوم کلی و خلاصه‌ی رمان "شاهراه" پسر بودن در تهران امروز است. به این ترتیب شخصیت اصلی این رمان با پرسه زنی در محلات مختلف تهران، رازها و خاطرات خود را کشف و مرور می‌کند و در طی حوادثی که اتفاق می‌افتد، به درک روشنی از زندگی، مرگ، عشق، مهربانی، خشونت و بیماری می‌رسد. زمان وقوع حوادث رمان از اوایل دهه‌ی ۷۰ و سال‌های معروف به جریان دوم خرداد است. البته این کتاب پی‌رنگ سیاسی ندارد و نگاهش بیشتر متوجه جنبه‌های مدنی و شهری آن سال‌هاست. در این رمان نیز مانند کتاب‌های دیگر

خوشی و کامرانی روزگار می‌گذرانند ارباب بزرگ به تهران احضار می‌کند و به ازگل‌آباد قاهره می‌فرستد تا هدایای نفیس عروسی را از چنگ زوجه‌ی فراری و ماترک گرانبه‌ای پدرش را از گلولی گشاد برادر زن قالتاق بیرون بکشد، اما شخصاً در تهران با سفیر مصر به توافق می‌رسد که جنازه را بدهد، بقیه چیزها سگ‌خور. اتلاف وقتی بیپه‌ی و بی‌حاصل و مایه‌ی هجران قاسم غنی از حبیب درد و دور ماندن از آمریکا و آدم‌های دوست‌داشتنی‌اش. املا و انشای او که مدعی تصحیح‌کننده‌ی دیوان حافظ بوده پر از غلط است که قطعاً بدون ویرایش و پیرایش اساسی محمد قائد و افزودن پانویس‌ها قابل فهم نبوده. در پایان کتاب نیز پیوسته‌هایی آورده که شامل، نامه و پیام محمدرضا شاه به ملک فاروق، دیدار قاسم غنی و آلبرت اینشتین، یادداشت‌های سیروس غنی پسر قاسم غنی بر کتاب پدرش، یادداشت پرویز راجی و عکس‌هایی از غنی و دیدارهایش.

شاهراه - سینا دادخواه  
«گلسا و ستاره همیشه برایت یادآور خاطره‌ای باستان‌شناختی بوده‌اند و در این باستان‌شناسی احساسات، رسیده‌ای به ... رسیده‌ای به ... رسیده‌ای به آن دو شمایل... قریه‌ای برای اثبات این دغدغه‌ی مخدوش که زمان هرگز مخلوط‌کن مولینکس نبوده و بیشتر شبیه یک فرآیند آشفته‌خانه گذشته، حال و آینده را

ادبیات به‌ازای هر شخصیت مردی که با این ویژگی‌ها می‌شناسیم، تعداد کمی مانند هالی، از زنان وجود دارند؛ سرگردان، سرکش و وحشی. کسی که همه مردان عاشق او هستند و زن‌ها از او متنفر.

هالی دختر جوانی است که به یک آپارتمان در دل نیویورک نقل مکان می‌کند و با وجود اینکه ارتباطات زیادی با افراد مختلف دارد اما کمتر کسی چیز زیادی از او و زندگی اش می‌داند. هالی سرخوشانه زندگی می‌کند و به سادگی با مستاجران دیگر واحدها ارتباط برقرار می‌کند اما اجازه نمی‌دهد که آنها سر از راز و رمز زندگی او درآورند. غم و نگرانی‌های او بابت زندگی را می‌توان از نوای غم‌انگیز گیتارش که گاهی اوقات پشت پنجره زیر نور آفتاب می‌نوازد و می‌خواند درک کرد. یا اینکه معمولاً قهوه شروع روزش را ساعت پنج بعدازظهر می‌نوشد. رمان «صبحانه در تیفانی» از زبان نویسنده‌ی ساکن طبقه بالای هالی روایت می‌شود و ماجراهایی را روایت می‌کند که در آن دوران کوتاه، نویسنده شاهدش بوده.

نثر کاپوتی در «صبحانه در تیفانی» در اوج پختگی است، تا آن‌جا که این رمان کوتاه موجب شد نورمن میلر، نویسنده‌ی هم‌نسل کاپوتی، او را «کامل‌ترین نویسنده‌ی نسلش» بنامد. اقتباس سینمایی بلیک ادواردز کارگردان آمریکایی از صبحانه در تیفانی بیش از پیش بر شهرتش افزود. ادنی هپبورن در این اقتباس نقش هالی گولایتلی را بازی کرده و آن را به یکی از به‌یادماندنی‌ترین شخصیت‌های تاریخ سینما بدل کرده است که البته بعد از خواندن رمان متوجه می‌شویم قسمتی از خرده روایت‌ها و شخصیت‌های جذاب فرعی در فیلم نیستند و تفاوت اساسی با کتاب دارد و مثل بیشتر اقتباس‌های سینمایی به خوبی کتاب نیست. قطعاً خیلی‌ها «صبحانه در تیفانی» را با فیلمش می‌شناسند تا با کتاب اما خواندن رمان خالی از لطف نیست.

### دختر استالین نویسنده: رزماری سالیوان مترجم: بیژن اشتری

اشتری مترجمی است که علاوه بر شناخت دقیق از ادبیات روسیه، تاریخ آن سرزمین را هم به دقت خوانده و ترجمه کرده است. کتاب‌های «استالین دربار تزار سرخ»، «لنین، زندگی انقلابی سرخ»، «تروتسکی، کاهن معبد سرخ» و «استالین جوان» از این جمله‌اند. به تازگی هم کتاب «دختر استالین» با ترجمه‌ی خوب او راهی بازار کتاب شده است. این کتاب جوایز بسیاری را نصیب خویش کرده است. حسی که سوتالاتا به پدرش دارد، که هم پدرش بوده و به او علاقه داشته و هم یک دیکتاتور بوده و از او متنفر بوده، پارادوکس این کتاب است. دختر استالین بودن چگونه است؟ علی‌لویوا خود به این پرسش پاسخ می‌دهد. وقتی که دختر استالین باشید: «در واقع مرده‌اید. زندگی‌تان به اتمام رسیده است. نمی‌توانید زندگی خودتان را داشته باشید. اصلاً

ستاره‌دار که هنوز در جنغورستان زندگی می‌کنند... به قول آن نویسنده‌ی بزرگ، «بگذار تا جایی که اجازه داریم امیدوارم باشیم.» از کجا که روزی لیبرال دیگر آن کلمه‌ی ملال‌آور و پُر اشتباه قرن بیستم نباشد و نشود هم‌زمان چند خورشید را در نورگیر منشورگون خانه دید... در پیشگاه ابدیت، بهروز هنوز دلقکی بازنشسته است و زیور، محض دل‌تنگی، هر زمستان سری به کیش می‌زند... و بی‌زن هنوز استعدادی غریب در تشخیص بیماری‌های ناشناخته دارد... قدوسی هنوز به عهدی که با اصلاحات بسته، پای‌بند است... و تو زیباتری وقتی در آن خیابان چنارپوش یوسف‌آباد قدم می‌زنی... و این پاداش مرد جوانی است که از تفنگ‌ها تنها به تفنگ آب‌پاش دل‌بسته است و از فواره‌ها تنها به فواره‌های غول‌آسای نمایشگاه کتاب... و ستاره‌اش را از آسمان آتن هدیه گرفته... او را گاه زهره صدا می‌زنم تا گواهی باشد بر نور روز که هنوز بی‌دریغ از نورگیر بر میل تک نفره می‌تابد و ما را در آینه‌ی قدی، شانزده ساله‌تر، بیست و یک ساله‌تر و سی ساله‌تر نشان می‌دهد... می‌دانم که ماشین عروس‌مان را می‌بریم گل‌فروشی زعیم برای‌مان گل بزنند... بنواز استاد آهنگ‌ساز آن آکوردهای ناب شیشو و هشت را... شهرها من را از آن خودشان کرده‌اند و ریت‌شان در قلب نوازش‌گرم جاری است... سلام و خداحافظ... استقبال کوتاه و بدرقه‌ی با شکوه تجربه‌های بندبازانه‌ی مرگ و زندگی... و شاهراه برقبازی که همیشه ما را به هم می‌رساند... (صفحه‌ی ۳۲۱)

### بحانه در تیفانی نوشته: ترومن کاپوتی ترجمه: بهمن دارالشفایی

«شما نمی‌توانید به یک موجود وحشی دل ببندید. هر چه بیشتر دل ببندید آن موجود قوی‌تر می‌شود.» ترومن کاپوتی روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی آمریکایی، این داستان بلند را در سال ۱۹۵۸ منتشر کرد که باعث شهرت بسیاری برای وی شد. این رمان کوتاه داستان هالی گولایتلی، دختر جوانی ساکن نیویورک است که نه شغلی دارد و نه خانواده‌ای و زندگی‌اش را با مردان در کافه‌ها، بارها و رستوران‌ها می‌گذراند. هالی گولایتلی که مشهورترین شخصیتی است که ترومن کاپوتی، نویسنده‌ی بزرگ آمریکایی، خلق کرده، در تاریخ ادبیات آمریکا هم یکی از مشهورترین شخصیت‌ها محسوب می‌شود.

این رمان که قبلاً هم در ایران ترجمه شده بود به تازگی با ترجمه بسیار خوب بهمن دارالشفایی توسط نشر ماهی به بازار آمده است. دارالشفایی توانسته نثر ریتم دار کاپوتی را به خوبی درآورد. جمله‌های کوتاه و ضربدار که مخصوص کاپوتی است و در این ترجمه به خوبی رعایت شده است. هالی تعلق خاصی به مکان و شخصی ندارد و مانند کوله به دوشان همواره در حرکت است. در دنیای

سینا دادخواه تهران و محلات خاصی از آن و به طور مشخص اکباتان و امیرآباد مورد توجه است. تهران در همه رمان‌های او هست و می‌توان گفت وجه مشترک کارهای اوست. بر این اساس چندی است اهالی داستان

**کتاب «آدم ما در قاهره»**  
**پیراسته و ویراسته‌ی یادداشت‌های روزنگار قاسم غنی توسط محمد قائد است. قاسم غنی، پزشک و ادیب، دوران پهلوی بوده که محمدرضا شاه او را به سفارت ایران در قاهره می‌فرستد تا ملکه فوزیه (که بدون دخترش به مصر بازگشته بوده) را همراه با جواهراتی که هنگام ازدواج با ولیعهد ایران به او هدیه داده بودند و همچنین شمشیر جواهرنشان رضا شاه (که ملک فاروق خیال نداشتند همراه جسد او به ایران بفرستند)، را برگرداند.**

به سینا دادخواه صفت داستان‌نویس شهری نسبت داده‌اند.

در ابتدای رمان با داستانی ساده روبرو هستیم اما این تصور تنها تا یک صفحه بیشتر دوام پیدا نمی‌کند. رمان شاهراه خیلی زود از این جاده منحرف می‌شود و راوی شروع به هذیان گویی می‌کند و فضای ساده و صمیمانه‌ی آغازین داستان به سرعت جایش را به سطور از هیجان می‌دهد و مخاطب را از یک داستان تک بعدی به داستانی با زیر لایه‌های عمیق می‌برد. «دهمی هشتاد را با دست‌های خودم در خاک دفن خواهم کرد؛ نکند اصرارم به ازدواج و رسمیت دادن ناگهانی به رابطه نتیجه‌ی این دست سرخوردگی‌ها باشد؟ شلوغش نکن. نیمه‌ی سوم لیوان را هم ببین: نه پُر است، نه خالی؛ آبی ساری و جاری است که روزی به جوی باز خواهد گشت...» (صفحه‌ی ۱۵)

دادخواه با راوی که بی وقفه حرف می‌زند، می‌خواهد کشف کند و بزرگ شود دائم از داستانی به داستانی دیگر می‌رود، جوان است و بدقلق، خام است و عاشق. زندگی‌اش پازل بزرگی است با قطعات فراوان که باید تکمیل کند. خواننده‌ی «شاهراه» با رمانی قصه‌گو و شهری روبه‌روست که تلاش می‌کند از دل مکان‌ها، خاطراتی را مرور کند و مدام در حال پیدا کردن پاسخ سوال‌هایی است که در ذهنش سالها مانده. در واقع پسر بیشتر درگیر دوگانه ضعف و قدرت است و این‌که این دو مفهوم چگونه بر جنبه‌های زندگی او اثر می‌گذارند. شخصیت داستان در طول داستان به این موضوع بسیار فکر می‌کند و درگیر آن است.

در قسمتی پایانی رمان می‌خوانیم: «پایان جست‌وجوی خانه به خانه را در دهه‌های پشت و رو اعلام کن؛ سربازانت- اسپارتاکوس و آنتونیوس- پاک خسته‌اند و به استراحت و چند هفته زندگی غیر نظامی احتیاج دارند... کار یک سباده‌ی نرم است زدودن زنگ از قوطی فلزی کلمات و تقدیم آن‌ها به یانگولوژیست‌های

**«شاهراه» سومین رمان سینا دادخواه پس از «یوسف آباد خیابان سی و سوم» و «زیباتر» است. قهرمان این رمان پسری است که گذشته‌ی خود را از دوران کودکی، نوجوانی و جوانی به یاد می‌آورد. مفهوم کلی رمان مسئله پسر بودن در تهران امروز است. چندی است اهالی داستان به سینا دادخواه صفت داستان‌نویس شهری نسبت داده‌اند. شخصیت اصلی این رمان با پرسه زنی در محلات مختلف تهران، رازها و خاطرات خود را کشف و مرور می‌کند و در طی حوادثی که اتفاق می‌افتد، به درک روشنی از زندگی، مرگ، عشق، مهربانی، خشونت و بیماری می‌رسد.**

او جایی در کتاب می گوید "وقتی پدرم مرد من بالای سرش بودم و آن لحظات یک حس دوگانه داشتم. از یک طرف احساس رهایی و آزادی می کردم، به هر حال از شر یک آدم دیکتاتور که به عنوان یک پدر حتی، یک

بعدها گفت که: "استالین دخترش را دوست داشت همانطوری که یک گربه به موش علاقه می ورزد." هنگامی که سوتلانا شش سال داشت مادرش نادیا خودکشی کرد. اندکی بعد نیز خاله‌ها و دایی‌های او در

نمی‌توانید زندگی کنید. شما فقط انعکاس یک نام هستید"

در ترجمه‌هایش به سراغ چهره‌های تاریخ‌ساز می‌رود و آثاری را که درباره‌ی آنهاست ترجمه می‌کند. اشتري مترجمی است که علاوه بر شناخت دقیق از ادبیات روسیه، تاریخ آن سرزمین را هم به دقت خوانده و ترجمه کرده است. کتاب‌های «استالین دربار تزار سرخ»، «لنین، زندگی انقلابی سرخ»، «تروتسکی، کاهن معبد سرخ» و «استالین جوان» از این جمله‌اند. به تازگی هم کتاب «دختر استالین» با ترجمه‌ی خوب او در دو جلد ۱۰۹۷ صفحه‌ای از سوی نشر ثالث راهی بازار کتاب شده است کتابی که نتیجه‌ی پنج سال تحقیق رزماری سالیوان درباره زندگی دختر استالین یعنی سوتلانا است که به صورت رمان نوشته است. او به این منظور با تمام دوستان و آشنایان سوتلانا مصاحبه کرده و در شهرها و کشورهایمانند مسکو، شوروی سابق، گرجستان، انگلیس، کانادا و باقی دنیا ردپای او را دنبال کرده‌است.

**اشتری مترجمی است که علاوه بر شناخت دقیق از ادبیات روسیه، تاریخ آن سرزمین را هم به دقت خوانده و ترجمه کرده است. کتاب‌های «استالین دربار تزار سرخ»، «لنین، زندگی انقلابی سرخ»، «تروتسکی، کاهن معبد سرخ» و «استالین جوان» از این جمله‌اند. به تازگی هم کتاب «دختر استالین» با ترجمه‌ی خوب او راهی بازار کتاب شده است. این کتاب جوایز بسیاری را نصیب خویش کرده است. حسی که سوتلانا به پدرش دارد، که هم پدرش بوده و به او علاقه داشته و هم یک دیکتاتور بوده و از او متنفر بوده، پارادوکس این کتاب است.**

پدر دیکتاتور یا یک حاکم دیکتاتور، بالای سر من بوده، راحت شدم و حالا آزادم، از طرف دیگر هم عواطف پدر و دختری بوده. یعنی به هر حال این پدر من بوده و از دست دادنش ناراحت کننده است."

استالین علاقه خاصی به این فرزندش داشت، با فرزندان دیگرش شاید خیلی میانه خوبی نداشت ولی این دختر را خیلی دوست داشت، به خصوص در دوره کودکی اش یعنی سوتلانا از بدو تولدش تا ۱۵-۱۴ سالگی سولگی پدرش بوده اما محبت استالین هم محبت خفه کننده ای بوده یعنی محبتی بوده به روش خودش و محبتی که شاید آزار دهنده بوده برای فردی که مورد محبت قرار می‌گرفت. از ۱۶-۱۵ سالگی به بعد که سوتلانا بزرگ می‌شود و روابط عاطفی پیدا می‌کند و دیگر از آن حالت کودک بودن خارج می‌شود و وارد دنیای بزرگسالی می‌شود، فاصله اش با پدرش زیاد می‌شود و ارتباطشان روز به روز کمتر می‌شود ولی این دوگانگی هم بخشی از همین کتاب است. حسی که سوتلانا دارد به پدرش، که هم پدرش بوده و به او علاقه داشته و هم یک دیکتاتور بوده و از او متنفر بوده پارادوکس این کتاب است.

سوتلانا زمانی که به آمریکا فرار کرد، آنجا هم به آزادی دست نیافت. در عوض استثمار مالی و مزاحمت‌های ناتمام رسانه‌ها را تجربه کرد، علاوه بر همه‌ی این‌ها اجازه نداشت تا با فرزندانش تماس بگیرد. در سال ۱۹۸۴ به مسکو بازگشت تا الکا و دیگر فرزندانش به یکدیگر بپیوندند ولی این دیدار فاجعه‌بار بود. او دست از پا درازت به آمریکا بازگشت و تا آخر عمر با فرزندان روسی‌اش بیگانه ماند.

سوتلانا مانند یک فرزای زندگی کرد، از جایی به جای دیگر سفر کرد، همیشه نگران بود، در سال‌های پایانی عمرش بیش از ۳۰ بار جابجا شد، در محل‌هایی همچون اسکس، خلیج کورنیش و خانه‌های جمعی لدبروک گروو زندگی کرد.

او خود را شخص منفعل و مطیعی می‌دانست که سیاهی لشکر شطرنج زندگی است، اما دیگران و سالیوان چنین برداشتی نداشته‌اند. سالیوان می‌گوید: "آنچه که جالب است تفاوت‌های او با استالین است. هر چقدر که رفتار استالین غیرانسانی بود، رفتار سوتلانا انسانی بود. او به طرز دردناکی ساده و خام بود ولی در عین حال متکبر و تشنه‌ی توجه نیز بود. خشم و غضبش افسانه‌ای بود." سالیوان با ظرافت توانسته تا چهره‌ای به یادماندنی از یک زن شجاع و مشهور را ترسیم کند؛ کتابی خوب و به طرز فراموش نشدنی.

تصفیه‌های آغازین دوران وحشت بزرگ اعدام شدند. یکی از محبوب‌ترین برادرانش ناپدید شد و برادر دیگر نیز به دست نازی‌ها کشته شد.

سوتلانا یک کمونیست وفادار بود تا زمانی که در ۱۶ سالگی اولین عشق زندگی‌اش (الکسی کاپلر ۳۸ ساله) به دستور استالین به مدت ۱۰ سال به گولاک فرستاده شد. کاپلر از سوتلانای نوجوان به عنوان "دختری در آرزوی آزادی با تنهایی عمیق و وحشتناک" یاد می‌کند. این جنبه‌های شخصیتی او هرگز تغییر نکردند. سوتلانا می‌گوید که پس از مرگ مادرش در سال ۱۹۳۲ بخش دوم زندگی‌اش آغاز شد.

سوتلانا در ۱۷ سالگی با یک دانشجو به نام موروزف ازدواج کرد "او مهربان بود. من تنها بدم و او من را دوست داشت." موروزف یهودی بود و استالین که به شدت ضد یهود بود حاضر به ملاقات با او نشد. این ازدواج سه سال طول کشید و حاصلش یک فرزند پسر بود. حاصل ازدواج دوم او با یوری ژدانوف یک دختر بود که دست راست استالین بود.

کتاب دختر استالین پر از مصاحبه‌ها، نامه‌ها، گزارش‌های دست اول، مقالاتی که پیشتر دیده نشده‌اند از زندگی، دوران و شخصیت اسوتلانا؛ همه این‌ها باعث شده تا این کتاب یک مستند جذاب باشد. سالیوان می‌گوید که زندگی او بسیار غم‌انگیز بود و از شرایطی

کتاب دختر استالین از کتاب‌های بسیار موفق زندگی‌نامه‌ای در سال ۲۰۱۶ بوده که جوایز بسیاری را نصیب خودش کرده است، از جمله‌ی آنها می‌توان به جایزه پلوتارک، جایزه آر. بی. سی، تیلور، جایزه هیلاری وستون اشاره کرد. علاوه بر این کتاب فینالیست جایزه معتبر پی‌ان بوگارد ولد و فینالیست جایزه نشنال بوک کرییتیکس سیرکل هم بوده و در فهرست بهترین کتاب‌های روزنامه دیلی میل مقام اول را به خودش اختصاص داده است. او زندگی سوتلانا، دختر جوزف استالین، دیکتاتور مخوف قرن بیستم را از بدو تولد تا آخرین لحظات حیاتش گام به گام تصویر می‌کند.

نیمی از حجم این کتاب مربوط می‌شود به رابطه‌ی بین استالین و دخترش. این کتاب برای مخاطبان و علاقه‌مندان تاریخ جهان توصیه می‌شود، پی بردن به خصوصیات بزرگ‌ترین دیکتاتور جهان برای هر کسی می‌تواند جالب باشد. کتاب "دختر استالین" فرمت رمان دارد ولی در واقع یک نوع زندگی‌نامه و کتاب تاریخی هم هست و نمی‌شود آن را یک رمان صرف تلقی کرد. می‌شود گفت نویسنده‌ی داستان، زندگی سوتلانا استالین را به عنوان یک شخصیت واقعی بر اساس مستندات تاریخی بیان کرده و هیچ خیال‌پردازی در کتاب نیست.

**صبحانه در تیفاتی نوشته ترومن کاپوتی روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی آمریکایی، داستان هالی گولایتلی، دختر جوانی ساکن نیویورک است که نه شغلی دارد و نه خانواده‌ای و زندگی‌اش را با مردان در کافه‌ها، بارها و رستوران‌ها می‌گذراند. هالی گولایتلی که مشهورترین شخصیتی است که ترومن کاپوتی، نویسنده‌ی بزرگ امریکایی، خلق کرده، در تاریخ ادبیات امریکا هم یکی از مشهورترین شخصیت‌ها محسوب می‌شود. این رمان که قبلاً هم در ایران ترجمه شده بود به تازگی با ترجمه بسیار خوب بهمن دارالشفایی توسط نشر ماهی به بازار آمده است.**

صحبت می‌کند که برای هر کدام از ما غیرقابل تحمل است. سوتلانا می‌گوید زمانی که استالین در سال ۱۹۵۳ از دنیا رفت، قلبش از فرط عشق و اندوه شکست، همان‌طور که برای اغلب ما اتفاق می‌افتد او خود را سرزنش می‌کرد که چرا فرزند بهتری نبوده است. اما عشق و اندوه او خالص نبود زیرا به خوبی آگاه بود "آنچه که بر سر خانواده من و تمام کشورم آمده است به دست پدرم اتفاق افتاده است."

سوتلانا در زمان مرگش در سال ۲۰۱۱ در ویسکانسین، نام خود را به لانا پترز تغییر داده بود. زندگی او سخت و طولانی بود و هر روز در جدال با نام پدری‌اش به سر می‌برد. او فقط چند سال پس از انقلاب در سال ۱۹۲۶ به دنیا آمد. سوتلانا در دالان‌های کرملین بزرگ شد. پلیس مخفی در آپشن‌خانه، قفسه‌ها و حتی کلاس درس او کمین داشت. مردم شوروی استالین را می‌پرستیدند و او را یک نابغه می‌دانستند. خروشچف



شماره بعدی خرداد و تیر ۱۳۹۷

# اسرائیل؛ نگاه ایرانی

نشریه میهن از تمام صاحب نظران دعوت به همکاری می کند. لطفا مقالات خود را از طریق آدرس زیر ارسال فرمایید.

[contact@mihan.net](mailto:contact@mihan.net)